

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

شگفتی های آفرینش

از زبان امام صادق (علیه السلام)

یا توحید مفضل

ترجمه و نگارش: نجفعلی میرزایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

به زودی نشانه های خود را در آفاق هستی و جانهایشان بر آنان می نمایانیم تا بر

ایشان روشن شود که او حق است.

(سوره فصلت قسمتی از آیه ۵۳)

فهرست تفصیلی موضوعات

- پیشگفتار مترجم..... ۱۳
- ۱- شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر..... ۱۳
- ۲- جایگاه رفیع مفضل در روایات..... ۱۴
- ۳- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان اسلامی..... ۱۷
- ۴- پاسخ به یک شبهه..... ۲۳
- ۵- کتاب توحید مفضل..... ۲۵
- ۶- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم..... ۲۶
- ۷- معجزات کلام امام صادق علیه السلام..... ۲۹
- ۸- رفع یک شبهه..... ۳۲
- ۹- شرحها و ترجمه های توحید مفضل..... ۳۳
- ۱۰- ترجمه حاضر..... ۳۶
- ۱۱- سخن پایانی..... ۳۷
- گفتگوی مفضل و ابن ابی العوجاء..... ۴۰
- علت املائی کتاب بر مفضل..... ۴۱
- مجلس اول..... ۴۳
- نا آگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش..... ۴۴
- هیات جهان و شکل گیری آن..... ۴۶
- آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم..... ۴۶
- چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او..... ۴۷
- راز رویش مو بر صورت..... ۴۸

۴۹	اگر انسان، باهوش و اندیشه به دنیا می آمد
۵۱	فواید گریه کودکان
۵۲	آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها
۵۲	اعضای بدن و فواید هر کدام
۵۳	پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان
۵۳	هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن
۵۴	آغاز رشد بدن و چگونگی شکل گیری آن در رحم
۵۵	ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان
۵۵	اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او
۵۶	اسرار حواس پنجگانه
۵۷	حکمت محروم بودن عده ای از چشم و گوش و عقل
۵۸	آفرینش اعضای جفت و فرد
۵۹	چگونگی آفرینش دستگاه صوتی
۵۹	منافع دیگر این اعضا
۶۰	مغز و جمجمه و محافظها
۶۱	شگفتی در پلک چشم
۶۱	قلب و پوشش آن
۶۱	نای و مری
۶۲	منافذ خروجی مواد زاید
۶۲	جهاز هاضمه و کبد
۶۲	مغز، خون، ناخنها، گوش و ران
۶۳	آفرینش انسان به صورت نر و ماده
۶۴	قلب و پیوند آن با ریه
۶۵	آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن
۶۵	چگونگی آفرینش مخرج
۶۶	آفرینش شگفت دندانها

- ۶۶..... مو و ناخن و فواید آنها.....
- ۶۷..... راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل.....
- ۶۸..... فواید آب دهان.....
- ۶۸..... چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟.....
- ۶۹..... اسرار خوردن خوابیدن و مجامعت کردن.....
- ۷۲..... نیروهای درونی و جایگاه آنها.....
- ۷۳..... نعمت حافظه و فراموشی.....
- ۷۳..... در میان حیوانات، تنها انسان باحیاست.....
- ۷۴..... اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن.....
- ۷۶..... رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان.....
- ۷۷..... عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود.....
- ۸۰..... خواب و راز در هم آمیختگی راست و دروغ آن.....
- ۸۰..... شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی.....
- ۸۲..... نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی.....
- ۸۳..... ناهمگونی شکلهای مردم و همگونی وحوش و پرندگان.....
- ۸۴..... رشد بدن حیوان و راز توقف آن.....
- ۸۴..... دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان.....
- ۸۵..... تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات.....
- ۸۵..... راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان.....
- ۸۷..... مجلس دوم.....
- ۸۹..... چگونگی آفرینش حیوانات.....
- ۹۰..... آفرینش حیوانات سه گانه.....
- ۹۰..... حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار.....
- ۹۱..... راز استقلال بچه های چهار پایان.....
- ۹۲..... پاهای حیوان و چگونگی حرکت.....

- ۹۳.....راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان
- ۹۴.....راز عدم شعور و عقل در درندگان
- ۹۴.....سگ حیوان باوفا و مدافع انسان
- ۹۵.....اسرار شکل صورت، دهان و دم چهارپا
- ۹۶.....اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن
- ۹۷.....شرمگاه حیوان ماده
- ۹۷.....شگفتی آفرینش زرافه
- ۹۹.....آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان
- ۱۰۰.....راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها
- ۱۰۱.....حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می کنند
- ۱۰۲.....راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین
- ۱۰۳.....افعی و ابر
- ۱۰۳.....مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها
- ۱۰۵.....حکمت‌های نهفته در آفرینش پرنده
- ۱۰۷.....آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن
- ۱۰۸.....چینه دان پرنده
- ۱۰۸.....راز ناهمگونی رنگ پرندگان
- ۱۰۹.....چگونگی پر پرندگان
- ۱۰۹.....راز درازپایی برخی از پرندگان
- ۱۱۰.....گنجشکان در پی یافتن غذا
- ۱۱۱.....معاش جغد و شب پره
- ۱۱۲.....آفرینش شب پره (خفاش)
- ۱۱۲.....حیله ابن تمره در استفاده از خار خشک
- ۱۱۳.....زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل
- ۱۱۳.....ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!
- ۱۱۴.....سیل ملخ

۱۱۴	آفرینش ماهیها.....
۱۱۵	راز کثرت نسل ماهیها.....
۱۱۶	گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان.....
۱۱۷	مجلس سوم.....
۱۱۸	اسرار رنگ آسمان.....
۱۱۸	فواید طلوع و غروب خورشید.....
۱۱۹	حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال.....
۱۲۰	شناخت زمانها و فصول از طریق حرکت خورشید.....
۱۲۱	ماه، عامل پدیدار گشتن ماههای قمری.....
۱۲۱	شماری از فواید نور ماه.....
	ستارگان و اختلاف حرکت آنها و اینکه برخی جملگی و برخی بتنهایی در حرکت اند
۱۲۲
۱۲۴	فواید برخی از ستارگان.....
۱۲۵	خورشید، ماه، ستارگان و بروج، براهین وجود آفرینشگر.....
۱۲۶	اندازه های شب و روز.....
۱۲۷	گرما و سرما و فواید آن دو.....
۱۲۹	باد و ویژگیهای آن.....
۱۲۹	هوا و اصوات.....
۱۳۰	شکل زمین.....
۱۳۲	فواید آب و سبب کثرت آن.....
۱۳۴	فواید هوا و سبب افزونی آن.....
۱۳۴	فواید آتش و اینکه در اجسام ذخیره شده است.....
۱۳۶	نزول باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا.....
۱۳۷	منافع نزول باران بر زمین و حکمتهای در آن.....
۱۳۸	فواید کوهها.....
۱۳۹	معادن و استفاده انسان از آنها.....

- ۱۴۱ فواید رویندگان
- ۱۴۱ راز کثرت حبوبات
- ۱۴۲ راز پوشش دانه های حبوبات
- ۱۴۳ حکمت آفرینش درخت و گیاه
- ۱۴۴ آفرینش و وصف برگ درختان
- ۱۴۵ هسته و دانه درخت و گیاه
- ۱۴۵ حکمتهای نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها
- ۱۴۶ شگفتی انار و نشانه های هدفمندی خلقت
- ۱۴۷ بوته های ضعیف و میوه های بزرگ
- ۱۴۷ زمان رسیدن میوه ها با زمان احتیاج، هماهنگ است
- ۱۴۸ حکمتهای درخت نخل و فایده شاخه ها و چوب آن
- ۱۴۹ ویژگیهای گیاهان دارویی
- ۱۵۱ مجلس چهارم
- ۱۵۲ بلاها، عقیده نادانان و پاسخ به شبهه آنان
- ۱۵۵ چرا بلاها هم برای فاجر است و هم برای صالح؟
- ۱۵۷ مرگ و نیستی و انتقاد جاهلان و پاسخ به آنان
- ۱۵۹ اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن
- ۱۶۲ نام یونانی این جهان هستی
- ۱۶۲ مانی کور است و دلایل حکمت را نمی نگرد
- ۱۶۳ انتقاد «معطله» که چرا چیزی که در عقل نیاید حس نشود
- ۱۶۳ عقل، خدای را با شناخت اقراری در می یابد، نه احاطه ای
- ۱۶۵ آفرینش خورشید و اختلاف فلاسفه در شکل و مقدار آن
- ۱۶۶ شناخت او به چهار صورت است
- ۱۶۸ اصحاب طبایع و مناقشه سخن آنان

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار مترجم

از آنجا که «مفضل بن عمر» راوی این کتاب است و کسی است که امام صادق علیه السلام او را سزاوار حمل این اسرار و معارف دانسته و این شگفتیها و عجایب خلقت را بر او املا فرموده، هر قدر که جایگاه رفیعش بیشتر روشن شود، بر اعتبار کتاب نیز افزوده می شود.

نگارنده هر چه تلاش کرد به شرح حال کاملی از این شخصیت اسلامی دست نیافت. ^(۱) در نتیجه در این مقدمه بیشتر کوشش شده که جایگاه و منزلت مفضل در نزد امامان معصوم علیهم السلام و دانشمندان بزرگ اسلامی - رضوان الله علیهم - بیان شود.

۱- شرح حال کوتاهی از مفضل بن عمر

نامش «مفضل»، نام پدر «عمر» و کنیه اش «ابو محمد» یا

۱. البته در کتاب توحید مفضل با مقدمه و تعلیقه های آقای کاظم مظفر مقدمه ای در شرح حال مفضل آمده که تا حدودی به ابعاد حیات او پرداخته شده است.

«ابو عبدالله» است.^(۱) در اواخر قرن اول یا آغاز قرن دوم هجری در شهر کوفه به دنیا آمده است.^(۲)

وی از اصحاب جلیل القدر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بوده است.^(۳) او در نزد ائمه علیهم السلام از جایگاه رفیع و منزلت عظیمی برخوردار بوده و از اصحاب خاص آنان به شمار می رفته است.^(۴)

در عصر امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام در میان مردم کوفه وکیل آنان بوده، نیز از جانب امام صادق علیه السلام وظیفه داشت با اموالی که از طرف او در اختیارش گذاشته شده بود و یا اجازه اخذ آنها را از مردم داشت، میان مردم را اصلاح کند و اختلافها را بردارد.^(۵) در این باره در کتاب شریف کافی داستانی شیرین و واقعی بیان شده که مجال ذکر آن نیست اما خوب است که خوانندگان آن را بخوانند.^(۶)

۲- جایگاه رفیع مفضل در روایات

مهمترین دلیل عظمت این شخصیت کم نظیر اسلامی، روایات بسیاری است که در فضیلت و برتری او از خود امامان علیهم السلام رسیده است. این روایات به قدری زیاد است که ذکر همه آنها در این مقدمه نمی گنجد، اما چون

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۸۲.

۲. توحید المفضل با مقدمه و تعلیقه های آقای کاظم مظفر، ص ۴.

۳. رجال شیخ طوسی، در اصحاب امام صادق علیه السلام، ص ۳۱۴ و اصحاب امام کاظم علیه السلام، ص ۳۶۰.

۴. الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ص ۲۰۸.

۵. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.

۶. اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب اصلاح بین مردم، ص ۲۰۹.

مهمترین دلیل ما در اعتبار این مرد جلیل القدر به شمار می رود،^(۱) ناچاریم که به برخی از آنها اشاره کنیم:

۱- شیخ مفید، با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

«ای مفضل! به خدا سوگند تو را و دوستدار تو را دوست دارم. ای مفضل! اگر همه اصحاب من آنچه را که تو می دانی می دانستند، هیچ گاه میان دو کس از آنان اختلافی رخ نمی داد.»^(۲)

۲- «محمد بن سنان»^(۳) می گوید:

«به خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم. در این هنگام فرزند بزرگوارش، علی بن موسی علیه السلام در نزد او بود. امام کاظم علیه السلام به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله بفرمایید. فرمود: ای محمد! مفضل انیس و همدم و راحتی بخش من بود و تو نیز همدم و باعث راحتی آن دو (امام رضا و جواد علیه السلام) هستی.»^(۴)

۳- «کلینی» - رضوان الله علیه - در کتاب گرانقدر «کافی» با چند واسطه، از ابن سنان و او از مفضل نقل می کند:

«امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه میان دو نفر از شیعیان ما

۱. اعتبار کتاب را منوط به اعتبار او ندانستیم؛ زیرا به تعبیر مرحوم مجلسی که در آینده می آید، متن کتاب بخوبی گویاست که سخنان معصوم است و حتی ضعف راوی و...زیانی به حدیث نمی رساند، بویژه آنکه حدیث درباره احکام نیست و عقل در آن نقش بیشتری دارد.

۲. الاختصاص، ص ۲۱۶، حدیث مفضل و آفرینش ارواح شیعیان از ائمه علیهم السلام.

۳. محمد بن سنان در سند روایت مفضل هست و این روایت دلیل اعتبار و منزلت او در نزد امام علیه السلام است.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۱، باب ۴، حدیث ۲۹.

منازعه ای رخ داد با مال من بین آنان آشتی برقرار کن.»^(۱)

۴- «یونس بن یعقوب» می گوید:

«امام صادق علیه السلام فرمانم داد که به نزد مفضل بروم و مرگ اسماعیل علیه السلام را به او تسلیم بگویم. آنگاه امام علیه السلام فرمود: به مفضل سلام برسان و به او بگو: مصیبت مرگ اسماعیل بر ما وارد شد و صبر کردیم؛ تو نیز چون ما در این مصیبت صابر باش. ما چیزی خواستیم و خدا چیزی دیگر اراده کرد و ما تسلیم امر خدای جل و علا شدیم.»^(۲)

مرحوم خویی - رضوان الله علیه - در کتاب گرانقدر «معجم رجال الحدیث در ذیل این حدیث می گوید: این روایت نشان از شدت علاقه امام صادق علیه السلام به مفضل بن عمر دارد و روایت، صحیح است.»^(۳)

۵- «فیض بن مختار»^(۴) می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما باد. من هرگاه که در میان گروههای دانشمندان کوفه می نشینم، از بس در میانشان اختلاف عقیده می بینم، گاه در تردید می افتم، ولی هنگامی که به «مفضل بن عمر» روی می آوردم، مرا چنان آگاه می کند که راحت می شوم و دلم آرام می گیرد. امام صادق علیه السلام فرمود: بله ای فیض! حقیقت چنان است که می گویی.»^(۵)

۶- «هشام بن احمد» می گوید:

-
۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹.
 ۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث ۱۶.
 ۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۲.
 ۴. از اصحاب ثقة و جلیل القدر امام صادق علیه السلام بوده است. نگاه کن به: منتهی الامال، ج ۲، اصحاب امام صادق علیه السلام ص ۳۲۰.
 ۵. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۳، به نقل از رجال کشی.

«در یک روز گرم و سوزان، در زمینی که امام صادق علیه السلام در آن مشغول کار بودند و عرق از سینه مبارکشان سرازیر بود، به خدمت آن حضرت رسیدم تا درباره «مفضل بن عمر» بپرسم. پیش از آنکه حرفی بزنم، امام علیه السلام فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست، مفضل بن عمر جعفری مرد خوبی بود. آنگونه که من شمردم، امام علیه السلام سی و چند بار این عبارت را همچنان تکرار کرد.»^(۱)

براستی که تنها یکی از این احادیث کافی است که نشان از عظمت و جایگاه والای این مرد بزرگ باشد. امید که خواننده عزیز به شتاب از احادیث نگذرد و با تفکر و تدبر در آنها بخوبی از جایگاه مفضل آگاه گردد.

۳- جایگاه مفضل از نظر دانشمندان اسلامی

بسیاری از دانشمندان علم رجال و شرح حال نگار، فقهای عالیقدر و محدثان بزرگوار به مرتبه شامخ این مرد بزرگ اشاره کرده اند. در اینجا تنها به بخش اندکی از این دیدگاهها می پردازیم:

«شیخ صدوق (ره)» در جای جای کتابهای گرانقدر خود احادیث و روایاتی آورده که «مفضل» در طریق آنها قرار گرفته است. از آنجا که بنای شیخ صدوق آن بوده که بویژه در «کتاب من لا یحضره الفقیه» تنها به احادیث معتبر و آنها که بین او و خدا حجت است بپردازد، از طرفی بارها به احادیث مفضل استناد جسته می توان نتیجه گرفت که مفضل در نزد شیخ صدوق از جایگاه و اعتبار بالایی

۱. رجال کشی، شرح حال مفضل بن عمر جعفری.

برخوردار بوده است.^(۱)

«محمد بن یعقوب کلینی» نیز در جای جای کتاب «کافی» به احادیثی پرداخته که «مفضل» راوی آنهاست. بویژه «یونس بن یعقوب»^(۲) که بوضوح دلیل بر جلالت شأن و منزلت عظیم مفضل است.

«شیخ مفید»^{علیه السلام} درباره مفضل می گوید:

«او از کسانی است که نص امامت موسی کاظم^{علیه السلام} را از پدر بزرگوارش، امام صادق^{علیه السلام} نقل نموده. وی از یاران خاص و جلیل القدر امام صادق^{علیه السلام} و از فقهای صالح و مورد وثوق - رحمة الله علیهم - بوده است.»^(۳)

«شیخ طوسی» - رضوان الله علیه - هم مفضل بن عمر جعفی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم^{علیه السلام} شمرده است.^(۴)

نیز در کتاب «الغیبة» می گوید:

«وی از اصحاب و یاران واقعی ائمه^{علیهم السلام} و در نزد آنان مورد وثوق و اعتماد بوده و همواره پوینده طریق آنان بوده است.»^(۵)

یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی، در توضیح یکی از احادیث شیخ طوسی - رضوان الله علیه - که از مفضل بن عمر نقل کرده، می گوید:

«این سخن شیخ طوسی، دلیل قاطع و صریحی است که شیخ بر مفضل

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳.

۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب الایمان و الکفر، باب صبر، حدیث ۱۶.

۳. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۲۰۸.

۴. رجال شیخ طوسی، اصحاب امام صادق و امام کاظم^{علیه السلام} بترتیب، صفحات ۳۱۴ و ۳۶۰.

۵. الغیبة ص ۲۱۰.

اعتماد داشته و نزد او ضعیف و مطعون نیست.»^(۱)

«ابن شهر آشوب» - رضوان الله علیه - او را از خواص اصحاب امام صادق علیه السلام شمرده است.^(۲)

«سید بن طاووس» رحمته الله درباره کتاب مفضل می فرماید:

«از جمله آداب مسافران است که کتاب «توحید مفضل» را که درباره شناخت حکمتها، تدابیر و اسرار نهفته در آفرینش این جهان است و وی آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده، به همراه داشته باشد.»^(۳)

همچنین خطاب به فرزندش می گوید:

«در نهج البلاغه و اسرار آن و در کتاب مفضل بن عمر که امام صادق علیه السلام درباره آفرینش خدای جل و علا بر او املا فرموده، بنگر و اندیشه کن.»^(۴)

«علامه مجلسی» - رضوان الله علیه - نیز به خاطر ارزشی که برای این دو حدیث^(۵) قائل بوده، هر دو را به طور کامل در جلد سوم «بحارالانوار»^(۶) آورده است و جای جای آنها را شرح و توضیح داده است.

وی در آغاز ذکر آنها می گوید:

«مُرسل^(۷) بودن توحید مفضل و رساله هلیله که از امام صادق علیه السلام

۱. معجم رجال الحديث ج ۱۸، ص ۲۹۴.

۲. المناقب، ج ۴، باب امامت امام صادق علیه السلام

۳. الامان من اخطار الاسفار و الازمان، ص ۷۸. نیز نگاه کن: سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۲.

۴. كشف المحجة لثمره الحجة، ص ۵۰.

۵. مقصود، حدیث توحید مفضل و اهل حدیث اهلیجیه (هلیله) است.

۶. بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۷ و ۱۵۲.

۷. حدیث مرسل آن است که اسناد آن متصل نباشد. در مقابل، حدیث مسند =

روایت شده اند، زیانی ندارد؛ زیرا انتساب آنها به مفضل در میان دانشمندان اشتهار دارد. از جمله «سید بن طاووس» و دیگران آنها را تأیید کرده اند. نیز ضعیف شمردن «محمد بن سنان» و «مفضل بن عمر» هم زیانی ندارد؛ زیرا ما این ضعفها را نمی پذیریم؛ چون در روایات فراوانی به جلالت قدر و منزلت آن دو اشاره شده است. وانگهی متن دو خبر، شاهد صدقی بر صحت آنهاست و علاوه بر این نوع متون نیازی به صحیح بودن خبر ندارد.»^(۱)

نیز در اول ترجمه توحید مفضل، این دو کتاب و راوی آنها را اینگونه ستایش می کند:

«چون حدیث شریفی در اثبات صانع قدیر و توحید و سایر صفات کمالیه او - جل شأنه و تعالی سلطانه و عظم برهانه - (از) شیخ جلیل، مفضل بن عمر جعفری که از خواص اخیار، سلاله اطهار، امام المغارب و المشارق، ابو عبدالله، جعفر بن محمد صادق علیه السلام بود... و رشاق مضمین و وثاقت براهینش شهادت می داد و می دهد که از منبع وحی و الهام جاری گردیده... و کافه شیعیان در تقویت بیقین و ایقان و ایمان به آن محتاج بودند و... آن را به فارسی ترجمه کردم.»^(۲)

«علامه سید صدر الدین عاملی»^(۳) رحمته الله علیه می گوید:

= است و آن حدیثی است که محدث با ذکر همه اسناد، آن را به معصوم علیه السلام نسبت می دهد. برای توضیح بیشتر ر.ک: سبحانی، جعفر، اصول الحدیث و احکامه، ص ۹۵.

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۵۵ و ۵۶. دلیل سخن آخر و مرحوم مجلسی آن است که: احادیثی باید صحیح السند باشند که بیانگر حکمی عبادی و یا غیر عبادی باشند اما چنین حدیث روشنی که عقل تمام مضمین آن را تایید می کند چه نیازی دارد که سند آن صحیح باشد.

۲. ترجمه توحید مفضل، ترجمه مرحوم مجلسی (ره)، ص ۳ و ۴.

۳. برای شناخت این عالم بزرگ اسلامی نگاه کن: منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۱۰.

«کسی که بدقت در حدیث مشهور مفضل از امام صادق علیه السلام بنگرد، درمی یابد که امام علیه السلام این سخنان بلیغ و معانی شگفت و الفاظ غریب^(۱) را جز با مردی بزرگ، جلیل القدر، دانشمند، با ذکاوت، هوشمند و شایسته حمل اسرار دقیق و ظریف و بدیع با کس دیگر در میان نمی نهد. این مرد در نزد من بسیار رفیع المقام و جلیل القدر است، رضوان الله علیه.^(۲)»

محدث بزرگ اسلامی، «حاج شیخ عباس قمی (ره)» نیز اگر چه در کتاب گرانقدر «سفینه البحار» با اینکه آراء مختلف را بیان نموده اما گویی عقیده خویش را ذکر نموده و لیکن در کتاب شریف «منتهی الامال» هنگام بحث در اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام به طور مفصل درباره مفضل بحث نموده و از جمله در ستایش از این مرد بزرگ می گوید:

«از کتاب شیخ معلوم می شود که او از «قوام ائمه» و پسندیده نزد ایشان بوده و بر منهاج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت او بودن او از وکلای حضرت صادق و کاظم علیه السلام و «کفعمی»^(۳) او را از بوابین

۱. توحید مفضل در دو بخش است، یک بخش همین مقدار که در عالم سفلی است و در میان دانشمندان به «توحید مفضل» مشهور است و در چهار مجلس تدوین یافته و بخش دیگر همان معارف ملکوتی و ماوراء الطبیعی است که «صادق الوعد علیه السلام» به مفضل وعده کرد. این بخش بمراتب مهمتر و شگفت تر از توحید مفضل مشهور است. چنانکه از سخنان مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی بر می آید، شخصی به نام سید میرزا ابوالقاسم ذهبی اخیراً به آن دست یافته و همه آن را در کتابی به نام تباشیر الحکمة گرد آورده است. هنگامی بیشتر به عمق و درستی سخن مرحوم صدر پی می بریم که به این نکته نیز توجه کنیم. (ر.ک الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۴۸۸).

۲. اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۳۲ و ۱۳۳ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۷۲.

۳. مرحوم کفعمی آنگاه می گوید: گویا مقصود از باب امام، باب اسرار و دانشهای اوست. ر.ک: المصباح، ص ۲۲۷) و نیز مرحوم نوری در مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۷۰ و ابوعلی در ص ۳۱۹ رجالش و صاحب اعیان الشیعه در ج ۴، ص ۵۴۴، این سخن را نقل کرده اند.

ائمه شمرده است.»^(۱)

آنگاه به چند حدیث^(۲) که در فضیلت مفضل آمده اشاره می نماید و در پایان درباره احادیثی که در رد مفضل است و نیز ضعیف بودن وی در نزد برخی از علما، سخنانی دارد که این سخنان را - ان شاء الله - در پایان این بخش می آوریم.

«شیخ آقا بزرگ تهرانی» در فضیلت مفضل و کتابش چنین می نگارد:

«این کتاب از آن ابو عبدالله یا ابومحمد، مفضل بن عمر جعفری کوفی است. نجاشی در رجالش آن را کتاب «فکر» نامیده و یکی از دانشمندان بر آن، نام کنز الحقایق و المعارف (گنجینه حقایق و معارف) نهاده است. «سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّة» و «آمان الاخطار» امر نموده که این کتاب همراه باشد و در آن اندیشه شود... نیز به خاطر جلیل و شریف بودن این دو کتاب^(۳)، مرحوم مجلسی عیناً هر دو را در بحار الأنوار^(۴) آورده است.»^(۵)

صاحب مستدرک - رضوان الله علیه - نیز از جمله عالمانی است که از جایگاه رفیع او دفاع کرده و به شبهات برخی از روایات پاسخ داده است.^(۶)

«آیت الله خویی» - رضوان الله علیه - مفسر، فقیه و رجالی بزرگ درباره مفضل می گوید:

«در جلالت و عظمت مفضل همین قدر بس که امام صادق علیه السلام او را مورد چنین لطف و عنایتی قرار داد و کتاب مشهور به «توحید مفضل» را به او

۱. منتهی الآمال، ج ۲، باب نهم، فصل هفتم، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

۲. این احادیث را در بخش مفضل از دیدگاه روایات آوردیم.

۳. کتاب توحید مفضل و توحید هلیله.

۴. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۷ و ۱۵۲.

۵. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۴، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

۶. در صفحات بعد، سخن مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این باره می آید.

املا نمود. ^(۱) این کتاب همان است که «نجاشی» آن را کتاب «فکر» (اندیشه کن) نامیده. این امر خود دلیل واضحی است که مفضل از خواص اصحاب و مورد عنایت امام صادق علیه السلام بوده است. گذشته از این، «ابن قولویه» و «شیخ مفید» به وثاقت او تصریح کرده اند و شیخ مفید را از سفراء ممدوح شمرده است. ^(۲)

۴- پاسخ به یک شبهه

پس از ذکر دیدگاهها باید مسأله ای را روشن کنیم و آن این است که: اگر مفضل از اصحاب خاص، بواب ائمه، از قوام آنان، حامل و محرم اسرار آنان و خلاصه از چنین مرتبت و جلالت قدری برخوردار است، چرا روایاتی در ذم و رد او رسیده ^(۳) و شماری او را ضعیف الایمان، فاسد و... دانسته اند؟

هنگامی می توان به پاسخی قطعی و درست رسید که انسان از اوضاع عصر امام صادق علیه السلام و فشارهای عباسیان آگاه باشد.

به خاطر فشارهای دستگاه بنی العباس بر امام علیه السلام و یارانش، تقیه یکی از کارهای رایج آنان بوده است. گاه امام علیه السلام نزدیکترین

۱. باید دانست که لطف و عنایت امام علیه السلام به مفضل از این هم بالاتر است؛ زیرا در پایان مجلس چهارم این کتاب، امام علیه السلام به مفضل وعده می دهد که در مجالسی دیگر، معارف و حقایق ملکوت را برایش بگوید. بی شک امام، صادق الوعد است و باید به دنبال آن کتاب نیز گشت، البته سخن مرحوم آقا بزرگ تهرانی را درباره یافتن آن کتاب نیز ذکر کردیم. در حال این وعده و عمل به آن خود بیانگر جایگاه و گنجایش مفضل در نزد امام صادق علیه السلام است.

۲. نگاه کن معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۳. نگاه کن: معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۰ و رجال نجاشی و رجال ابن غضائری.

افرادش را متهم می کرد تا آنان را از مرگ و نابودی به دست دشمنان برهاند. این است راز احادیثی که در ذم اصحابی رسیده که عدالت و وثوق آنها جای هیچ شکی ندارد. «مفضل» نیز از همین گروه است که باید احادیثی در رد او را حمل بر «تقیّه» نمود.

امام صادق علیه السلام به «عبدالله بن زُرارة بن أعین» می گوید:

به پدرت سلام برسان و به او بگو: اگر سخنی علیه تو می گویم بدان که برای دفاع از توست. مردم و دشمنان همواره تلاش می کنند افرادی را که در نزد ما جایگاه دارند و به ما نزدیکند، بیازارند. آنان این افراد را به خاطر دوستی ما به آنان، نکوهش می کنند و می کشند. در عوض، هر که را که ما نکوهش می کنیم و رد می نماییم ستایش می کنند. (بگو به پدرت:) اگر در ظاهر تو را نکوهش و رد می کنم به خاطر آن است که تو به ولایت ما شناخته شده ای و همه می دانند که طالب مایی؛ از این رو در نزد مردم مذموم و ناپسندی چونکه ما را دوست داری و به جانب ما مایلی پس خواستم تو را در ظاهر رد و نکوهش کنم تا در نزد مردم محبوب باشی و بدین ترتیب به دینت آسیب نرسد و شر آنان از تو برداشته شود.^(۱)

در این باره شیخ عباس قمی - ره - می گوید:

و اما روایات قدح در مفضل قابل معارضه با اخبار مدح او نیستند. شیخ ما در خاتمه مستدرک، کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده و کسی که رجوع کند به توحید مفضل که امام صادق علیه السلام برای او فرموده، خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت، مرتبه و منزلتی عظیم داشته و

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۵۸۴ و رجال کشی، ص ۹۱.

قابل تحمل علوم ایشان بوده است.»^(۱)

صاحب «معجم رجال» نیز پس از تحلیل و بررسی محققانه احادیث مدح و ذم مفضل و واریسی سخنان دانشمندان رجالی، در پایان بحث اینگونه نتیجه می‌گیرد (نقل به مضمون):

«روایات فراوانی در جلالت شأن و عظمت قدر مفضل رسیده که غالباً علم اجمالی به صدور آنها از معصوم علیه السلام پدید می‌آید. اگر چند حدیث نیز در ذم و رد او رسیده باید گفت: در میان این احادیث تنها سه حدیث، سند تام دارند و این احادیث اندک در برابر آن همه حدیث معتبر تاب نمی‌آورند. همچنین درباره این احادیث باید همان حکمی را صادر کنیم که درباره احادیث رد «زرارة بن اعین» بیان نمودیم^(۲) و علم واقعی این احادیث را در اختیار اهل آن بدانیم.»^(۳)

۵- کتاب توحید مفضل

پس از ذکر نمی‌از دریای بیکران فضیلت مفضل، اینک نکاتی را درباره کتابش یادآور می‌شویم.

امام صادق علیه السلام این حدیث بلند را در چهار روز و چهار نشست، بر مفضل املا فرموده است. شاید بتوان برای هر مجلس عنوانی کلی را بر شمرد.

مجلس اول: درباره شگفتیهای آفرینش انسان

مجلس دوم: درباره شگفتیهای آفرینش حیوان

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۲. علت این امر در سطرهای گذشته ذکر شد. نیز نگاه کن: معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۲۴۵.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۳.

مجلس سوم: درباره شگفتیهای آفرینش طبیعت

مجلس چهارم: درباره نامالایمات و مصائب

۶- مشابهت توحید مفضل با قرآن کریم

این یک شیوه قرآنی است که مردم دعوت شوند به تأمل و تدبیر درباره اشیا و موجودات پیرامون خود. با یک نظر اجمالی در می یابیم که قرآن کریم بارها و بارها مردم را به تدبیر و نگرستن در چیزهایی فرا خوانده که مردم در طول روز و بلکه هر لحظه و هر ساعت با آن در تماس هستند.

قرآن کریم مردم را تشویق می کند که به «شتر»، «آسمان» و «کوهها» و «زمین» بنگرند. راستی مگر مردم آنها را ندیده اند؟ در پاسخ باید گفت: آری دیده اند. اما در آنها درنگ و اندیشه نکرده اند. اگر مردم در همین امور «به ظاهر بدیهی» بنگرند و براستی در آنها اندیشه و تدبیر نمایند، به شگفتیهای تمام اجزای آفرینش پی می برند. امام صادق علیه السلام نیز که قرآن ناطق است مردم را به تأمل در کوه، دشت، دریا، آسمان، زمین، حیوان، انسان، پرنده، درنده، و... فرا می خواند.

نظم، تدبیر، حکمت، اندازه گیری و هماهنگی در اشیا محیر العقول است. در این جهان هستی همه اجزا، از ستاره تا ذره با حکمت شگفتی همراه است. اما چون انسان تدریجاً با این جهان هستی آشنا می شود برای او همه چیز عادی و طبیعی جلوه می کند. هنگامی که انسان به دنیا می آید هیچ نمی فهمد.^(۱) اندک اندک رشد می کند و با پیرامون خود آشنا می شود. این شناخت چنان آرام و

۱. حکمتهای فراوان این امر نیز در سخنان امام علیه السلام آمده است.

تدریجی است که ملموس نیست. اگر انسان در آغاز تولد از درک بالایی برخوردار بود و ناگاه وارد این عالم هستی می شد، حیرت و شگفتی مانع حیات طبیعی او می شدند.

خواننده عزیز، سخنان امام علیه السلام را دست کم و آسان مگیر. راه نجات همین است که با اندیشه در همین نظم و حکمت حاکم بر همه عالم، به مبدأ متعال پی ببری و نیک فرجام شوی.

امام علیه السلام مفضل و همه مردم را به اندیشه در آفاق و انفس فرا می خواند؛ زیرا آیات الهی را در آنها می توان مشاهده کرد. قرآن کریم می فرماید:

«بزودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.»^(۱)

پس اندیشه در سخنان امام صادق علیه السلام انسان را به سوی حقیقت رهنمون می سازد و انسان وجود خدا را در همه جا می یابد. خداوند در ادامه آیه مذکور می فرماید:

«آیا اینکه پروردگار تو در همه جا حاضر است، کافی نیست»

گویی اگر انسان در آفاق و انفس بیندیشد بر اثر حکمتهای شگفت، خدای را نیز در همه جا جلوه گر می بیند.

باید انسان عادت کند که در همه چیز بیندیشد. اگر کسی دیده عبرت بین داشته باشد، به قول حضرت علی علیه السلام همه چیز آفرینش عبرت آور است.

پس بی جهت نیست که در روایات ساعتی تفکر برتر از هفتاد سال عبادت

۱. سوره فصلت، آیه ۵۲.

شمرده شده است^(۱)؛ زیرا تفکر و اندیشه، انسان را به خدا می‌رساند. گاه انسان چیزی را می‌داند ولی دانستن کافی نیست باید در دانسته‌ها اندیشید. امام صادق علیه السلام در همین کتاب، بارها مفضل را چنین خطاب می‌کند: «انک تری...»؛ یعنی: «تو می‌بینی که...» براستی اگر «می‌داند» و بالاتر اینکه «می‌بیند» امام از او چه می‌خواهد؟ امام از او اندیشه و عبرت می‌خواهد؛ از این رو همواره می‌فرماید: «ای مفضل در... اندیشه کن و از... درس عبرت بگیر.»

همه مردم می‌دانند که چوب بر روی آب می‌ماند و این در نظر آنان امری عادی است و مساله خاصی در آن نیست اما امام علیه السلام می‌فرماید: در همین امر اندیشه کنید عادی بودن یک امر نباید مانع اندیشیدن شود، انسان از اندیشه در همین امور به ظاهر ساده به مسائل بزرگی می‌رسد.

همه مردم بارها سقوط سیبی را از درخت دیده‌اند و ای بسا گاه بر سر عده‌ای خورده باشد و آخی! هم گفته باشند اما چرا در این میان تنها «نیوتن» از سقوط سیب بر زمین و طرح پرسشهای فراوان به یک قانون بزرگ علمی (جاذبه عمومی) پی می‌برد؟؛ زیرا بدیهی بودن و ساده بودن امور مانع اندیشیدن او نشده است. باید همه اجزای این عالم را به چشم اندیشه بنگریم.

غالب مردم از شگفتیهایی چون، کهکشانها، آسمان، موشک، هواپیما، سفر انسان به کرات دیگر، شکافتن اتم و دیگر امور خارق العاده عبارت «جل الخالق» را بر زبان جاری می‌سازند، در حالی که «جلیل» و «حکیم» بودن خدا در

۱. درباره فضیلت تفکر و تدبر و تأمل رجوع کنید به: المحجة البيضاء، ج ۸، کتاب التفکر، ص ۱۹۲ و بعد از آن.

همه چیز، جاری و ساری است و این همان چیزی است که امام از مفضل و همه انسانها می طلبد.

به مضمون آیه برگردیم، در جهان طبیعت و آفاق و در جهان درون و انفس اندیشه کنید تا پی به وجود «حق» ببرید.

۷- معجزات کلام امام صادق علیه السلام

«معجزه»، عملی است که دیگران از آوردن آن عاجز باشند. همیشه وقتی که مردم بخواهند از معجزه های ائمه علیهم السلام نام ببرند، فکرشان به سوی، زنده کردن مرده، برگرداندن خورشید، رام کردن حیوان زنده، شفا دادن بیمار لاعلاج و دیگر امور می رود.

در حالی که «نهج البلاغه» معجزه است، «صحیفه سجادیه» معجزه است، و «توحید مفضل» نیز معجزه است و ضرورتی ندارد که آنها را بکاویم تا یک سخن از آینده و یک پیشگویی ببینیم.

این کتاب یک معجزه است، امام صادق علیه السلام به فلسفه و اسرار آفرینش کاملاً احاطه داشته و در القای این درسها به صورت فیلسوفی الهی، دانشمندی کلامی، پزشکی حاذق، تحلیلگری شیمیدان، تشریح کننده ای متخصص، کارشناس کشاورزی و درختکاری و به یک کلام، «عالم و آگاه از همه پدیده های میان آسمان و زمین» جلوه گر شده است.^(۱)

براستی چه اعجازی از این بالاتر؟!

ناگفته نماند، از همان نوع معجزه های جلی که درک اعجاز در آن به تدبیر

۱. محمد حسین المظفر، حیاة الامام الصادق، ص ۲۴۸.

و اندیشه زیاد نیاز ندارد در این کتاب وجود دارد؛ از جمله:

۱- هنگامی که امام علیه السلام درباره عجایب آفرینش ماهی سخن می گویند، می فرماید: «ماهی، آب را از دهان می گیرد و از دو گوش بیرون می کند تا چون دیگر حیوانات از فواید هوا بهره ببرد.»

این سخن بروشنی بیانگر استفاده ماهی از «اکسیژن» هواست که قرن‌ها پس از سخن امام کشف شده است.

۲- هنگامی که امام علیه السلام درباره ستارگان و حرکت آنها سخن می گوید، برای هر ستاره دو حرکت را ذکر کرده اند، آنگاه این دو حرکت را به حرکت کردن مورچه بر روی سنگ آسیاب به سمت چپ و حرکت سنگ به سمت راست تشبیه کرده اند. در چنین صورتی سنگ به جانب راست می گردد و مورچه با اینکه با سنگ می گردد اما خود نیز به جانب مخالف و از راست به چپ می گردد.

از سخن و مثال امام علیه السلام می توان به حرکت «وضعی» و «انتقالی» و جهت حرکت ستارگان پی برد. البته امام علیه السلام در این بخش و بسیاری از قسمت‌های دیگر مفصلاً بحث کرده اند و اگر دانشمندان متخصص هر رشته به گرد هم آیند و به بحث بنشینند بی شک دهها و صدها قانون حتی کشف نشده را در می یابند. اما افسوس که بشر با بی‌اعتنایی به سخنان معصومین علیهم السلام بزرگترین ستم را بر خود روا می دارد.

۳- امام علیه السلام در بحث «هوا»، آن را عامل حرکت امواج صدا دانسته اند، امروز نیز به اثبات رسیده که در مکان بی‌هوایی (خلا) امواج به حرکت در نمی‌آیند. نیز مرکب بودن هوا و جسم بودن آن بدرستی از سخن امام علیه السلام فهمیده می‌شود در صورتی که در آن اعصار مردم به مرکب بودن هوا و جسم بودن آن

پی نبرده بودند.

۴- می توان «حرکت زمین» و «کروی» بودن آنها را از عبارات آنان در این بخشها فهمید. امام علیه السلام فرموده است:

«فَجُعِلَتْ تَطَّلِعَ أَوَّلَ النَّهَارِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَتُشْرِقُ عَلَى مَا قَابَلَهَا مِنْ وَجْهِ الْمَغْرِبِ»؛ یعنی: خورشید چنین آفریده شد که از جانب مشرق طلوع کند و بر آنچه که از جانب مغرب با آن رو به رو می شود بتابد.

بویژه تکیه ما بر روی «ما قابلها من وجه المغرب» است. و اینکه امام علیه السلام فرمود: «قَابَلَتْهُ» که ضمیر به خورشید برگردد و این نشان از آن است که بر اثر گردش زمین نور خورشید به همه جای آن می رسد.

نیز در جای دیگر هنگام ذکر فواید غروب کردن خورشید از جمله می فرماید: «و غروب می کند تا بر آنچه که در آغاز صبح نتابیده بتابد» برآستی چه عبارت شگفتی است! شما اگر درست دقت کنید می یابید که در این جمله کروی بودن زمین و حرکت آن نهفته است.

در جای دیگر می فرماید «و خورشید بر زمین می تابد تا هر بخش از زمین نصیب خود را از نور آن بگیرد.» این جمله نیز هم بیانگر کروی بودن زمین و هم حرکت آن است؛ زیرا در عبارات امام علیه السلام «قسط» است که ما آن را «نصیب» ترجمه کردیم. و «قسط» نوعی همانندی نسبی است و این در حالت کروی بودن زمین درست است.

در هر حال سرتاسر کتاب اعجاز است و شگفتی و تنها باید در آن اندیشید و به مبدأ اعلیٰ یقین پیدا کرد.

۱- رفع یک شبهه

ممکن است کسی عبارتی را بخواند و خیال کند که با علم جدید نمی سازد. چنین فردی باید به چند نکته توجه کند:

۱- دانش انسان عادی محدود و اندک است و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^(۱)؛ یعنی: جز اندکی، به شما دانشی نداده ایم. پس انسان نباید بر منبع نور و دانش الهی یعنی سخن امام معصوم خرده بگیرد؛ زیرا ما دانش اندک داریم و هنوز به جایی نرسیده ایم، به عبارت دیگر معیار علم، علم امام علیه السلام است به علم ما و اگر نکته ای را در نیافتیم بدانیم که هنوز به حکمت دانش امام نرسیده ایم.

۲- بسیاری از سخنان امام صادق علیه السلام در گذشته ها غریب می نمود ولی امروزه با کشفهای تازه حقیقت آنها روشن شده. ای بسا این سخنان نیز امروزه معلوم نگردد و بشرهای آینده با پیشرفت دانش به آنها دست یابند، مگر همه دانش را در اختیار این نسل گذشته اند تا قضاوت نهایی با ما باشد؟

۳- هر جا که شبهه ای پیش آمد باید از دانشمندان اسلامی و متخصصان لغت شناس پرسش نمود؛ زیرا بسیاری از رازها با «الفاظی» بیان شده که قابل تدبیر و اندیشه است و چه بسا در مرحله اول معنی خاصی ندهد ولی وقتی در آن لغت و معنای آن در آن اعصار و... تدبیر شود به کشف عظیمی دست یابیم.

در جایی امام علیه السلام سردی زمین را یکی از شگفتیها شمرده اند. ای بسا کسی به محض دیدن این عبارت - العیاذ بالله - بر منبع علم الهی خرده بگیرد که درون زمین داغ و سوزان است، این شخص غافل، به عمق سخن امام و اینکه با قرینه های فراوان مقصود امام همین پوسته زمین بوده است، بدرستی پی نبرده و

۱. سوره اسراء، آیه ۸۵

توجه نکرده است. براستی شگفت نیست که کره ای بیرون و درونش آتش باشد اما مردم از پوسته سرد و مناسب آن بهره ببرند؟
در جای دیگر، امام علیه السلام فرموده اند: «درس عبرت بگیر که اگر زمین ثابت و آرام نبود، مردم...»

باید دانست که ثابت بودن دو معنی دارد، یکی در برابر لرزش و حرکت‌های نامتعادل و دیگری در برابر مطلق حرکت. امام علیه السلام در این قسمت تصریح نموده اند که اگر زمین همواره در لرزه و اضطراب بود...» پس این ثبات و آرامش با حرکت دورانی و متعادل زمین تضادی ندارد.

هر جا که عبارتی از امام را در نیافتیم باید اینگونه در معانی کلمات و قرائن آن اندیشه کنیم و به حقیقت برسیم. اگر نرسیدیم دانش خود را اندک بشماریم نه خاندان وحی و علم مطلق را متهم نماییم.

۹- شرحها و ترجمه های توحید مفضل

تاکنون دانشمندان و علمای اسلامی چنان که شاید، به شرح و ترجمه این کتاب بزرگ پرداخته اند با این حال چندی از آنان آن را شرح و یا ترجمه کرده اند و عده ای نیز بر آن تعلیقه هایی زده اند. مناسب با این مجال به چند شرح و ترجمه اشاره می کنیم:

۱- شرح «مولی باقر بن مولی اسماعیل کجوری تهرانی»، شیخ محمد که برادر شارح مذکور است، در کتاب زبدة المآثر درباره شرح برادرش می گوید:
«این شرح بسیار بزرگ در سی مجلس با عنوانهای «ای مفضل!» سامان

داده شده و بیش از بیست هزار بیت است.^(۱)

۲- شرح فارسی «مولى فاضل فخر الدين ماوراء النهرى».^(۲)

۳- مرحوم مجلسی - رضوان الله عليه - هنگام روایت این حدیث بلند در

«بحارالانوار» بسیاری از کلمات و عبارات آن را شرح کرده اند.^(۳)

۴- آقای «کاظم مظفر» نیز کوشیده اند که کتاب را تحقیق کنند و با افزودن مقدمه

ای مفید و پاورقیهایی سودمند تا حدودی در کار خود موفق بوده اند.^(۴)

۵- «اسماعیل بن حسین تبریزی»، با تخلص «تائب» و مشهور به «مسأله گو»،

تمام کتاب توحید مفضل را در دو هزار بیت به شعر در آورده است.^(۵)

۶- ترجمه علامه «محمدباقر مجلسی»، صاحب «بحارالانوار». این ترجمه در

عین یر فایده بودن آن و گذشته از آنکه مترجم جلیل القدر در جای جای کتاب با

عنوان «مترجم گوید» نکات سودمندی را ذکر کرده است و لیکن در بسیاری از

جاهای دیگر، سخنان سودمندی از خود اضافه کرده اند و با سخنان امام علیه السلام آمیخته

شده؛ به عبارت دیگر: می توان ترجمه مرحوم مجلسی را شرحی مختصر و «مزجی»

دانست که بازشناختن سخنان شارح و متن، تنها با مقابله با اصل ممکن است.^(۶)

۱. الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۴ ص ۴۸۲.

۲. الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳. بحار الانوار، ج ۳ ص ۵۷ و ۱۵۲

۴. توحید المفضل، مکتبة الداوری، چ سوم، با مقدمه و پاورقی آقای کاظم مظفر.

۵. الذریعة الى تصانیف الشيعة، ج ۴ ص ۲۸۸

۶. نگارنده، نسخه خطی این ترجمه را ندیده و قضاوتهای او تنها بر اساس چند نسخه چاپی پر غلط

است، چه بسا مرحوم مجلسی در نسخه اصلی همه جا سخن و توضیح خود را از اصل جدا کرده باشد.

رضوان الله عليه و اسکنه الله فسیح جناته.

۷- ترجمه «مولى محمد صالح بن محمد باقر قزوینی روغنی.»^(۱)

۸- ترجمه «شیخ فخرالدین ترکستانی ماوراءالنهری»^(۲)

۹- ترجمه آقای «زین العابدین کاظمی خلخالی». این ترجمه همراه ترجمه دیگر

مترجم (اخلاق نزد امام صادق علیه السلام) در یک مجلد چاپ شده است.^(۳)

به اقتضای کار، صفحاتی از اوایل، اواسط و اواخر این ترجمه را با ترجمه مرحوم مجلسی - رضوان الله و برکاته علیه - مقابله نمودم. نتیجه، رضایت بخش نبود؛ زیرا تفاوت چندانی میان دو ترجمه مشاهده نشد؛ به عبارت دیگر: همان ترجمه مرحوم مجلسی (ره) بود با اختلافهای بسیار ناچیز.

۱۰ - ترجمه آقای «علی اصغر فقیهی». این کتاب کوچک، ترجمه کاملی از توحید مفضل نیست بلکه مترجم محترم کوشیده که با حذف برخی از مطالب و همراه کردن کتاب با چند تصویر و قلمی نسبتاً روان نوشته مناسب برای «دانش آموزان» تهیه کند.

۱. «الذریعة الی تصانیف الشیعه»، ج ۴، بخش ترجمه ها.

۲. همان.

۳. این کتاب توسط انتشارات حجر در سال ۱۳۶۱ به چاپ رسیده است.

- «شگفتیهای آفرینش از زبان امام صادق علیه السلام» این عبارت عنوان ترجمه این قلم از «توحید مفضل» است در این باره ذکر چند نکته خالی از سود نیست:
- الف - تلاش کرده ام که سلیقه های شخصی را وارد متن نکنم و کلمه یا عبارت توضیحی خود را درون () بگذارم.
- ب - سعیم آن بوده که هم جانب امانت و پایبندی به متن حدیث را نگاه دارم و هم این تقید و توجه به متن، قلم را از قواعد نگارشی دور نسازد و تا حد امکان روانی و رسایی آن حفظ شود.
- ج - هرگاه به خاطر عدم توانایی ام نتوانسته ام هر دو ویژگی را گرد آورم، روانی قلم را فدای تقید و پایبندی به متن نموده ام.
- د - از آنجا که این کتاب، یک حدیث بلند است و دسترسی به مطالب آن اندکی دشوار می نمود، کوشیده ام که با انتخاب سر فصلها و فهرست مناسب، کار را بر خواننده اندکی آسان کنم.
- ه - مفضل بن عمر جعفی که راوی حدیث است، در میان مردم بدرستی شناخته نیست شاید این امر به خاطر اختلاف علما درباره او باشد؛ مثلاً دانشمندان بزرگی چون «نجاشی» و «ابن غضائری» او را ضعیف شمرده اند؛ از این رو لازم دیدم که در مقدمه کتاب دیدگاههای مختلف را بیاورم تا جلالت قدر و عظمت این صحابی خاص امام صادق و امام کاظم علیه السلام از رهگذر روایات قطعی الصدور و این دیدگاههای دانشمندان بزرگ بر همگان روشن شود و تردیدی در کتاب نیز پدید نیاید.
- و - در مراحل آماده کردن این ترجمه در مسائل محتوایی از متن عربی بحارالانوار و ترجمه مرحوم مجلسی بهره های فراوان برده ام، نیز در مراحل صوری؛ مانند: تهیه فهرست و سر فصلها از کتاب آقای مظفر سود برده ام.

بی تردید در کار اغلب انسانها لغزش راه می یابد بویژه در کار شخص کم تجربه ای چون نگارنده؛ از این رو اول اینکه: اگر در ترجمه لغزشی داشته ام - که بی شک چنین است - از حضور اقدس امام صادق علیه السلام معذرت می خواهم. دوم اینکه: امیدوارم که خوانندگان و محققان عزیز لغزشهایم را یاد آورند تا «بدانم» و ان شاء الله در زمانهای آینده به اصلاح آورم.

خداوندا! آینه دل را به نور اخلاص روشنی بخش و زنگار شرک و دویینی را از لوح دل، پاک گردان و شاهره سعادت و نجات را به این بیچارگان بیابان حیرت و ضلالت بنما و ما را به اخلاق کریمانه متخلق فرما، و از نفحات و جلوه های خاص خود که مختص اولیای درگاه است ما را نصیبی ده و لشگر شیطان و جهل را از مملکت قلوب ما خارج فرما، و جنود علم و حکمت و رحمان به جای آنها جایگزین کن، و ما را با رحمت خود و خاصان درگاہت از این سرای درگذران، و در وقت مرگ و بعد از آن با ما با رحمت خود رفتار فرما، و عاقبت کار ما را با سعادت قرین کن. بحق محمد و آله الطاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین.^(۱)

نجفعلی میرزایی قم

تابستان ۱۳۷۳

ربیع الاول ۱۴۱۵

۱. بخشی از مناجاتهای رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام خمینی - رضوان الله علیه - که در آغاز کتاب چهل حدیث آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

«محمد بن سنان» از «مفضل بن عمر» نقل می کند:

پایان روز بود. در «روضه»، میان قبر و منبر رسول خدا ﷺ نشسته بودم و درباره شرافت و فضیلت‌های خدادادی و برتری جایگاه رفیعش که جمهور امت نسبت به آنها آگاه نبودند، می اندیشیدم.

در این حال بودم که ناگاه «ابن ابی العوجاء» وارد شد و در جایی نشست که می توانستم سخنش را بشنوم. آنگاه یکی از یارانش نزد او رسید و نشست. ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: «بی شک، صاحب این قبر در تمام حالاتش به منتها درجه کمال، شرافت و عظمت رسیده بود.»

همراه او گفت: «او فیلسوفی بود که دعوی مرتبه ای بس عظیم و منزلتی بس بزرگ داشت و بر این ادعای خود معجزاتی آورد که عقلها را مغلوب و فهمها را ناتوان و سرگشته نمود. خرد پیشگان برای درک حقیقت آنها در دریای خروشان اندیشه فرو رفتند و سرگشته و ناکام و تهیدست باز آمدند.»

آنگاه که اندیشمندان و فصیحان و خطیبان دعوتش را به جان پذیرفتند، مردم دیگر، گروه گروه به دینش درآمدند. بام او با نام خدای جل و علا قرین گشت و روزانه پنج بار در اذان و اقامه این فریاد از مأذنه عبادتگاهها و هر جایی که دعوت و حجت الهی او بدانجا راه یافته بود در دشت و صحرا و کوه و دریا به هوا خاست... تا هر ساعت یادش تازه ماند و رسالتش به خموشی نگراید.»

ابن ابی العوجاء گفت: «سخن از محمد ﷺ را بگذار و بگذر که عقل من درباره او سرگشته و اندیشه ام در کار او گمراه و بسته است. درباره راز و ریشه کار او سخن بگو که مردم بدان سبب آن را می پویند.»

آنگاه بگونه ای به آغاز پدید آمدن اشیا پرداخت، هیچ پردازش، تدبیر و تقدیری نبوده و آفرینش، صانع و تدبیرگری ندارد، بلکه همه چیز خود به خود و بدون تدبیر مدبری پدید آمده و دنیا همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود.

گفتگوی مفضل و ابن ابی العوجاء

مفضل می گوید: (با شنیدن این سخنان ناروا) چنان به خشم و غضب آمدم که عنان از کفم بیرون رفت و (خطاب به او) گفتم:

«ای دشمن خدا! در دین خدایت الحاد می ورزی و خداوندی را که به نیکوترین صورت و کاملترین آفرینش پدید آورد و تو را بدین جا رسانیده، انکار می کنی؟! اگر در درون خویش نیک اندیشه کنی و حس لطیف تو در خطا نیفتد، هر آینه براهین ربوبیت و آثار صنعت صانع را در وجودت نهفته و نشانه ها و دلایل او - جل و علا - را در آفرینش روشن می یابی.»

زاده ابو العوجاء (پس از شنیدن آهنگ تند سخنان مفضل) گفت:

«ای مرد! اگر از متکلمانی با تو سخن می‌گوییم. در صورتی که (بر ما چیره شدی و) حق را نزد تو یافتیم، از تو پیروی خواهیم کرد. اما اگر از اینان نیستی هیچ سخن مگوی. اگر از یاران و اصحاب (امام) جعفر صادق علیه السلام هستی، بدان که او با ما اینگونه سخن نمی‌گوید و همانند تو با ما مجادله نمی‌کند. او بیش از آنچه تو از ما شنیدی از ما شنیده، اما هیچ‌گاه سخن را با فحش و تعدی آلوده ننموده است. او همواره در سخنان خود شکیب، باوقار، اندیشه‌گر و استوار بوده و هیچ‌زمانی به ستوه نمی‌آمد و خلقتش تنگ نمی‌گشت و بر نمی‌آشفت. ابتدا نیک به سخنان ما گوش فرا می‌دهد، می‌کوشد که دلیل ما را بدرستی دریابد. ما نیز همه چیز خود را به میان می‌آوریم. هنگامی که (سخنان ما تمام می‌شود و) می‌پنداریم او را محکوم کردیم (و بر او چیره شدیم)، ناگاه با سخنی کوتاه و اندک (بر ما غالب می‌آید)، دلیلمان را می‌شکند. عذرمان را می‌برد و ما را تسلیم دلیل خود می‌کند، به گونه‌ای که هیچ پاسخی در جواب به دلایلس نمی‌یابیم. حال اگر از یاران اوئی تو نیز با ما چون او سخن بگو.»

علت املائی کتاب بر مفضل

مفضل می‌گوید: در حالی که از این سخنان، اندوهگین و در این اندیشه بودم که چگونه اسلام و مسلمانان، دچار کفر و انکار این گروه شده اند از مسجد بیرون آمدم. به نزد مولایم - صلوات الله علیه - رفتم. آن حضرت مرا شکسته دل و نگران دید. فرمود: چه شده است؟ من نیز تمام سخنانی را که از آن گروه دهری شنیده بودم و هم سخنان خود را بازگو کردم.

مجلس اول

امام فرمود: بامدادان به نزد من آی تا حکمت خدای جل و علا در آفرینش جهان، درندگان، چهار پایان، پرندگان، حشرات و جانوران دیگر؛ چون: حیوانات، گیاهان، درختان میوه دار و بی میوه و سبزیهای خوردنی و ناخوردنی را چنان برایت بیان کنم که شایستگان از آن عبرت گیرند، مؤمنان با شناخت آن، آرام گردند و ملحدان و انکار کنندگان در آن سرگشته شوند.

مفضل می گوید: خرسند و شادمان از نزد آن حضرت علیه السلام خارج شدم. آن شب به خاطر وعده امام علیه السلام و انتظار آن، بر من دیر گذشت.

بامدادان، به نزد مولایم شتافتم، اجازه ورود یافتم. در برابرش (از سر ادب) ایستادم. فرمود: بنشین. آنگاه به اتاقی رفت که در آن خلوت می کرد. من نیز با خاستن او به پا خاستم. فرمود: در پی من بیا. به دنبال آن حضرت رفتم. به اتاق وارد شد و من نیز پشت سر او وارد شدم. امام علیه السلام نشست و من هم در برابرش نشستم. فرمود: ای مفضل! می دانم به خاطر شدت انتظار برای آنچه که

وعده ات دادم، دیشب بر تو به درازا کشید.

گفتم: آری این گونه بود، مولایم!

فرمود: ای مفضل! خداوند همیشه بوده است، بی آنکه پیش از او چیزی باشد و همیشه باقی خواهد بود، بی آنکه پایانی داشته باشد. او را سپاس که به ما الهام کرد و او را شکر که به ما عطا کرد و برترین و والاترین دانشها و برتریها را بویژه نصیب ما نمود. با علم خود ما را بر جمیع آفرینش برگزید و با حکمت خویش ما را امین و گواه بر آنان قرار داد.

نا آگاهی اهل شک به اسباب و علل آفرینش

ای مفضل! دو دلان (شکاکان) اسباب و معانی آفرینش را درنیافتند و آنگاه که اندیشه های آنان از درک صواب و حکمت آفریدگان باری - عزوجل - درماند با ناچیزی دانش خود، همه چیز را انکار کردند و با ضعف بصیرت خود به تکذیب و عناد پناه بردند. آنان آفرینش اشیا را انکار نمودند و مدعی شدند که هیچ صنعت، تدبیر و تقدیری در آفرینش اشیا نیست و حکمت هیچ مدبر و صانعی در کار خلقت وجود ندارد. بی شک خداوند از آنچه پندارند برتر است. خدای اینان را بکشد. از حقیقت به کدام سوی می گریزند؟ (توبه، آیه ۳۰)

اینان در گمراهی و تیره بختی و سرگردانی به کورانی می مانند که بر سرایی در می آیند در نهایت استحکام و زیبایی. در آنجا بهترین و فاخرترین فرشها گسترانده شده، همه نوع خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی و هر نیاز دیگرشان فراهم آمده. در آنجا هر چیزی از سر حکمت و تقدیر بر جای شایسته خود است. اما این

بی بَصْران از این سوی به آن سوی می روند و همه جای آن سرا را به زیر پا می نهند ولی هیچ چیزی نمی بینند. نه سرای را می بینند و نه آنچه را که در آن مهیاست. بلکه چه بسا (به خاطر نابینایی) گاه پای یکی از آنان بلغزد و چیزی را که به آن نیازمندند و در جای مناسبش قرار داده شده و او از حکمت وجود آن آگاه نیست از میان ببرد و او نیز به خشم و غضب آید و سرای و صاحب آن را نکوهش کند. حال این گروه که حکمت و تدبیر را در کار آفرینش انکار می کنند همین گونه است.

از آنجا که اندیشه های اینان از درک اسباب و علل آفرینش اشیا ناکام ماند، در این جهان چنان سرگشته شدند که اتقان، استواری، حسن تدبیر، شکل دهی و هیأت آفرینی نیکوی آن را (به دست یک حکیم و آفریننده) در نیافتند. چه بسا کسی از این گروه به خاطر عدم آگاهی به سبب و حکمت آفرینش یک چیز، به نکوهش و انکار و لغزش آن پردازند. مانند کار گمراهانی چون «مانی» و اصحاب کافر او و ملحدان فاجر و فاسق و خارج از دین. کسانی که با سخنان محال و دروغین، خود را سرگرم کردند. (و از اطاعت پروردگارش سر باز زدند).

بنابراین، بر کسی که خداوند جل و علا، نعمت شناخت و هدایت و بینش به او داده و موفقش نموده که در کار آفرینش ژرف بیندیشد و با برهان قاطع بر وجود صانع هستی، لطف تدبیر و حسن تعبیر را دریابد، لازم است که پیوسته مولای خود را به خاطر این نعمت عظیم سپاس گوید و از او بخواهد که در این طریق، ثابت قدم ماند و نعمتش فزونی یابد. خداوند جل و علا، فرموده است: «اگر سپاس گویند، نعمتان را بیفزاییم و اگر کفر ورزیدید بی شک عذابم سخت است.» (ابراهیم، آیه ۷)

هیات جهان و شکل گیری آن

ای مفضل! نخستین عبرت و دلیل بر خالق جل و علا، همین هیأت دهی، گرد آوری اجزا و نظم آفرینی در کار این عالم است؛ از این رو اگر با اندیشه و خرد در کار عالم، نیک و عمیق تأمل کنی، هر آینه آن را چون خانه و سرایی می یابی که تمام نیازهای بندگان خدا در آن آماده و گرد آمده است. آسمان، همانند سقف، بلند گردانیده شده، زمین بسان فرش، گسترانیده شده، ستارگان چون چراغهایی چیده شده و گوهرها همانند ذخیره هایی در آن نهفته شده و همه چیز در جای شایسته خود چیده شده است. آدمی نیز چون کسی است که این خانه را به او داده اند و همه چیز آن را در اختیارش نهاده اند. همه نوع گیاه و حیوان برای رفع نیاز و صرف در مصالح او در آن مهیاست.

اینها همه، دلیل آن است که جهان هستی با اندازه گیری دقیق و حکیمانه و نظم و تناسب و هماهنگی آفریده شده. آفریننده آن یکی و او همان شکل ده نظم آفرین و هماهنگ کننده اجزای آن است. براستی که او در قدرتش جلیل و در کارش بلند مرتبه و وجهش کریم است. خدایی جز او نیست و از آنچه منکران می پندارند منزّه و از آنچه ملحدان به او نسبت می دهند برتر و جلیلتر است.

آفرینش آدمی و تدبیر جنین در رحم

ای مفضل! سخن خود را با بیان آفرینش انسان آغاز می کنیم. تو نیز بکوش که از آن پند گیری.

اول اینکه: تدبیر چنان شد که جنین، در رحم در پس سه ظلمت، پوشیده ماند: شکم، رحم، و بچه دان، جایی که توان چاره اندیشی برای اخذ غذا و دفع ناروا

را ندارد. نه صلاح خویش می داند و نه ضرر خویش می راند.
خون حیض برای او غذاست، چون آب برای گیاه. پیوسته غذایش چنین است.

چگونگی تولد کودک، تغذیه، رشد دندان و بالغ شدن او

آنگاه که آفرینش او کامل گردد، بدنش سخت شود، پوستش بتواند با هوا سازگار
آید و دیده اش تاب دیدن نور به هم رساند.

مادرش درد زاییدن گیرد و درد، چنان بر او سخت می آید که جنین از فشار درد
بیرون می افتد. چون (از تنگنای رحم به پهنای جهان آمد و) متولد گشت، همان
خونی که غذایش بود، اینک با رنگ و بویی جز آنچه بود و در شکل غذایی دیگر، از
پستان مادر سرازیر می شود. این غذا برای نوزاد از همه چیز سازگارتر است. وقتی
که به دنیا آمد، زبان خود را به نشانه خواستن غذا بیرون می کند و پیرامون دهان می
چرخاند. در این زمان پستانهای مادرش را که چونان دو مشک از سینه او آویخته،
می یابد و تا زمانی که تن او تر و درونش ظریف و اعضایش نرم است از آن می
نوشد.

آنگاه که حرکت کرد و به غذایی سخت و قوی نیاز پیدا نمود تا تنش استحکام
یابد، در هر طرف، دندانهای آسیا سر بر می آورد تا غذا را بچود نرم گرداند و
براحتی فرو برد. پیوسته حالش اینگونه است تا آنگاه که پای در بلوغ نهد. در این
وقت اگر مذکر است، موی در رویش می روید تا نشانه مردی و عزت او باشد و از
همانندی با زنان و بچگان بدور ماند و اگر مؤنث است، رخس از موی پیراسته ماند
تا طراوت و زیبایی اش دل مردان را برآید و نسل بشر ماندگار و

پایدار گردد.

ای مفضل! در این مراحل، نیک بیندیش. آیا می شود که (این همه تدبیر) بی مدبر و حکیم باشد؟ می دانی اگر در رحم خون به او نمی رسید همانند گیاهی که آب به وی نرسد خشک و پژمرده می گشت؟ آیا می دانی وقتی که بزرگ شد اگر مادرش را درد زاییدن نمی گرفت چون زنده بگور در رحم می ماند و اگر در هنگام ولادت، شیر با او نمی ساخت، یا از گرسنگی می مرد و یا با غذایی نامناسب و زیانبار تغذیه می شد؟ و اگر در وقت مناسب، دندانهایش نمی روید، بر جویدن و فرو بردن غذا ناتوان بود و باید همیشه شیر می خورد و بدن او برای کار، قوت و استحکامی نمی یافت و مادرش به خاطر او از تربیت فرزندان دیگرش باز می ماند؟

راز رویش مو بر صورت

می دانی اگر در صورتش موی نمی روید، همواره به هیأت و صورت زنان و بچگان می ماند، در نتیجه نه ابهت داشت و نه وقار؟
مفضل می گوید: عرض کردم: آقای من! من کسانی را دیده ام که بزرگ و کهنسال بوده اند ولی مویی بر رویشان نرویده است.

حضرت علیه السلام فرمود:

«این به خاطر اعمالی است که از پیش فرستاده اند و خدای جل و علا هیچ گاه بر بندگان ستم روا نمی دارد.» (انفال، آیه ۵۱)

جز خدایی که از نیستی اش رهانید و هستی اش بخشید، چه کسی همواره در اندیشه برآوری این همه نیازهای اوست و تأمین آنها را خود بر عهده گرفته است؟

اگر چنین تدبیر و حکمتی زاییده اهمال و رها بودن امور به حال خود بود، می بایست از تقدیر و هدفمندی نیز اختلال و ناهماهنگی برخیزد؛ زیرا این دو ضد اهمال اند. (و باید نتیجه آنها نیز با نتایج اهمال نسازد) بی شک چنین سخنی ناشایست و ناصواب و نشانه ناآگاهی و کم مایگی گوینده آن است؛ چه هیچ گاه در اثر اهمال و بی تدبیری، درستی و صواب پدید نمی آید و تضاد نیز نظم و هماهنگی را در پی ندارد. خداوند چه بسیار منزله و والاتر از گفته ملحدان است. (اسراء، آیه ۴۳)

اگر انسان، باهوش و اندیشه به دنیا می آمد

اگر نوزاد فهیم و عاقل به دنیا می آمد، وقت تولد جهان هستی را انکار می کرد و هنگامی که با حیوانات، پرندگان، و دیگر موجودات غریب رو به رو می گشت و هر ساعت و هر روز پاره ای از اشکال مختلف شگفت عالم را که از پیش ندیده بود می دید، هر آینه عقل و اندیشه اش سرگشته و گمراه می گشت.

بدان که اگر عاقلی را به اسیری از سرزمینی به سرزمین دیگر ببرند (از دیدن شگفتیهای نامأنوس) همواره واله و سرگشته است و بخلاف کودکی که در کودکی اسیر شود بسرعت، زبان و آداب (آن سرزمین جدید) را فرا نمی گیرد.

نیز اگر نوزاد، دانا و هوشمند پای در جهان می نهاد از اینکه (آنقدر ناتوان است که توان راه رفتن ندارد ناچار) باید دیگران بر دوشش گیرند، شیرش بنوشانند، در جامه اش بپوشند و در گاهوارش بخوابانند. سخت احساس خواری و پستی می کرد و از سوی دیگر او به خاطر ظرافت و طراوت و رطوبت بدن، هیچ گاه از این امور بی نیاز نیست (در نتیجه چه بسا در هلاکت می افتاد و یا رشد روحی

و بدنی مناسبی نمی کرد.)

همچنین در چنین حالی آن شیرینی، دلبندی و محبوبیت کودکان را نداشت؛ از این رو آنان در حالی به دنیا می آیند که از کار جهان و جهانیان غافلند.

اینان با ذهن ضعیف و شناخت اندک و ناقص خود با همه چیز رو به رو می شوند، اما اندک اندک و گام به گام و در حالتهای گوناگون بر شناخت و آگاهی آنان افزوده می شود. کودک، پیوسته چنین کسب شناخت می کند تا آنکه از مرحله حیرت و سرگستگی و تأمل، پای فراتر می نهد و با کمک عقل و اندیشه، قدم در وادی تصرف و تدبیر و چاره اندیشی معاش و... می گذارد. از حوادث، پند می گیرد، اطاعت می کند و یا در اشتباه و فراموشی و غفلت و گناه سقوط می کند.

حکمتهای فراوان دیگری نیز در پس این امر نهفته است؛ از جمله:

اگر کودک در گاه تولد، عقلی کامل داشت و مستقل و خودکفا می بود، شیرینی فرزند داری از میان می رفت. پدر و مادر به مصالحی که در تربیت کودک نهفته است نمی رسیدند؛ در نتیجه، تربیت، سرپرستی و رحم و شفقت بر آنان هنگام پیری بر فرزند لازم نبود. (زیرا پدر و مادر در قبال او زحمتی نکشیده اند که او در سن کهنسالی و نیاز، به آنان برسد. او از آغاز، مستقل و بی نیاز از والدین بوده است.)

همچنین با این فرض، در میان فرزندان و والدین هیچ پیوند و الفتی حاکم نبود؛ زیرا کودکان از تربیت و سرپرستی پدران بی نیاز بودند و از زمان تولد از پدران خویش جدا می گشتند. او نیز پس از آن، پدر و مادرش را (و خواهر و برادرش را) نمی شناخت و این عدم شناخت باعث می شد که بر سر راه ازدواج با مادر و خواهر و دیگر محارم مانعی پدید نیاید.

و کمترین مفسده - و بلکه شنیعترین و قبیحترین زشتی - هنگامی است که چنین طفل هوشمندی، در هنگام تولد بر چیزی نظر افکند که رخصت این عمل را از او ستانده اند و سزاوار نیست که چنین کند.

آیا نمی بینی که چگونه هر چیز آفرینش در جای مناسب خود استوار گشته و در ریز و درشت اجزای هستی، اندک خلل و ناصوابی پیدا نیست؟

فواید گریه کودکان

ای مفضل! از منافع گریه کودکان نیز آگاه باش. بدان که در مغز کودکان رطوبتی است که اگر در آن بماند بیماریها و نارساییهای سخت و ناگوار به او رساند؛ مانند نابینایی و جز آن. گریه آن رطوبت را از سر کودکان سرازیر و بیرون می کند و بدین وسیله سلامتی تن و درستی دیده ایشان را فراهم می آورد. پدر و مادر از این راز آگاه نیستند و مانع آن می شوند که کودک از گریه اش سود ببرد. اینان همواره در سختی می افتند و می کوشند که او را ساکت کنند و با فراهم کردن خواسته هایش از گریه بازش دارند، ولی نمی دانند که گریه کردن به سود اوست و سرانجام نیکی پیدا می کند.

بدین ترتیب چه بسا که در اشیا، منافی نهفته باشد که معتقدان به اهمال و بی تدبیری در کار عالم از آن غافل اند و اگر می دانستند، هیچ گاه نمی گفتند که فلان چیز بی ثمر است؛ زیرا آنان از اسباب و علل آگاه نیستند. برآستی هرچه را که منکران نمی دانند عارفان می بینند. چه بسیار است چیزهایی که دانش اندک آفریدگان از آن کوتاه و خالق آفرینش با دانش بی پایانش از آن آگاه است. قداستش عظیم و کلمه اش والاست.

و اما آبی که از دهان کودکان سرازیر می شود و خارج می گردد، رطوبتی است که اگر در بدنهایشان بماند، آثار وخیمی بر جای می گذارد. چنانکه دانی گاه که رطوبت بدن چیره می شود (و بر دیگر عناصر، غلبه می کند) شخص، دچار کودنی، دیوانگی، کم عقلی، فلج و لقوه و جز آن می گردد.

خداوند جل و علا تدبیر چنان نمود که این رطوبت در دوران کودکی از دهانشان بیرون رود و در بزرگی از سلامت تن برخوردار گردند. بدین ترتیب، پروردگار به خاطر نادانی آفریدگان بر آنان منت نهاد و تفضل نمود. اگر اینان از داده ها و نعمتهای بی شمار او آگاه بودند. هیچ گاه در معصیت و لغزش از فرمانش فرو نمی افتادند. پاک و منزّه خدایی که چه بزرگ است نعمتهای او بر مستحقان و دیگر آفریدگان! و چه والاتر است از آنچه باطل گرایان می پندارند.

آفرینش آلات مجامعت و شکل مناسب آنها

اینک ای مفضل! بنگر که چگونه در مرد و زن، آلات مجامعت آفرید. همه در صورتی که شایسته است. برای مرد آلتی بلند و کشیده قرار داد تا به قعر رحم برسد و بتواند نطفه اش را در آن بریزد. برای زن نیز ظرف گودی را آفرید تا هر دو آب را یکجا گرد آورد، فرزند را جای دهد و (به تناسب رشد او) گشاده شود تا او استحکام یابد. آیا این از تدبیر حکیم و لطیف نیست؟ بدرستی که خدای، منزّه از شرک مشرکان است. (سوره نمل، آیه ۶۳)

اعضای بدن و فواید هر کدام

ای مفضل! در تمام اعضای جسم آدمی و تدابیری که در آنها نهفته است

اندیشه کن. دستها برای کار کردن، پاها برای رفتن، دیدگان برای راه یافتن و دیدن، دهان برای خوردن، معده برای هضم کردن، کبد برای تصفیه نمودن، منافذ خروجی بدن برای دفع فضولات جسم، ظرفهایی برای حمل آنها و فرج برای حفظ نسل آفریده شده اند؟ اگر ژرف در کار تمام عضوهای بدن اندیشه نمایی می یابی که هر چیزی از سر حکمت و تدبیر و استواری پدید آمده است.

پندار اهل طبیعت و پاسخ به آنان

مفضل می گوید: گفتم: آقا! برخی می پندارند که این همه از کار «طبیعت» است. فرمود: از اینان بیرس که این طبیعت که می گوئید، نسبت به این افعال «علم» و «قدرت» دارد یا نه؟

اگر علم و قدرت را برای طبیعت ثابت کردند، پس چرا از اثبات خالق سر می زنند؟ این هم صنعت و تدبیرش. و اگر می گویند که بدون علم و قدرت، این اعمال حکیمانه و با تدبیر را انجام داده، معلوم می شود که کار از آفریننده ای حکیم است و آنچه طبیعتش می شمارند همان سنت الهی در آفرینش اشیاست که مطابق فرمان و حکمت الهی جریان دارد.

هضم غذا، ساخت خون و جریان آن در تمام بدن

ای مفضل درباره تغذیه بدن و تدابیر نهفته در آن نیک بیندیش. غذا در آغاز به معده می رسد. معده آن را می یزد. (هضم می کند). آنگاه عصاره آن از طریق مجاری بسیار ریز و نازکی که مانند یک پالنده کار می کنند به کبد می رسد. این

مجاری ریز برای آن است که مبادا چیزی خشن و غلیظ به آن راه یابد؛ زیرا کبد در نهایت ظرافت و نازکی است و تاب فشار و خشونت را ندارد. کبد، آن را می پذیرد و با تدبیر حکیم به خون تبدیل می شود و از طریق عروق و مجاری به تمام بدن سرازیر می شود، بسان جویهایی که در زمین است و آب را به همه جای آن می رسانند. نیز مواد زاید و آلوده در ظرفهای خاص قرار می گیرد. آنچه از صفر است به سوی کیسه صفر، آنچه از سوداء است به سمت طحال و آنچه از تری و رطوبت است به جانب مئانه می رود. در حکمت الهی در ترکیب بدن درنگ کن که چگونه هر عضوی را در جایش قرار داده و این ظرفها را چنان نهاد که مواد زاید و فاسد را در خود گرد آورند تا این مواد در سراسر بدن منتشر نگردد و جسم را بیمار و زار ننماید. چه بلند مرتبه است کسی که تقدیر را نیکو نمود و تدبیر را استوار کرد. سپاس او را چنانکه شاید و سزد.

آغاز رشد بدن و چگونگی شکل گیری آن در رحم

مفضل می گوید: عرض کردم: رشد تدریجی بدن تا مرحله کمال و تمام آن را شرح دهید.

فرمود: در آغاز، جنین، در رحم - جایی که چشمی آن را نمی بیند و دستی بدان نمی رسد - شکل و صورت داده می شود. این تدبیر همچنان ادامه دارد تا اینکه انسانی کامل و استوار با تمام نیازهای او بیرون می آید. بدن این انسان، کامل و استوار و همه چیز در آن نهفته شده است، از احشا و جوارح و دیگر عوامل بدن گرفته تا استخوان و گوشت و پیه و مغز و عصب و رگها و غضروفها. وقتی که به جهان پای نهاد چنانکه می بینی تمام اعضای او همه با هم هماهنگ چنان رشد

می کنند که شکل و هیأت و اعضای او ثابت می ماند، نه افزایش می یابد و نه کاستی می پذیرد، این سیر همچنان ادامه دارد تا شخص اگر تقدیر باشد به سن بلوغ و کمالش برسد. آیا این (پیچیدگیها و حکمتها) جز از لطف مدبری و حکیمی است؟

ایستادن و نشستن وجه تمایزی برای انسان

ای مفضل! بنگر که خدای جل و علی به خاطر تکریم و بزرگداشت و شرافت انسان، و برتری او بر چهار پایان چگونه در آفرینش او ویژگیهایی قرار داد. چنان آفریده شده که می ایستد و راست می نشیند تا با دست و اعضایش رو به اشیا باشد و بتواند با دستانش کار کند. چنانکه اگر چون چهار پایان برو در می افتاد نمی توانست کاری کند.

اختصاص حواس پنجگانه به آدمی و بزرگداشت او

اینک ای مفضل! در چگونگی آفرینش حواس آدمی که نشانه شرافت و برتری او بر دیگر مخلوقات است بیندیش. بنگر که چگونه دیدگان، چون چراغهایی بر فراز مناره در سر او قرار گرفته تا بتواند همه چیز را بدرستی و کامل ببیند و در اعضای سافله چون دستها و پاها قرار نگرفتند تا از آفات نگاهداری شوند و مستقیماً با کار و ابزار در تماس نباشند و این برخوردها نارسایی در آنها پدید نیاورد. نیز مانند شکم و پشت در وسط بدن قرار نگرفتند؛ تا اطلاع بر اشیا و دیدن آنها دشوار نشود.

اسرار حواس پنجگانه

وقتی که هیچ عضو دیگری برای دیدگان جایی مناسب نبود بی تردید، «سر» بهترین جایگاه حواس انسان و همانند خانه و صومعه آنهاست.

برای انسان پنج حس آفریده شد تا پنج محسوس را درک نماید و از درک چیزی از محسوسات عاجز نماند. دیده آفریده شد تا رنگها و صورتها را دریابد. اگر صورتها و رنگها بودند ولی دیدگانی برای دیدنشان نمی بود چه سودی داشتند؟ گوش آفریده شد تا صداها را بشنود. اگر صدایی بود و گوش نبود، نیازی به آن نبود. دیگر حسها نیز اینگونه است.

به عکس آن نیز صادق است. اگر دیده ای بود اما صورت و رنگی نبود، چه معنی داشت و یا اگر گوش بود ولی صدایی نبود گوش به چه کار می آمد؟

بنگر که چگونه تقدیر شده که هر کدام چیزی را دریابند. برای هر حس، محسوسی است و هر محسوس، حسی دارد که آن را ادراک می کند. با این همه، چیزهایی در میان حس و محسوس قرار گرفته که تنها از طریق آنها، حس صورت می پذیرد؛ مانند نور و هوا. اگر نوری که رنگ و صورت را برای دیده عیان کند نبود دیده آن را ادراک نمی کرد و نمی دید. اگر هوایی نبود که امواج صدا را به گوش برساند گوش نیز آن را ادراک نمی نمود.

آیا بر کسی که در آنچه شرح دادم، مانند آفرینش خاص حواس و محسوسات و رابطه آنها و نیز دیگر لوازم ادراک و حس، نیک تأمل و اندیشه کند پوشیده می ماند که این اعمال حکیمانه جز نتیجه هدف، تقدیر و تدبیر از جانب خداوند لطیف و خبیر نیست؟

حکمت محروم بودن عده ای از چشم و گوش و عقل

ای مفضل! در حال کسی که از داشتن دیده محروم است اندیشه کن. بنگر که چگونه در کارش نارسایی پدید می آید. این شخص قدمگاهش را نمی شناسد، مقابلش را نمی بیند، رنگها را از هم باز نمی شناسد، زشت و زیبا را تفاوت نمی دهد. اگر ناگاه بر گودالی مشرف شود آن را نمی بیند. اگر دشمنی به او هجوم برد نمی شناسدش. بدرستی توان کتابت و تجارت و صیانت (زرگری، ریخته گری) ندارد. تا جایی که اگر از ذهن و اندیشه برخوردار نباشد همانند یک سنگ در حال سقوط است.

همچنین کسی که نمی شنود، نارسایی بسیار در کارش پدید می آید. روح و لذت مخاطبه (گفت و شنود) و محاوره را از دست می دهد. از نغمه های دلربا و الحان راحت افزا محروم است. برای مردم گفتگو با او بسیار دشوار و ملال آور می شود. مانند یک غایب و مرده بدرستی از اخبار مردم دیگر آگاه نمی شود در حالی که همه چیز را مشاهده می کند و زنده است.

اما اگر عقل و اندیشه نداشته باشد، به حیوان می ماند و چه بسا بسیاری از مصالح حیوانات را نداند و نتواند؛ زیرا حیوانات از سر غریزه کارهای شگفتی می کنند). آیا نمی بینی که چگونه برای انسان اعضا، عقل و دیگر ویژگیها آفریده شد تا با نبود و یا ناقص بودن آنها دشواری در کارش رخ ندهد و آفرینش او تمام و کامل باشد. چرا چنین شد؟ آیا این جز بیانگر خلقتی حکیمانه و عالمانه نیست؟

مفضل می گوید: عرض کردم: پس از چه روی برخی از مردم شماری از این اعضا را ندارند و به خاطر آن در دشواریهایی که فرمودید می افتند؟

فرمود: این امر گاه برای آن است که شخص مبتلا، تأدیب شود و نیز دیگران از آن، درس عبرت بگیرند. چنانکه گاه پادشاهان مردم را به خاطر این اهداف تأدیب می کنند، بی شک این اعمال آنان، گاه پسندیده و تدبیری نیکوست.

همچنین کسانی که دچار این بلاها می شوند اگر (بی شکیب نباشند و) خدای را سپاس گویند و به درگاهش انابه کنند، پس از مرگ از پاداش عظیم و بسیار بهره مند می گردند تا جایی که اگر پس از مرگ اختیار داشته باشند چنین می خواهند که بار دیگر در بلاها درافتند و از پاداش و اجر الهی سود ببرند.

آفرینش اعضای جفت و فرد

ای مفضل! در آفرینش عضوهای جفت و فرد و حکمتها و تدبیرهای درست نهفته در آن بیندیش. «سر» از اعضای فرد است. به سود انسان نبود که بیش از یک سر داشته باشد؛ زیرا در همین یک سر تمام حواس مورد نیاز انسان قرار گرفته و اگر سری دیگر می داشت بی آنکه به آن نیازی باشد تنظیم بدن از میان می رفت.

اگر انسان دو سر داشت در واقع به دو بخش تقسیم می شد. اگر با یکی سخن می گفت دیگری بی فایده می ماند. اگر با هر دو یک سخن بگویند، یکی زاید است و اگر با یکی سخنی بگویند و با دیگری سخن دیگر، شنونده نمی داند که به کدام توجه کند. نیز آمیختگیهای دیگر پیش می آمد.

دستها جفت آفریده شدند؛ زیرا از یکدستی، سود فراوان به انسان نمی رسید و در کارهای روزمره او خلل وارد می ساخت. نمی بینی که اگر نجار و بنا یک دست داشته باشند قادر به انجام کار خویش نخواهند بود و در فرضی که با

یک دست به کارهایش پردازد آن استواری و فواید کار دو دستی را نخواهد داشت؟

چگونگی آفرینش دستگاه صوتی

ای مفضل! در صدا، سخن گفتن و آفرینش ابزار آنها در انسان، بسیار اندیشه کن. «حنجره» مانند لوله ای صدا را خارج می کند. زبان و لبها و دندانها نیز وسیله ادای حروف و نغمه ها هستند. نمی نگری کسی که دندان ندارد «سین» و کسی که لب ندارد «کاف» و کسی که زبانش سنگین است، «ر» را بدرستی تلفظ نمی کند؟ این دستگاه بیش از هر چیز به یک قره نی می ماند. حنجره شبیه نای آن و ریه بسان انبانی است که در آن می دمند تا باد داخل آن شود. عضلاتی که شش را می گیرند تا صدا بیرون آید همچون انگشتانی است که بر آن انبان می نهند تا باد در قره نی در جریان افتد. لب و دندانی هم که حروف و نغمات را ادا می کنند چون انگشتانی است که پیوسته و مرتب بر دهان قره نی می گذارند تا از دمیدن در آن، صداهای مختلف پدید آید. اگر چه برای راهنمایی و...دستگاه صوتی را به این وسیله شبیه دانستیم اما در واقع این وسیله خود شبیه دستگاه صوتی انسان است.

منافع دیگر این اعضا

تو را از شیوه سخن گفتن با دستگاه صوتی و چگونگی ادای حروف آگاه کردم. اما باز فواید دیگری در این اعضا نهفته که تو سخت بدانها نیازمندی. «نای» مسیر جریان مداوم هوا و وسیله خنک کننده قلب است. اگر این

جریان اندکی قطع گردد. چه بسا آدمی در هلاکت افتد. با زبان مزه ها از هم باز شناخته می شود. شیرین از تلخ، ترش از ملس، شور از شیرین، و خوشمزه از بدمزه، جدا می شود. با این همه جریان فرو بردن غذا و مایعات را آسان می گرداند. دندانها نیز (گذشته از نقش آنها در ادای حروف) غذا را می جووند تا نرم گردد و براحتی فرو رود. نیز برای لبها مانند تکیه گاهی است که آنها را از درون دهان نگه می دارد. بی شک افرادی را دیده ای که به خاطر نداشتن دندان، لبهایی ناثابت و لرزان دارند. انسان با لبها نوشیدنیها را می مکد تا یکدفعه ریخته نشود و بتدریج و با اندازه وارد شکم شود تا در گلوی نوشنده بند نشود و یا درون را نیازارد. لبها همچنین برای دهان چون دو در بسته هستند که انسان هرگاه که خواست، آنها را می گشاید و هرگاه خواست می بندد.

با آنچه که گفتیم معلوم گشت که هر کدام از این اعضا دارای منافع گوناگونی هستند چنانکه ابزاری در چند کار به کار آید؛ مثلاً «تیشه» در نجاری، کندن و جز آنها استفاده می شود.

مغز و جمجمه و محافظها

اگر موانع کنار می رفت و مغز را می دیدی، در می یافتی که به حایلها و لایه های مختلف پوشیده شده تا ثابت ماند و از حوادث آسیبی نبیند. جمجمه نیز کلاه خودی است که مغز را از آسیب پذیری در برابر ضربه ها و صدمات نگاه می دارد. نیز سر انسان با انبوهی از مو پوشیده شده تا پوستینی برای سر باشد و آن را از گرما و سرمای شدید حفظ کند. براستی جز کسی که مغز را آفریده و منشأ فرماندهی احساس قرارش داده و به خاطر بلند مرتبه بودنش در بدن و حساس و

خطیر بودن موقعیت آن، آن را سزاوار حفظ و نگاهداری نموده چه کسی آن را اینگونه در دژی مستحکم قرار داده است؟

شگفتی در پلک چشم

ای مفضل! درباره پلک چشم فکر کن و بنگر که چگونه بسان پرده ای روی دیدگان را می پوشاند. در کنار آن بندها و حلقه ها تعبیه شده تا هر وقت که خواهند بالا کشند و دیده در میان غاری قرار داده شده و با آن پرده و موهای مژه، چشم حفظ می شود.

قلب و پوشش آن

ای مفضل! چه کسی قلب را در میان سینه نهاده و با پرده محکمی آن را پوشانده و با دنده ها و گوشت و پوستی که بر آنهاست آن را از صدمه نگاه می دارد؟

نای و مری

چه کسی دو مجرا در گلو آفرید. یکی برای خروج صدا که همان نای متصل به ریه است و دیگری مری، محل عبور غذا که به معده ختم می شود؟
و چه کسی در گلو درپوشی آفرید تا غذا به ریه نرسد و آدمی را هلاک نگرداند؟
و چه کسی ریه را وسیله خنکی قلب قرار داد تا با کار همیشگی و پیوسته اش حرارتی در قلب گرد نیاید و به هلاکت شخص نینجامد؟

منافذ خروجی مواد زاید

جز خدا چه کسی برای منافذ خروجی بول و غائط، شیرهایی قرار داد که هرگاه خواهند بیندند و هرگاه خواهند بگشایند تا همیشه جاری نباشند و زندگی آدمی را به فساد نکشانند؟ براستی انسان تا کجا می تواند این نعمتها را به شماره درآورد؟ بی شک آنچه که شمرده نمی شود بیش از آن است که مردم می دانند و می شمارند.

جهاز هاضمه و کبد

چه کسی جز خدا معده را اینگونه سخت و با صلابت آفریده تا غذاهای سنگین را نیز هضم کند؟ چه کسی جگر را آنقدر نرم و لطیف آفریده تا عصاره و لطافت غذا را بپذیرد و هضم آن از عمل معده ظریفتر باشد؟ آیا اندکی اهمال و ناهماهنگی در این اعمال می بینی؟ هرگز؟ چه اینها همه به تدبیر مدبری حکیم است که پیش از آفرینش، نسبت به اشیا قادر و دانا بود و چیزی او را ناتوان نمی گرداند و هم او لطیف و بسیار آگاه است.

مغز، خون، ناخنها، گوش و ران

مفضل! بیندیش که چرا مغز رقیق و ظریف در درون استخوانهای لوله ای شکل قرار گرفته؟ این جز برای حفظ و نگاهداری آن است؟
چرا خون روان در رگها قرار گرفت و بسان آب در ظرف شد؟ آیا جز برای نگاهداری و هدایت صحیح آن است؟
چرا ناخنها بر سر انگشتان روئید؟ جز برای حفظ انگشتان و یاری شخص

در کار کردن است؟

چرا میان گوش را مانند محبسه‌ها و دخمه‌ها پیچیده قرار داد؟ آیا این جز برای آن است که صدا وارد گوش شود، بشکند و به پرده گوش آسیب نرساند؟
چرا انسان این گوشتهای زیاد رانها و نشستگاهها را حمل می‌کند؟ جز برای آن است که در گاه نشستن بر زمین سخت و بی‌حایل مانند افراد نحیف و لاغر در سختی درد نیفتند؟

آفرینش انسان به صورت نر و ماده

چه کسی انسان را نر و ماده آفرید، جز آنکه او را برای تناسل پدید آورد؟ چه کسی او را برای تناسل پدید آورد جز کسی که او را امیدوار آفرید؟
چه کسی او را امیدوار آفرید و ابزار کار به او داد جز کسی که او را کارکن خلق کرد؟

چه کسی او را کارکن آفرید جز کسی که او را نیازمند خلق کرد؟
چه کسی او را نیازمند آفرید جز کسی که اسباب رفع نیاز را برایش پدید آورد؟
چه کسی اسباب رفع نیاز را پدید آورد جز کسی که ضامن رفع حاجتش شد؟
چه کسی او را در میان آفریدگان، با عقل و شعور ممتاز کرد جز کسی که برایش پاداش و کیفر مقرر فرمود؟

چه کسی او را چاره داد جز کسی که او را توان چاره اندیشی عطا کرد؟
چه کسی به او چنین قدرتی داد جز آنکه بر او حجت را تمام کرد؟
چه کسی کارهای او را که او قادر به چاره اندیشی آنها نیست چاره کرده جز

کسی که کس قادر بر شکر واقعی او نیست؟
در آنچه گفتیم خوب اندیشه نما، آیا ذره ای در این سازماندهی و نظم و ترتیب،
ناهماهنگی می بینی؟ براستی که خداوند از آنچه وصف می کنند پیراسته است.
(انعام، آیه ۱۰۰)

قلب و پیوند آن با ریه

ای مفضل! اینک قلب را برایت شرح می دهم:
بدان در برابر روزنه های شش، روزنه هایی نیز در قلب است تا قلب حرارت
نگیرد. تا جایی که اگر این روزنه ها ناهماهنگ گردند و ترتیب و تقابل را از دست
بدهند نسیم و نفس به دل نمی رسد و آدمی هلاک می گردد. آیا هیچ هوشمند و
خردمندی می پندارد که این از سر خود چنین باشد و آیا عقل او سخنش را تصدیق
می نماید؟

اگر لنگه دری را ببینی که در آن لولایی است آیا آن را بیهوده می شماری؟ هرگز
بلکه در می یابی که سازنده این لنگه، لنگه دیگر را نیز آفریده که با هم جفت شوند و
به همراه یکدیگر هدفی را به انجام رسانند و سود بدهند. حیوان نر نیز یکتاست و
عقل حکم می کند که برای او جفتی آفریده شود و مؤنثی تا نسل آدمی پایدار ماند.
نگ و نفرین و مرگ باد بر کسانی که مدعی فلسفه و حکمت اند ولی دیدگان
دلهاشان از این آفرینش شگفت کور است و تدبیر و هدفمندی را در کار هستی انکار
کردند!

آلت مرد و تدبیر در آفرینش آن

اگر آلت مرد سست و آویخته می بود چگونه به قعر رحم می رسید و نطفه را در آن می نهاد؟ و یا اگر همیشه ایستاده و بلند بود شخص با این چیز سخت و بلند که در جلو داشت چگونه در میان بستر می گردید و یا در میان مردم راه می رفت؟ این حالت، گذشته از قبیح المنظر بودنش، باعث تحریک دائمی شهوت مردان و زنان می شد. خداوند حکیم چنان کرد که غالباً به چشم نیاید و مردان از آن در دشواری نیفتند؛ از این رو چنان است که در هنگام نیاز می تواند راست شود تا نسل آدمی از میان نرود و باقی بماند.

چگونگی آفرینش مخرج

اینک ای مفضل! در نعمتهایی که خداوند جل و علا در خوردن، آشامیدن و آسانی دفع زواید قرار داد اندیشه کن و درس عبرت بگیر.

آیا حکیمانه نیست که در ساختن یک سرا، مستراح در پوشیده ترین جایگاه قرار گیرد؟ خداوند نیز مجرای خروجی انسان را در مخفیتترین جای قرار داد. آن را در پشت او ظاهر نکرد و در جلویش نهاد. بلکه در جایی از دیدگان پوشیده است.

رانه‌ها و لگنها آن را با گوشت در بر گرفته اند و پوشانده اند. هر گاه که انسان به قضای حاجت نیازمند گشت و به آن هیأت معمول نشست، مخرج چنان می گردد که سنگینی و فضولات را براحتی دفع می کند. خداوند، والا مرتبه است، کسی که نعمتهایش عیان و عطایش بی پایان است.

آفرینش شگفت دندانها

مفضل! قدری درباره دندانها بیندیش. برخی تیزند تا غذا را قطع کنند و ببرند و برخی پهنند تا غذا را بسایند و خرد گردانند. خداوند هر دو نوع را به انسان داد؛ زیرا به هر دو نیاز است.

مو و ناخن و فواید آنها

باز تأمل کن در اینکه خداوند با حسن تدبیر و حکمت، مو و ناخن را آفرید. از آنجا که این دو رشد می کنند و بلند می شوند و باید کوتاه گردند، حس ندارند تا انسان به هنگام گرفتن آنها احساس درد نکند. اگر انسان از گرفتن مو و ناخن درد می کشید میان دو محذور قرار می گرفت؛ یا اینکه هر دو را رها می کرد تا دراز شوند و یا اینکه با دشواری و تحمل درد، آنها را کوتاه می کرد.

مفضل می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: چه می شد اگر خداوند آنها را چنان می آفرید که افزوده نگردند تا آدمی به اصلاح و کوتاه کردن نیازمند نباشد؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال در این کار، نعمتهایی نهاده که آدمی از آنها آگاه نیست تا سپاس گوید. آگاه باش! دردهای بدن با خروج مو از منافذ بدن و با خروج ناخن از سر انگشتان خارج می گردد؛ از این رو به انسان فرمان داده شده که هر هفته با نوره مالیدن و مو تراشیدن و کوتاه کردن ناخنها به این کار اقدام کند. این کار باعث می شود که موی و ناخن با شتاب بیشتری برویند و دردها و بیماریها را سریعتر خارج کنند. اگر شخص چنین نکند، رشد آنها کوتاه و اندک می شود، در نتیجه، دردها در بدن می ماند و بیماریهای مختلف پدید می آید.

نیز از رویش مو در چند جای بدن که وجود آن برای انسان مایه رنج و زیان است جلوگیری شده. اگر مو در دیدگان می روید آیا آدمی نابینا نمی شد؟ و اگر در دهانش می روید آیا خوردن و آشامیدن انسان دشوار و بی لذت نمی گشت؟ اگر در کف دست رشد می کرد آیا انسان از لمس درست اشیا و انجام برخی از کارها باز نمی ماند؟ یا اگر بر فرج زن و یا آلت مرد می روید آیا لذت مجامعت از اینان نمی گرفت؟ پس نیک بنگر که چگونه در جایی که سود و مصلحتی در کار نیست نرویده. اینها مخصوص انسان نیست، بلکه در چهارپایان و درندگان و دیگر حیوانات تولید مثل کننده نیز چنین است؛ از این رو با اینکه بدن آنها از مو پوشیده است و لیکن این مناطق، دقیقاً به خاطر آنچه که ذکر شد، مویی بر آنها نیست. نیک اندیشه کن که چگونه آفرینش از هر خطا، زیان و ناهماهنگی به دور است و یکسره حکمت و تقدیر است و مصلحت و سود.

راز رویش مو در روی زهار و زیر بغل

اصحاب «مانی» و دیگران که خواستند بر آفرینش و هدفمندی آن اشکال گیرند، رویش مو در روی زهار و زیر بغل را ناروا شمردند، غافل از اینکه رشد مو در این مکانها با وجود رطوبت در آنها مرتبط است و چنانکه گیاه در جای مرطوب می روید، مو نیز در این جایها رشد می کند. آیا نمی بینی که این جایها برای پذیرش مواد زاید بدن از همه جا مناسبتر است؟ وانگهی این امر باعث می شود که گذشته از تدابیر الهی خود انسان نیز قدری به بدن خود برسد و از رهگذر بهداشت و نظافت، تنی سالم داشته باشد. همچنین با کوتاه کردن موهای زاید بدن، روحیه

آتشین، تندی، سرمستی و خشم او شکسته شود و از پرداختن به سرگرمیهای گمراه کننده و بیکاری پرهیز نماید.

فواید آب دهان

درباره آب دهان و مصالح آن بیندیش. خدای جل و علا چنان تدبیر نمود که این آب همواره به سوی دهان سرازیر باشد تا کام و گلو را تر نگاه دارد و خشک نشوند. اگر این جایها نامرطوب بمانند هر آینه آدمی را هلاک می شود؛ زیرا آبی در دهان نمی ماند که انسان با آن آب، غذای خشک را نرم گرداند و فرو برد (بسیاری دیده شده که غذایی خشک آدمی را هلاک کرده است) بدان که این رطوبت در حکم مرکب راهوار غذاست (و آن را به معده می رساند) نیز این تری به صفرا (و یا سوداء) می رسد و این کاملاً به سود انسان است و اگر صفرا خشک شود آدمی در هلاک می افتد.

چرا شکم انسان مانند لباس، زیپ و دکمه ندارد؟

برخی از نادانان که بدروغ دعوی کلام و فلسفه می کنند، از سر کم مایگی و کوتاه اندیشی می گویند: چه می شد که شکم انسان نیز مانند قبا و بالاپوش باشد تا هرگاه که پزشک اراده کرد، آن را بگشاید و درون آن را بدرستی ببیند. دست در آن کند و به معالجه بپردازد و اینگونه بسته و پوشیده از چشم و دست نباشد؟ زیرا پزشک تنها با دلالتها و راهنماییهای ناقص؛ چون: نظر در بول و معاینه و لمس عرق و دیگر امور اشتباه آمیز و نادرست به درمان می پردازد و این امور (و عدم درمان صحیح) چه بسا به مرگ بیمار منتهی شود.

این جاهلان نمی دانند که اگر این پندار واقع می شد، گذشته از آنکه انسان، دیگر هیچ هراس و دلهره ای از مرگ نداشت و غرور بقا و سلامت، او را به ورطه سرمستی و خوشگذرانی می کشانید، باعث می گشت که مایعات شکم ترشح کند و سرازیر شود و خواب و بیداری او را بر هم زند و فاسد گرداند. نیز این ترشحات، لباس و آراستگی انسان را آلوده می سازد و در کل، زندگی شخص را خراب می نماید.

معهده و کبد و قلب نیز با یک حرارت مشخصی که خداوند در درون انسان قرار داده کار می کنند. اگر شکم شکافی داشت که چشم درون آن را بنگرد و دست به آن برسد، هر آینه سردی دمای خارج به داخل بدن راه می یافت. با حرارت بدن در می آمیخت و آن را از حالت تعادل خارج می نمود؛ در نتیجه کار طبیعی احشا و درون انسان بی ثمر می شد و شخص هلاک می گشت. آیا نمی بینی جز آنچه در آفرینش پدید آمده، تمام پندارهای خیال انسان ناصواب و خطاست؟

اسرار خوردن خوابیدن و مجامعت کردن

ای مفضل! در خوردن، خوابیدن، مجامعت کردن و تدابیر نهفته در آنها بنگر. برای هر کدام از این افعال، محرک و عاملی درونی پدید آمده: گرسنگی عامل خوردن و راحتی و قوام بدن است. بیخوابی و چرت زدن، عامل خواب، استراحت و تقویت بدن است. شهوت (و شعله ور شدن آن) عامل مجامعت و ماندگاری نسل است. اگر انسان (گرسنه نمی شد و) در درون، تقاضای طبیعی برای خوردن نمی یافت، بلکه از طریق دیگر به نیاز بدنش به غذا پی می برد، چه بسا بر اثر

سنگینی و کسالت و.... چیزی نمی خورد و در اثر آن، لاغر و سپس هلاک می شد. چنانکه گاه آدمی برای درمان یک نارسایی به دارو نیازمند است ولی بر اثر سهل انگاری و عدم استفاده از آن، درد و بیماری اش شدید و یا به مرگ منتهی می شود. همچنین اگر انسان (بدون آنکه به طور طبیعی خوابش بیاید) تنها با توجه به نیاز بدن به خواب و استراحت و تقویت می خوابید، چه بسا بر اثر سستی و تبلی و یا... نمی خوابید و این امر او را به ضعف جسمی دچار می کرد و در پایان به هلاکت او می انجامید.

نیز اگر (نیروی شهوت در درون نبود و) انسان، تنها به خاطر علاقه و به هم رسیدن فرزند به مجامعت تن در می داد، هیچ دور نبود که چنین کاری نکند و در نتیجه، نسل انسان کاسته می شد و یا از میان می رفت؛ زیرا بسیاری کسانی که به فرزند داری رغبتی ندارند و به آن اهمیت نمی دهند.

بنگر که چگونه برای هرکدام از این افعال که قوام و سود بدن در آنهاست، در درون و به طور طبیعی محرک و عامل حرکت دهنده آن قرار داده شده است.

بدان که در (جسم) انسان چهار نیرو (و دستگاه) نهفته شده است:

۱ - نیروی جاذبه (یا گرسنگی یا طلب درونی غذا) که غذا را می گیرد و سوی معده می فرستد.

۲ - نیروی ماسکه (یا نگاهدارنده) که غذا را در معده و جز آن نگاه می دارد تا عملیات طبیعی روی آن انجام شود.

۳ - نیرو (یا جهاز) هاضمه که غذا را در معده طبخ (یا هضم) می کند. عصاره و اصل خالص آن را جدا می کند و در تمام بدن می پراکند.

۴ - نیروی دافعه که زواید و سنگینیهای غذا را پس از رفع نیاز دستگاه هاضمه به جانب پایین سرازیر می کند (و دفع می نماید).

تأمل فراوان در این نیروهای چهارگانه و کارهای آنها نیاز بدن به آنها و هم در حکمتها و تدابیر الهی نهفته در آن اندیشه کن.

اگر نیروی جاذبه نبود انسان چگونه در اندیشه چاره جویی غذا که ایستادگی بدن به آن است، می افتاد؟

اگر نیروی نگاهدارنده و ماسکه غذا نبود، چگونه غذا در درون می ایستاد تا معده آن را هضم کند؟

اگر نیروی هاضمه نبود، چگونه غذا هضم می شد و می پخت تا خالص آن که برآورنده نیاز سلولهای بدن است از آن جدا شود؟

اگر نیروی دافعه نبود، چگونه سنگینیها، غذاهای غیر قابل هضم و مانده های دستگاه هاضمه دفع و خارج می گشت؟

نمی نگری که خداوند جل و علا چگونه با لطف تدبیر و حسن تقدیر خود این نیروها را بر بدن گمارد تا به سود و مصلحت و برای تقویت آن عمل کنند؟

در این باره برای تو مثالی می زنم:

بدن به منزله خانه پادشاه است. او در این خانه غلامان، نوکران، خدمتکاران و تدبیرگران داخلی دارد، یکی از این مدبران برای رفع نیازها و برآوری حاجات آنان (جاذبه)، یکی برای آنکه هر چه را که وارد می شود بگیرد و ذخیره سازد (ماسکه) یکی برای آنکه آن را به عمل آورد و مهیا سازد و میان نیازمندان پخش کند (هاضمه) و یکی برای آنکه خانه را از آلودگیها و زواید پاکیزه نماید. (دافعه)

در سخن ما نیز آفرینشگر حکیم، پادشاه عالمیان و بدن نیز همان خانه و غلامان و حشم، اعضای آن است و موکلان و مدیران هم این نیروهای چهارگانه به شمار می روند. شاید بینداری که شرح این قوی و نیروهای چهارگانه و عملکرد آنها زیادی است.

نیروهای درونی و جایگاه آنها

ای مفضل! (پس از قوای بدنی و ظاهری اینک) درباره نیروی اندیشه، خیال، عقل، حافظه و دیگر قوای درونی و باطنی اندیشه کن. هیچ می دانی که اگر در میان این نیروهای روانی فقط حافظه (وجود نداشت و یا) ناقص بود انسان چه حالتی پیدا می کرد؟ آیا می دانی اگر سود و زیان، داد و ستد، دیده ها و شنیده ها، چیزی که گفته و آنچه بدو گفته اند و مفید و مضر را نمی دانست و به یاد نمی آورد و شخصی را که به او نیکی کرده یا بدی نموده فراموش می کرد، چه خلل و نارساییهایی در زندگی معشیتی و تجربه ای او پدید می آمد؟

اگر چنین بود هر قدر که از راهی می رفت آن را فراموش می گرفت، اگر تمام عمرش را بر روی حفظ و فراگیری درس می نهاد هیچ گاه آن را نمی آموخت، نه دینی می توانست برگزیند و نه از تجربه ای سود برد و نه از گذشته ای درس عبرت

بگیرد. در حقیقت از انسانیت خارج می شد [و مانند حیوانات هیچ اندیشه و
اختیاری نداشت.]

نعمت حافظه و فراموشی

بنگر که چگونه تنها یکی از این ویژگیهای فراوان باطنی اینگونه مهم است (که اگر
وجود نداشته باشد این همه نارسائی در کار انسان پدید می آید؟ با اینکه نعمت
حافظه تنها یکی از آن همه نعمت است).

بدان که نعمت فراموشی بسیار بزرگتر از نعمت حافظه و یادآوری است. اگر
(نعمت) فراموشی نبود، هیچ کس مصیبت و سختی خود را فراموش نمی کرد.
حسرتش پایان نمی یافت، کینه اش تمام نمی گشت. با یاد داشتن (و عدم فراموشی)
آفات دنیا هیچ گاه از آن بهره نمی جست. امیدی به فراموشی و غفلت سلطان (و
حاکمی که دشمن اوست) و رهایی از حسد رشکبران نداشت.

آیا نمی بینی که چگونه دو نیروی حافظه و فراموشی که ضد یکدیگرند، هر کدام
برای مصلحتی خاص در نهاد آدمی نهفته شده است؟

حال که چنین است و این دو نعمت (خدای جل و علا) که ضد یکدیگرند به سود
انسان کار می کنند و هر کدام برای آدمی ضروری است، چرا باید برخی (از مردم
نادان و مشرک) در این اشیاء متضاد به دو خالق و آفرینشگر متضاد معتقد شوند؟

در میان حیوانات، تنها انسان باحیاست

ای مفضل! در آنچه که خداوند جلیل القدر و عظیم الغناء در میان

آفریدگان تنها انسان را به آن آراست بنگر. مقصودم «حیا» ست.
اگر حیا نبود انسان هیچگاه میهمان نمی پذیرفت، به وعده وفا نمی کرد، نیازها(ی مردم) را برآورده نمی ساخت، از نیکبها برحذر بود و بدبها را مرتکب می شد.
بسیاری از امور لازم و واجب نیز به خاطر حیا انجام می شود. بسیاری از مردم هستند که اگر حیا نمی کردند و شرمگین نمی شدند، حقوق والدین را رعایت نمی نمودند، صله هیچ رحمی نمی کردند، هیچ امانتی را به درستی باز پس نمی دادند و از فاحشه برحذر نبودند.
نمی نگری چسان تمام ویژگیهایی که انسان به آنها نیاز دارد و سود و مصلحت و کمال او در آنهاست، در او گرد آمده است؟

اختصاص یافتن آدمی به نطق و نوشتن

ای مفضل! بنگر که چگونه خداوند - تقدست اسماءه - به آدمی نعمت نطق عطا کرد و او می تواند با این نیرو آنچه را که در نهان و قلب دارد باز گوید و اندیشه اش را بیان نماید و از درون مردم آگاه شود؟
اگر این توان نطق در او نبود، هر آینه به یک حیوان چهارپا می مانست که نتواند دیگران را از درون و اندیشه های خود آگاه سازد و نه از ما فی الضمیر دیگران باخبر شود.
قدرت کتابت و نوشتن نیز اینگونه (با اهمیت و) مخصوص انسان است. با نوشتن، اخبار گذشتگان برای حاضران و اخبار حاضران برای آیندگان حفظ و منتقل می شود.

با نوشتن، دانشها و علوم و آداب مختلف در قالب نوشته‌ها و کتابها جاودان و ماندگار می‌مانند.

با نوشتن، حساب و کتاب و روابط بین انسانها در معاملات ثبت می‌شود. اگر نوشتن نبود، اخبار و حوادث روزگاران نابود و منقطع می‌گشت، خبری از غایبان به میهنشان نمی‌رسید، دانشها مندرس و محو می‌شد، آداب (و فرهنگها) از میان می‌رفت، در کار، زندگی و معاملات مردم نارسایی و دشواری پدید می‌آمد، مردم نمی‌توانستند که برای حفظ دین و عمل به شریعت به احکام نوشته شده و روایات نقل شده که آنها را نمی‌دانند بنگرند.

ممکن است پندارت چنین باشد که این نیروی نطق در سرشت و آفرینش انسان نیست بلکه او با کیاست و چاره‌جویی آن را می‌یابد. سخن گفتن نیز اینگونه است. خود مردم این الفاظ و کلمات را در میان خود اصطلاح کرده‌اند و در میانشان جاری است؛ از این رو هر امتی و ملتی زبان و کلماتی متفاوت با زبان و کلمات دیگر امتها دارد. در نتیجه یکی به عربی، دیگری به سریانی، کسی به عبری و یکی به رومی و... می‌نویسد. این لغتها و زبانها در میان اقوام منتشر است و خود آنان آنها را وضع نموده‌اند.

در پاسخ پندار این مدعی باید گفته شود:

اگر چه انسان، خود با کیاست و چاره‌جویی به این دو می‌رسد ولی باید اندیشید که ابزار این امور چیست؟ جز آن است که خداوند جل و علا در آفرینش و طبیعت او ابزار نطق و نوشتن را به ودیعت نهاد؟ بی تردید اگر زبانی مناسب برای

سخن گویی و اندیشه و ذهنی برای درک اشیاء و معانی نداشت، هیچ گاه قادر به سخن گفتن نبود. اگر کف دست و انگشتانی مناسب برای نوشتن نداشت، هیچ گاه توان نوشتن چیزی در او نبود. این حقیقت را در نگرش و تأمل در حیواناتی دریاب که نه سخن می گویند و نه می نویسند؛ پس اصل و ریشه این نعمتهای سترگ، آفرینش حکیمانه خدای جل و علا و تفضل او بر آفریدگان است. آن که سپاس گوید پاداش می گیرد و آن که کفر و ناسپاسی ورزد بی تردید خدای جل و علا از همه عالمیان بی نیاز است. (سوره نمل، آیه ۴۰)

رفع نیازهای دینی و دنیایی انسان

ای مفضل! ببیندیش که خداوند جل و علا چه دانشی را به آدمی آموخت و عطا نمود و کدام را به او نداد؟ دانش دین و دنیا را به او ارزانی داشت. درباره دانش دینی، با نشانه ها و براهینی که در میان آفرینش نهفته شده معرفت و شناخت آفرینشگر را و شناخت واجباتی چون، رعایت عدالت در میان مردم، نیکی و احسان به پدر و مادر، ادای امانت، کمک به برادران دینی و... را به او عطا کرد. این امور همه باعث می گردند که انسان مخالف و موافق در سرشت خود خدای را بشناسد و در فطرتشان به او اقرار و اعتراف نمایند.

همچنین دانش دنیا را به او هدیه نمود. از جمله این نوع دانش می توان به دانش زراعت و درختکاری، دانش استفاده از زمین، نگاهداری از گوسفندان و چهار پایان دیگر، جاری کردن و اخراج آنها از دل زمین بر روی آن. شناخت داروهای شفابخش بیماریهای گوناگون، شناخت و بهره گیری از معادن مختلف که از آنها جواهر استخراج می شود، سوار شدن بر کشتیها، فرو رفتن در دل آب، انواع

چاره ها در شکار حیوانات وحشی، پرندگان و ماهیان، به کارگیری صنعتها و تجارت و بازرگانی و کسب اشاره کرد. بی شک اگر بخواهیم دانشهای مفید دنیوی دیگر را که به سود انسان است بر شماریم از شمار بیرون است و شرح آنها بدرازا می کشد.

خداوند جل و علا تنها به انسان دانشهایی عطا فرمود که به سود دین و دنیای اوست و او را از فراگیری دانشهایی که در شأن و طاقت او نیست باز داشته است؛ مانند دانش غیب، علم به آنچه واقع می شود؛ علم برخی از آنچه واقع شده؛ چون: دانش فوق آسمانها و درون زمین، دانش ژرفای برخی از آبها و بخشهای جهان، دانش شناخت درون دلهای مردم، شناخت ما فی الارحام و دانشهایی چون این دانشها که از مردم پوشیده شده است.

گروهی دعوی دانستن این دانشها را دارند و حال آنکه لغزشها و نادرستی سخنان و پیشگوییهای آنان خود دلیل بطلان ادعای آنان است.

نیک بنگر که چگونه تمام دانشهایی که به سود دین و دنیای اوست به او داده شده و از دیگر شناختها محروم گشته تا نقص و کمال خود را دریابد؛ زیرا این دو امر هر دو به سود اوست.

عدم آگاهی انسان به مدت عمر خود

اینک ای مفضل! در عدم آگاهی انسان به مدت عمرش اندیشه کن. اگر او به عمر کوتاهش پی می برد، هیچ لذتی نمی برد و با علم به مرگ و انتظار آن، زندگی برای او گوارا و شیرین نبود. چنین کسی همانند شخصی است که مالش نابود شده و یا در شرف نابودی است و احساس فقر و نابودی مال، او را هراسناک کرده. حال

آنکه آثار و عواقب ناگوار شناخت پایان عمر بمراتب از آثار و نابودی مال بزرگتر و دشوارتر است؛ زیرا کمبود مال جبران شدنی است و این امر باعث آرامش نسبی شخص می‌گردد. ولی کسی که به پایان پذیری عمر یقین و باور داشته باشد اگر چه عمرش طولانی شود، هیچ امیدی ندارد.

نیز اگر شخص به طول عمر و بقای خود اطمینان بیابد، در دریای لذات و معاصی غرق می‌گردد. او به این امید که در پایان عمر توبه خواهد کرد همواره در رسیدن به شهوات می‌کوشد. بی شک خدای جل و علا از این عقیده خشنود نیست و آن را از بندگانش نمی‌پذیرد. اگر تو غلامی داشته باشی که یک سال خشم و نارضایتی تو را باعث شود و یک روز یا یک ماه خشنودت سازد. آیا از او می‌پذیری؟ بی تردید نمی‌پذیری و تا وقتی که در همه کار و همه وقت فرمان تو را نبرد و سفارشت را گوش فرا ندهد، او را بنده ای صالح نمی‌شماری.

اگر بگویی مگر نشده که گاه شخصی تمام اوقاتش را در معصیت و گناه گذرانده آنگاه توبه نموده و توبه او پذیرفته شده است؟ پاسخ می‌دهیم: این امر هنگامی است که شهوات بر انسان چیره گردند و از مخالفت با آنها عاجز شود، نه اینکه اساس کار را بر ارتکاب معصیت بگذارد، (تا آخر کار توبه کند) تنها در این صورت خداوند از او می‌گذرد و با بخشایش بر او تفضل می‌کند. اما کسی که با توجه و با قصد گناه کار می‌کند تا در پایان کار توبه کند در واقع می‌کوشد تا کسی را بفریبد که فریفتنی نیست، او می‌خواهد لذت نقد را بگیرد و قول توبه نسبی بدهد. (به قول معروف: وعده سر خرمن می‌دهد.) غالباً چنین اشخاصی در عمل به این وعده خود توفیق چندانی نمی‌یابند؛ زیرا دل‌کندن از لذت و رفاه و دشواری توبه بویژه در دوران کهولت و ضعف بدن کاری بسیار دشوار (و گاه ناشدنی) است.

وانگهی معلوم نیست که بر اثر فردا فردا کردن، مرگ غافلگیرش نکند و او را بدون توبه از دنیا نبرد (و میان او و خواسته اش جدایی نیفکند) چنانکه گاه کسی برای مدتی قرضی گرفته ولی او آنقدر درنگ و فردا فردا می کند که زمان پرداخت فرا می رسد، پولش تمام شده و قرض بر گردن او باقی است.

به این ترتیب بهترین چیز همان است که زمان مرگ و مدت عمر بر انسان ناپیدا و پوشیده ماند. تا در طول عمر منتظر مرگ باشد و (با یاد مرگ) گناهان را ترک کند و کارهای صالح و نیکو را برگرد.

اگر بگویی: الان هم که زمان دقیق مرگ از او پنهان مانده و هر ساعت به انتظار

مرگ است، باز در فساد و محرمات غرق گشته است، در پاسخ می گوئیم!

وجه تدبیر در این امر همان است که گذشت و اگر آدمی با این حال باز از گناه برحذر نیست و از فساد فاصله نمی گیرد، از سرمستی و سنگدلی او سرچشمه می گیرد نه از تدبیر ناصواب. چنانکه گاه پزشک برای بیمار نسخه ای می نویسد که به سود اوست. اما اگر بیمار از طبیب فرمان نبرد و با او مخالفت نماید و از آنچه گفته پرهیز کند و یا برحذر نباشد، هیچ گاه نسخه دکتر سودی به او نمی بخشد و این کار زشت و ناروا نه به زیان پزشک که به زیان خود بیمار است؛ زیرا او از سخنان طبیبانه پزشک پیروی ننموده است.

وانگهی اگر انسان به طول بقای خود (و عدم فرا رسیدن مرگ ناگهانی) اطمینان داشته باشد، بسیار بیشتر در طغیان و گناهان بزرگ در می غلتد. پس انتظار مرگ برای او در هر حال از اطمینان بقا مفیدتر است، وانگهی اگر چه شماری از مردم از یاد مرگ غافل می شوند و موعظت نمی پذیرند، اما شماری دیگر اثر می پذیرند و از معاصی بازشان می دارد و اینان عمل صالح را برمی گزینند. این

دسته از اموال گرانقدر و شتران پر قیمت خود بر فقیران و مساکین انفاق و صدقه می کنند. با این وصف از عدالت نیست که به خاطر عدم آگاهی و غفلت یک گروه که حق خود را نادیده می گیرند و سود خود را از این امر نمی برند، گروهی دیگر از بهره جویی و استفاده از این امر محروم گردند.

خواب و راز در هم آمیختگی راست و دروغ آن

ای مفضل! درباره خوابها و حکمت درهم آمیختگی راست و دروغ آن نیک بیندیش. اگر تمام خوابها راست و صادق بود همه مردم پیامبر (و از اخبار غیب آگاه) بودند و اگر تمام آنها نادرست و کاذب بود، چیزی زاید و بی معنی بود و سودی نداشت. از این رو گاه راست است و مردم از آن سود می برند و با آن به سوی نیکی می روند و از بدی پرهیز می نمایند و بسیاری از آنها نیز دروغ است تا بر خوابها اعتماد کامل نشود.

شرح آفرینش اشیا برای رفع نیاز آدمی

ای مفضل! در این اشیا و موجودات در عالم که رافع نیاز انسان هستند اندیشه کن. خاک برای ساختن بنا، آهن برای استفاده در صنعت، چوب برای ساختن کشتی و جز آن، سنگ برای آسیاب و جز آن، مس برای ساخت ظروف طلا و نقره برای معامله و ذخیره سازی ثروت، حبوبات برای غذا، میوه ها برای استفاده و لذت، گوشت برای خوردن، بوی خوش برای تلذذ، داروها برای بهداشت و درمان، حیوانات و چهارپایان برای حمل بار، هیزم برای سوزاندن، خاکستر برای ساروج ساختن و رمل برای فرش زمین آفریده شد. راستی مگر

انسان می تواند این همه و جز آن را در شماره آورد؟!

آیا اگر کسی وارد یک خانه شود و تمام اشیای مورد نیاز مردم را در آنجا بیابد می پندارد که این آفرینش (و هماهنگی و گردآوری) بی هدف و خود به خود باشد؟ چگونه کسی به خود اجازه می دهد که این همه تدبیر عالم و اشیای مهیا و هماهنگ را کار طبیعت بداند؟

ای مفضل! از آفرینش و آماده سازی حکیمانه و مدبرانه اشیا برای رفع نیاز انسان درس عبرت بگیر. برای او غلات و حبوبات آفریده شده است. در نتیجه باید آنها را آرد کند، آرد را خمیر گرداند و با آن نان و غذا بپزد. برای پوشاکش پشم آفریده شده و او باید آن را بزند، بریسد و بیافد. برای او درخت آفریده شده و او باید آن را در زمین بکارد، آب دهد و به آن برسد و از آن بهره گیرد. داروها برای درمانش پدید آمده و او باید آنها را (از زمین) برگیرد، با مواد دیگر آمیخته نماید و داروی شفابخش بسازد. دیگر اشیا نیز همین گونه آفریده شده است.

بنگر که چگونه تمام نیازهای ضروری انسان آفریده شده ولی انسان باید برای دسترسی به آنها قدری تلاش و حرکت کند (تا برکت یابد) این به سود و صلاح اوست؛ زیرا اگر این اشیا بدون هیچ کار و تلاش و حرکتی نیازهای او را بر می داشت، همواره در وادی سرمستی و طغیان سقوط می کرد و چه بسا دست به اعمالی می زد که خود را نیز هلاک کند. اگر تمام نیازهای انسان آماده و کافی بود برای او زندگی، هیچ مزه و لذتی نداشت و گوارا نبود. چنانکه می بینی اگر کسی چند صباحی نزد عده ای مهمان باشد و آنان غذا، نوشیدنی و دیگر نیازهایش را بر طرف کنند، هر آینه از بیکاری آزردده می شود و با خود منازعه و ناسازگاری می کند که باید به کاری مشغول گردد. حال اگر انسان در تمام عمر برای تحصیل مایحتاج خود به

هیچ تلاش و حرکتی نیاز نداشته باشد کار بمراتب دشوارتر و ناگوارتر می‌گردد. پس حکمتی عظیم و تدبیری سترگ در این است که نیازهای انسان با حرکت و قدری تلاش به دست آیند تا از سویی بیکاری او را در دشواری نیفکند و از سوی دیگر نتواند که در پی چیزی باشد که به او نمی‌رسد و یا اگر برسد به سود او نباشد.

نان و آب، عوامل اصلی معاش و حیات آدمی

ای مفضل! بدان که نان و آب اصل و رأس معاش و زندگی انسان به شمار می‌روند. به حکمتها و تدابیر نهفته در آنها بنگر. نیاز آدمی به آب شدیدتر از نیازش به نان است؛ زیرا شکیبایی او بر گرسنگی بیش از صبر او در تشنگی است. این به خاطر آن است که بدن انسان به آب بیشتر از نان محتاج است. چونکه آدمی برای نوشیدن، شستن خود و لباس (و ظروفش) و سیراب کردن حیوانات و آبیاری مزرعه به آب نیازمند است. به خاطر این نیازهای فراوان، آب براحتهی در دسترس قرار گرفته تا انسان برای خریدن و تحصیل آن در دشواری و رنج فراوان نیفتد. اما نان جز با رنج و مشقت و تلاش و حرکت به دست نمی‌آید تا انسان (به کسب حلال مشغول شود و) به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و فساد غوطه‌ور نگردد. آیا نمی‌بینی که طفل را با اینکه به سن آموزش نرسیده است در نزد مربی می‌گذارند تا از بازی و فسادی که چه بسا او و خانواده اش را در امر ناگواری بیفکند، به دور ماند؟ انسان نیز اینگونه است، اگر مشغول نباشد بر اثر سرمستی و خوشحالی و بیکاری، باعث زیان خود و نزدیکانش می‌گردد. برای درک این واقعیت به کسانی بنگر که در ثروت، رفاه، بی‌نیازی و خوشی بزرگ شده‌اند و ببین که کارشان به کجا کشیده می‌شود.

ناهمگونی شکل‌های مردم و همگونی وحوش و پرندگان

نیک بنگر و درس عبرت بگیر که چرا مردم شبیه یکدیگر نیستند ولی حیوانات و پرندگان و دیگر جانداران چون یکدیگرند. اگر به یک گله آهوان بنگری چنان با یکدیگر همانندند که نمی توان یکی را از دیگری باز شناخت. اما مردم را ناهمگون می بینی چنانکه بسختی می توان دو کس را که در یک ویژگی همانندند یافت؛ زیرا مردم به خاطر معاملاتی که در میانشان جریان دارد یکدیگر را با ویژگیهایی بشناسند. ولی حیوانات در میانشان معاملاتی چنین وجود ندارد تا نیاز به اینگونه شناختنی باشد. همانندی پرندگان و هم حیوانات به زیانشان نیست ولی در انسان چنین نمی باشد، اگر دو انسان دوقلو به یکدیگر شدیداً شبیه باشند مردم در معامله با آنان در رنج و دشواری می افتند تا جایی که به جای یکی به دیگری داده می شود و یا به جای یکی دیگری مجازات می گردد. این مشکل گاه در همانندی اشیا اتفاق می افتد چه رسد به همانندی خود انسانها. چه کسی با این امور دقیق و ظریف که به ذهن احدی خطور نمی کند بر بندگانش لطف و عنایت می کند جز آنکه رحمتش همه چیز را در بر گرفته است؟

اگر کسی بگوید این صورت انسان که بر روی دیوار است خود به خود به وجود آمده و کسی آن را نساخته سخنش را باور می کنی؟ هرگز! بلکه او را به استهزا می گیری. چگونه است که این امر را درباره یک صورت جامد و بیجان (بر دیوار) انکار می کنی و درباره خود انسان زنده با شعور و سخنگو می پذیری؟

رشد بدن حیوان و راز توقف آن

اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست چرا با اینکه حیوانات دائماً تغذیه می کنند، اما بدن آنها همیشه رشد نمی کند بلکه رشد آنها پایان و حدی دارد و پس از آن می ایستد و از آن حد نمی گذرد؟ حکمت و تدبیر این امر آن است که بدنهایشان گذشته از بزرگی و کوچکی مقداری خاص داشته باشد. در نتیجه رشد می کند و به مرز که رسید رشد آن متوقف می گردد و بیشتر نمی رود. اما با این همه، تغذیه ادامه دارد. اگر همواره در حال رشد باشند بدنهای بسیار بزرگ می شوند و اندازه ها از کنترل و حساب خارج می شود و هیچ کدام حدی ندارند که با آن، شناخته شوند.

دشواری حرکت و راه رفتن برای انسان

چرا در میان حیوانات، حرکت و راه رفتن، تنها برای آدمی دشوار است و به اعمال و کارهای پردقت و لطیف و ظریف نمی پردازد؟ آیا این جز برای آن است که برای تحصیل ضروریات خود؛ مانند: پوشاک، مسکن و کفن کردن قدری در دشواری افتد؟ اگر هیچ درد و رنجی به انسان نرسد چگونه از فساد و فحشا دور ماند، در برابر جل و علا فروتنی ورزد و با مردم مهربان باشد؟ نمی بینی هرگاه که انسان دچار درد و دشواری می گردد خاضع و فروتن می شود، به سمت خدای جل و علا می رود، از او طلب سلامتی می نماید و دستش را برای صدقه دادن می گشاید. اگر از زدن، احساس درد نمی کرد، سلطان و حاکم چگونه فاسدان را معاقبه نماید و بزند و ستمکاران و طاغیان را خوار و فروتن کند؟ و بچه ها چگونه دانشها و حرفه ها را فرا می گرفتند؟ و غلامان و بندگان چسان در برابر

اگر بابانشان فروتن می گشتند. فرمانشان را گردن می نهادند؟ آیا این، توییخ (ابن ابی العوجاء) و یاران او که تدبیر و حکمت را (در کار آفرینش) و توییخ اصحاب مانی که حکمت درد و رنج را انکار می کنند نیست؟

تولد نر و ماده، عامل بقای نسل حیوانات

اگر از حیوان، فقط جنس نر و یا ماده زاده می شد آیا نسل، منقطع و نابود نمی گشت؟ در نتیجه تقدیر و تدبیر چنین حکم کرده است که برخی از اولاد «ذکور» و برخی دیگر «اناث» باشند تا آفرینش نسل ادامه یابد و منقطع نگردد.

راز رویش مو بر زهار و رشد ریش برای مردان

اگر تدبیری در کار نیست چرا وقتی که دختر و پسر به سن بلوغ رسیدند بر زهار آنان موی می روید ولی بر روی مرد «ریش» می روید و صورت زن از آن پیراسته می ماند؟

از آنجا که خداوند حکیم و والا مرتبه، مرد را قیم و مراقب زن قرار داد و زن را تابع و جفت او گردانیده، به مرد «ریش» داد تا عزت و جلالت و هیبت او افزوده شود و به زن نداد تا زیبایی صورت، شادابی، طراوت و ظرافت او که برای خوشی و همبستری آنان مناسبتر است، نگاه داشته شود. آیا نمی بینی که حکیم و تدبیرگر هستی چگونه همه چیز را حکیمانه و پر صواب آفریده و با حکمت و اندازه ای دقیق به قدر نیاز و مصلحت می دهد و می گیرد؟

مفضل می گوید: در این هنگام ظهر فرا رسید و مولایم برای نماز به پا خاست و به من فرمود: با خواست خدای جل و علا (بار دیگر) بامدادان به نزد من آی.

من نیز شاد و سرحال از آنچه فرا گرفتم و به من داده شد و با سپاس خدای
عزوجل بر نعمت عظیم شناخت و اینکه مرا توفیق فراگیری سخنان مولایم علیه السلام داد و
مورد تفضل و عنایتم نهاد راه خود را گرفتم و شبانگاه را با سرور تمام از آنچه از او
علیه السلام فرا گرفته بودم آرمیدم.

مجلس دوم

مفضل می گوید: در روز دوم، صبح زود به نزد مولایم علیه السلام شتافتیم. به من اذن ورود داده شد و به امر آن حضرت علیه السلام نشستیم. آنگاه فرمود:

سپاس خدای راست، او که پس از هر زمان زمانی بعد و بعد از هر قرن قرنی و پس از هر عالم عالمی می آورد. تا از روی عدل، آنان را که بد کردند کیفر دهد و نیکوکاران را پاداش عطا کند. اسمای او مقدس و منزّه است و نعماتش فراوان. بر هیچ کس ستم نمی کند بلکه خود مردم به خود ستم می نمایند. سخن او جل و علا دلیل این گفته است:

«هر کس که به اندازه ذره ای نیکی کند پاداش آن را می بیند و آنکه به قدر ذره ای بدی کند کیفر آن را می یابد» (زلزله، آیه ۷)

این حقیقت در آیات بسیار دیگری نیز در قرآن کریم آمده است. کتابی که بیانگر هر چیزی است و از پس و پیش آن باطلی نمی آید و فرستاده خدای حکیم و حمید است. از این رو بزرگ ما، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این

(پاداشها و کیفرها) همان اعمال شماست که به جانب شما بازگردانده می شود.
آنگاه امام اندکی سر (مبارک) خود را پایین انداخت، سپس (سر بلند کرد و)
فرمود:

ای مفضل! مردم همه سرگشته اند و در طغیان خود متردد و سر مستند. اینان از شیاطین و طاغوت‌های خود پیروی می کنند. (ظاهراً) چشم دارند ولی (در واقع) کورند و نمی بینند. (ظاهراً) سخنگویند، اما (در حقیقت) لالند و نمی اندیشند، (در ظاهر) می شنوند و لیکن (در حقیقت) کردند و نمی شنوند. به چیز اندک و پست خشنود گشتند و می پندارند که بر راه مستقیم هستند. از راه هوشمندان و اهل کیاست منحرف و در چراگاه فاسدان و پلیدان به چرا مشغول گشته اند. گویا این گروه از فرا رسیدن مرگ ناگهانی در امانند و از مجازات و کیفر برکنارند.

ای وای بر اینان! چقدر تیره بختند! و چقدر دشواری و عذاب آنان دراز است!
در روزی که هیچ یاری یار دیگر را یاری نمی کند (و باری از دوش او بر نمی دارد) و جز آنکه خدایش رحم کند، هیچ کدام یاری نمی شوند.
مفضل می گوید: از سخنان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ سخت به گریه افتادم. فرمود: گریه نکن! اگر پذیرفتی و شناختی خلاصی و نجات می یابی. آنگاه فرمود: از حیوان آغاز می کنم تا درباره آن نیز همانند چیزهای دیگر توضیح دهم:

در ساختار و شکل دهی بدنهای آنها اندیشه کن. مانند سنگ سخت نیست؛ زیرا اگر چنین باشد در وقت کار کردن و حرکت نمودن انعطاف پذیر نیست. نیز بسیار نرم و سست نیست که بر پای خود نایستد بلکه از گوشت نرم است. در میان گوشتها استخوانهای سخت و باصلابت آفریده شده و با عصب و عروق و ریشه ها

همه به هم پیوند خورده اند. نیز بر روی آنها پوست محکمی به عنوان محافظ، تمام بدن را فرا گرفته است.

برخی برای ساختن مجسمه، چوبهایی را با ریسمان به پارچه می بندند و روی همه را صمغ می مالند. این کار همانند آن است که ما شرح دادیم. چوبهای سخت به منزله استخوانها، پارچه های نرم در حکم گوشت، ریسمانها به مثابه عصب و عروق و... و آن صمغ به منزله پوست است. اگر می شود که حیوان زنده خود به خود به وجود آید، این مجسمه دست ساز هم خود به خود و بدون سازنده پدید می آید، اما اگر آفرینش خود به خودی و بی آفرینشگر را در این مجسمه ها نمی پذیرید به طریق اولی نباید در حیوانات زنده (و بمراتب پیچیده و منظمتر) چنین سخن فاسدی را معتقد گردید.

چگونگی آفرینش حیوانات

اینک در بدن چهار پایان بنگر که مانند جسم انسان از گوشت و استخوان و رگ و عصب پدید آمده و به آنها نیز همانند انسان گوش و چشم داده شده تا بتوانند نیاز آدمی را برآورند. اگر کر و کور بودند انسان از آنها بهره مند نمی گشت. و با آنها نیازهایش رفع نمی شد. اما از فکر و ذهن و اندیشه و عقل محروم شده اند تا در برابر کارهای سختی که گاه انسان از آنها می کشد و بارهای گرانی بر آنها می نهد شانه خالی نکنند و از انجام کار و بردن بار امتناع نورزند.

اگر کسی بگوید: گاه غلامان نیز در برابر اربابان، خاضع و خوار و گوش به فرمان می گردند و کار شدید انجام می دهند در حالی که از عقل و ذهن نیز بهره دارند. پاسخ داده می شود که: این گروه از مردم بسیار اندک اند. بیشتر مردم حاضر

نیستند که مانند چهار پایان بار ببرند و آسیاب کنند و...

همچنین اگر انسانها همانند حیوانها بدین امور بپردازند از اعمال دیگرشان باز می ماند؛ زیرا در برابر یک شتر و استر باید شماری از مردم کار کنند (تا شاید به اندازه او مفید باشند). و این کار، گذشته از دشواری، خستگی و رنج فراوان جسمی سبب می شود که به فراگیری حرفه های دیگر نپردازند و از آنها محروم شوند.

آفرینش حیوانات سه گانه

ای مفضل! در آفرینش حکیمانه و مصالح این حیوانات سه گانه (انسان، چهار پایان و مرغان) تأمل و اندیشه کن. هر کدام را به گونه ای آفریده که به مصلحت آنهاست. از آنجا که انسان هوش و اندیشه دارد و می تواند به کارهایی چون ساخت، بازرگانی، زرگری، خیاطی و دیگر کارها بپردازد. برای او دستهایی بزرگ و انگشتانی قوی و مناسب آفریده شده تا بتواند اشیا را بگیرد و به این حرفه ها بپردازد.

حکمتها و تدابیر نهفته در حیوانات گوشتخوار

چنین تقدیر شد که غذای حیوانات گوشتخوار از شکار حیوانات باشد؛ از این رو برای این حیوانات دستها، پنجه ها و چنگالهایی سخت، تیز و محکم و مناسب برای شکار کردن آفریده شد. این دست و پنجه و چنگال برای حرفه های انسانی مناسب نیستند.

حیوانات علفخوار نیز از آنجا که حکمت اقتضا کرده که نه صنعت

و حرفه ای (همانند آنچه نام بردیم) داشته باشند و نه شکار کنند، برای برخی از آنها سُمهایی آفریده شده که از سختی و ناهمواری چراگاهها آزار نینند و برای شماری (از این علفخواران) سمهایی گوی دار آفریده شده همانند گوی و گودی پای آدمی تا بر زمین منطبق گردد و برای سواری و باربری مناسب باشند. همچنین تأمل کن که چگونه در گوشتخواران، دندانهایی تیز، پنجه ها و چنگالهایی قوی و تیز و دهانهایی با فضای گشاده و بزرگ آفریده شده است.

از آنجا که تقدیر و حکمت، اقتضا نموده که غذای این حیوانات از گوشت باشد، به گونه ای آفریده شده اند که مناسب این هدف باشد؛ در نتیجه این حیوانات با داشتن سلاح و ابزار مناسب شکار، یاری شده اند. پرندگان شکاری و درنده نیز دارای نوکها و چنگالهای مناسب شکار هستند. در مقابل اگر به حیوانات وحشی و علفخوار چنگال داده می شود در واقع چیزی برای آنان آفریده شده که بدان محتاج نیستند؛ زیرا نه شکار می کنند و نه گوشت می خورند. نیز اگر حیوانات درنده دارای سم بودند این امر خلاف نیازهای آنها در جهت شکار کردن و زندگی مناسب خود آنها بود.

آیا نمی نگری که برای هر دسته از این دو دسته چیزهایی آفریده شده که با آن صنف و طبقه می سازد و مناسب و مایه بقا و مصلحت آن است.

راز استقلال بچه های چهار پایان

اکنون به چهار پایان بنگر که چگونه (بلافاصله پس از تولد) خود بر پا می ایستند و در پی مادر خود می روند و مانند بچه انسان نیستند که به برداشتن، حمل کردن و تربیت و سرپرستی نیازمند باشند. به خاطر آنکه مادران این حیوانات

همانند آدمی نیستند که از دانش و توان رفق و سرپرستی بهره مند باشند و داستان و انگشتان مناسب این کارها را ندارند در نتیجه به اولادشان چنان قدرتی داده شده که (پس از تولد بی آنکه به حمل و سرپرستی مادر نیازمند باشند) مستقلانه و خود به خود بر پای ایستند.

همچنین دیده ای که بسیاری از پرندگان؛ مانند مرغ، کبک، تیهو و ماکو پس از آنکه از تخم بیرون می آیند در پی دانه می افتند، اما جوجه های ضعیف؛ مانند: جوجه کبوتر، کبوتر کوهی و نوعی پرنده سرخ رنگ توان برخاستن ندارند. در مقابل در نهاد مادرانشان چنان مهر و شفقتی نهاده شده که دانه ها را در چینه دان خود جمع کرده بتدریج در دهانشان می گذارند تا وقتی که جوجه ها (قوت یابند و) مستقل شوند (و خود بتوانند در پی غذا بگردند) از این لحاظ می بینی که به کبوتر همانند مرغ جوجه های زیاد داده نمی شود تا مادر بتواند جوجه ها را بزرگ کند و از بین نروند، پس هر دو از تدبیر و حکمت خدای لطیف و خبیر بهره مندند.

پاهای حیوان و چگونگی حرکت

به پای حیوانات بنگر که چگونه جفت جفت است تا برای راه رفتن مناسب باشد. اگر پاها فرد می بود مناسب نبود؛ زیرا کسی که راه می رود هنگامی که پاهایش را (برای حرکت) بر می دارد، بر پاهای دیگر تکیه می کند، موجودی که (چون انسان) دو پا دارد در این وقت یک پا را برمی دارد و بر پای دیگر تکیه می کند، حیوانی که چهار پا دارد، دو پا را بر می دارد و بر دو پای دیگر تکیه می کند. لیکن این برداشتها و گذاردنها بر عکس است؛ یعنی یک پا از جانبی و پای دیگر از جانب دیگر، یکی از پس و یکی از پیش) و چنین نیست که دو پای جلو را

بردارد و بر دو پای عقب تکیه کند؛ زیرا در این حالت بر زمین ثابت نمی ماند چنانکه اگر دو پایه تخت و کرسی را بردارند بر زمین ایستادن نمی تواند. در نتیجه از دستها (که در جلو است)، دست راست و از پاها، پای چپ را بر می دارد، بار دیگر دست چپ و پای راست و به همین ترتیب راه می رود و بر زمین می ماند و در هنگام راه رفتن بر زمین نمی افتد.

راز انقیاد برخی از حیوانات در برابر انسان

آیا «درازگوش» را نمی بینی با اینکه اسب را از کارهای دشوار معاف و در رفاه می بیند اما چگونه در آسیاب کردن و بار بردن تسلیم انسان است؟ و شتر را نمی بینی که با آن قدرتی که چند مرد قوی از عهده اش بر نمی آیند چگونه در برابر طفلی خرد سر تسلیم فرود می آورد و منقاد می شود؟ و گاو نر قدرتمند چگونه در برابر صاحبش مطیع و خاضع است تا یوغ را بر گردنش بگذارد و با گاو آهن شخم کند؟ و اسب نجیب چگونه خود را به انبوه شمشیر و نیزه می زند تا خواسته صاحبش را انجام دهد؟ و گله ای گوسفند را چگونه یک کس می چراند (و نگاهداری می کند)؟ اگر گوسفندان پراکنده می گشتند و هر کدام به سویی می رفتند چگونه یک شخص به آنها می رسد؟ تمام حیوانات رام نیز اینگونه اند؟ آیا این انقیاد و اطاعت جز برای آن است که عقل و درک و شعور ندارند؟ اگر آنها در کارها عقل و شعور و فهم داشتند از انقیاد در برابر انسان و رفع نیازهای او سر باز می زدند. شتر از ساریان و راننده اش و گاه از صاحبش پیروی و اطاعت نمی کردند. گوسفندان نیز در تحت فرمان شبان گرد هم نمی آمدند بلکه هر کدام به سویی می رفتند. حیوانات دیگر هم بدین ترتیب (از انقیاد در برابر انسان سر باز می زدند).

راز عدم شعور و عقل در درندگان

همچنین اگر درندگان، با عقل و هوش بودند و علیه مردم یکدست و هماهنگ می گشتند هر آینه (در اندک زمانی) مردم را به عجز و ناتوانی می کشانیدند. راستی اگر شیران، ببران، پلنگان و گرگان همه علیه مردم متحد و همدست می گشتند؛ چه کسی یارای رویارویی و مقابله با آنان را داشت؟

نمی بینی که از این امر باز داشته شدند و به جای آنکه آدمیان از قدرت آنها بهراسند آنها از جایگاههای آدمیان می هراسند و کناره می گیرند و برای طلب روزی (غالباً) در شبها ظاهر می شوند و از جایگاه خود بیرون می آیند؟ آنها با تمام توان و قدرتی که دارند از آدمی سخت در هراس و وحشتند و اگر نبود (که آنها بی عقل و اندیشه و بدون درک آفریده شده اند) هر آینه بر آدمیان بر می جستند و در مساکنشان کار را بر ایشان دشوار می گردانیدند.

سگ حیوان باوفا و مدافع انسان

در میان این درندگان، «سگ» چنان آفریده شده که به صاحبش مهر بورزد و از او دفاع و حمایت و نگاهداری نماید. در شب تاریک بر دیوارها و بامها بالا رود تا خانه و صاحب خود را از شر دزدان (و مزاحمان) نگاهداری کند.

مهر و دوستی سگ و علاقه اش به صاحب خود، گاه به درجه ای می رسد که برای حفاظت از جان و مال حیوانات صاحبش جانش را در خطر مرگ می افکند. سگ چنان با صاحبش انس و الفت دارد که همراه او در برابر گرسنگی و تشنگی شکیبایی می ورزد. راستی چرا در آفرینش سگ این مهرورزی و مهربانی نهاده شده است؟ آیا جز برای آن است که سگ نگاهبان آدمی باشد؟

برای آن، نیشهای برنده، چنگالهای درنده و صدایی هول انگیز و وحشت آورنده پدید آمده تا دزدی که در قلمرو حفاظتی آن سگ طمع کرده فرار را بر قرار ترجیح دهد و سگ از آن منطقه بخوبی حراست نماید.

اسرار شکل صورت، دهان و دم چهارپا

ای مفضل! در چگونگی ترکیب اعضای صورت چهارپا بیندیش. چشمانش در پیش نهاده شده تا مقابلش را نیک بنگرد، به دیواره ای نخورد و در چاله ای نیفتد. شکاف دهانش در زیر است و اگر شکاف دهانش همانند انسان در روی چانه می بود نمی توانست که از روی زمین چیزی بخورد، نمی بینی که انسان با دهانش چیزی بر نمی گیرد بلکه با دست در دهان می گذارد؟ این امر نشانه تکریم و بزرگداشت انسان در میان سایر خورنده هاست. از آنجا که چهار پا دستی مناسب برای خوردن گیاه و سبزه ندارد شکاف و بریدگی دهان در زیر آفریده شده تا گیاه را (براحتی) به دهان گیرد و بخورد. نیز پوزه های دراز بدانها داده شده که گیاه دور و نزدیک را بخورند.

در دم و حکمتها و فواید آن بنگر:

۱. در حکم پوششی است که شرمگاههای حیوان را می پوشاند.
۲. در میان دبر و شکم حیوان آلودگیهایی است که مگسان و پشه ها بر روی آن گرد می آیند. دم حیوان مانند پشه پرانی است که مگسها و پشه ها را با آن می پراند.
۳. حیوان با حرکت دادن دم به سمت چپ و راست استراحت می کند و این زمانی است که بر چهار پا ایستاده و سنگینی بدن بر دو دست آن است در نتیجه

حیوان با حرکت دادن دم احساس راحتی می کند.

دم حیوان سوده‌های فراوان دیگر نیز دارد که اندیشه انسان قادر به درک همه آنها نیست ولی گاه به وقت حاجت، برخی از آنها معلوم می گردد، از جمله: گاه که حیوان در گل می ماند و هیچ دستگیری برای خلاصی او نیست دم آن، دستگیره خوبی برای بلند کردن و بیرون نمودن حیوان است. در موی دم حیوان نیز سوده‌های فراوانی برای مردم نهاده شده است که از آن در رفع بسیاری از نیازها بهره‌ها می گیرند.

حیوان بر چهار پا می ایستد در نتیجه پشت آن صاف و برای سوار شدن مناسب است. نیز شرمگاه آن در جای ظاهری است که حیوان نر بر راحتی قادر به جفتگیری باشد و اگر مانند فرج زنان بود حیوان قادر به این کار نبود. نمی بینی که حیوان قادر نیست که مانند مردان از رو به رو جفتگیری کند؟

اسرار آفرینش فیل و خرطوم آن

در اسرار و حکمت‌های نهاده شده در خرطوم فیل تأمل کن. خرطوم در گرفتن گیاه و آب و خوردن آنها کار دست را می کند. اگر (چنین آفریده نمی شد و) خرطوم نداشت هیچ گاه قادر نبود که چیزی از زمین برگیرد و بخورد، زیرا فیل مانند دیگر چهار پایان نیست که گردنی دراز داشته باشد و آن را به سوی غذا دراز کند. حال که گردن ندارد خرطومی دراز به او داده شده که کار گردان را بکند و با آن به نیازش برسد. جز آفرینشگر مهربان و عطوف بر خلق چه کسی به جای آن عضوی که ندارد عضوی دیگر داده که کار همان عضو مفقود را انجام دهد؟ و این چگونه با عقیده ستمگران که آفرینش را بی هدف و خود به خود می پندارند می سازد؟

اگر کسی بگوید چرا برای این حیوان نیز همانند دیگر حیوانات گردنی دراز آفریده نشده؟ پاسخ گفته می شود که: سر و گوشهای فیل، بسیار سترگ و سنگین اند، اگر قرار بود که بر گردنی بزرگ و مناسب آن سر و گوش قرار داده می شد هر آینه آن گردن را در هم می کوبیدند. پس سر فیل به بدنش متصل و چسبیده شده تا این دشواری در کارش پدید نیاید. به جای چنین گردنی خرطوم آفریده شده تا غذایی را با آن بگیرد و بخورد و تقدیر چنان شد که بدون گردن نیز به نیازش برسد و کارش سخت نگردد.

شرمگاه حیوان ماده

اینک در چگونگی آفرینش شرمگاه «ماده فیل» بنگر که چگونه در زیر شکم قرار گرفته؟ هرگاه شهوت بالا می آید و ظاهر می گردد تا فیل نر بتواند با او درآویزد. بنگر که چگونه جایگاه فرج ماده فیل با دیگر حیوانات ناهمگون است؟ (با این همه)، ابزار تناسل آفریده شده که نسل آن ماندگار شود و باقی بماند.

شگفتی آفرینش زرافه

در آفرینش زرافه، ناهمگونی اعضا و همانندی اعضای آن با اعضای چند حیوان اندیشه کن. سر آن چون سر اسب، گردنش شتر، سمهایش چون سم گاو و پوستش چون پوست پلنگ است.

شماری از مردم ناآگاه و جاهل به خدای جل و علا (و اسرار آفرینش او) پنداشته

اند:

این حیوان از مجامعت چند حیوان پدید می آید. اینان می گویند: چون حیوانات گوناگون از خشکی به سوی آب می روند و در آب گرد می آیند جملگی بر یک حیوان علفخوار می جهند و این حیوان مختلف الاعضاء به هم می رسد (!) این از نادانی گوینده و ناچیزی شناخت آفرینشگر جل قدسه است؛ (زیرا) هر حیوانی که با هر صنفی نزدیکی نمی نماید. اسب با شتر و یا شتر با گاو در نمی آویزد و مقاربت نمی کند بلکه جفتگیری هنگامی است که دو حیوان (از یک جنس باشند و یا) با هم شبیه و در آفرینش به یکدیگر نزدیک باشند، مانند: نزدیکی اسب با خر که از آنها استر به هم می رسند و یا نزدیکی گرگ با کفتار که از آنها حیوانی به نام سمع پدید می آید. وانگهی چنین نیست که حیوانی که از آنها به هم می رسد؛ مانند زرافه که عضوی از اسب، عضوی از شتر و عضوی از گاو دارد، همه اعضای آنها را داشته باشد بلکه گویا آمیخته ای از آنهاست (و مجموعش به مجموع آنها ماند نه اینکه عضوی به یکی ماند و عضو دیگر به دیگری) چنانکه در استر اگر به سر و گوش و سرین و دم و سم آن بنگری می بینی که شکل آنها (مانند همان اعضا از اسب و درازگوش است و) چیزی میان اعضای این دو حیوان است حتی صدای استر چیزی شبیه صدای آن دو. گویا آمیخته شبیه اسب و عرعر درازگوش است. این خود دلیل آن است که بخلاف پندار جاهلان ثمره مجامعت چند حیوان نیست، بلکه آفرینشی شگفت از شگفتیهای خلقت است که خداوند جل و علا آن را برهان قدرتش نهاده و اینکه کسی را یارای ناتوان نمودن او نیست. نیز تا دانسته شود آن آفرینشگر تمام حیوانات است و می تواند اعضای چند حیوان را در هر حیوان که بخواهد گرد آورد و آنها را در هر جا که خواهد بپراکند و هر چه خواهد بر آفرینش بیفزاید و هر چه

خواهد از آن بکاهد. اینها دلیل آن است که او بر همه چیز تواناست و هیچ چیز اراده او را بر نمی گرداند.

گردن زرافه نیز از آن جهت دراز آفریده شد که چراگاه و محل رشد این حیوان در میان جنگلهای انبوه با درختان بر افراشته است. در نتیجه به گردنی دراز نیازمند است که دهانش به شاخ و برگ درختان برسد و از میوه و دیگر بخشهای درختان تغذیه کند.

آفرینش میمون و تفاوت آن با انسان

در آفرینش میمون و همگونی بسیاری از اعضای آن چون: سر، صورت، شانه، سینه و اعضای درونی با اعضای آدمی اندیشه کن. و اینکه از هوش و کیاست بهر مند است و با این هوش و ذکاوت به اشارات و فرمانهای پرورنده و مربی اش پی می برد و اکثر افعال انسان را تقلید می کند. این حیوان در آفرینش و ویژگیها بسیار شبیه انسان است تا انسان از آن درس عبرت بگیرد و دریابد که با این همه همگونی او نیز از طینت و طبیعت حیوانی آفریده شده و اگر ویژگی و برتری ذهن، اندیشه، عقل، نطق و شعور نبود او نیز یک حیوان بیش نبود. وانگهی در جسم میمون تفاوتهایی هست که در انسان نیست؛ پوزه، دم دراز و موئی که تن میمون را یکسره پوشانیده است. البته اگر به میمون نیز ذهن و عقل و نطق (همانند این ویژگیهای انسان) داده می شد این تفاوتهای جزئی مانع پیوستن میمون به سلک انسان نمی شد. در نتیجه جدا کننده اصلی میمون از انسان همان ناقص بودن اندیشه، ذهن و نطق است.

راز پوشش جسم حیوانات و ناهمگونی پاهای آنها

ای مفضل! بنگر که خدای جل و علا از سر لطف و مهرش به حیوانات چگونه جسم آنها را اینگونه با مو، کرک و پشم پوشانیده تا از سرما و بسیاری از آفات و نارساییها در امان باشند. نیز برای آنها سمهای شکافته آفرید تا از ناهمواری زمین آزار نبیند (و نیازی به کفش نداشته باشد) زیرا این حیوانات برای رسیدن و بافتن (لباس و پاپوش و...) دست و انگشت مناسب ندارند در نتیجه در آفرینش آنها این نیازها در نظر بوده و آفریده شده و هیچ نیازی به تجدید و تبدیل آنها نیست و تا زنده اند این نیازها برآورده است.

اما انسان، چاره اندیشی و دستی مناسب کار دارد. او می ریسد و می بافتد و برای خود پوشاک تهیه می کند و به تناسب وضعش آن را دگرگون و تعویض می نماید. از چند جهت این کار به سود اوست:

۱- با اشتغال به کار ساخت پوشاک از فساد و بیهودگی به دور می ماند و بی نیازی، او را در کار عبث نمی افکند.

۲- متناسب با وضعش از درآوردن و گاه از برتن کردن آنها لذت می برد.

۳- با حسن انتخاب خود از پوشیدن لباسهای زیبا و با شکوه و نیز تغییر و تبدیل آنها متلذذ می شود.

۴- با بهره گیری از این صنعت به ساخت انواع جوراب، پاپوش و کفش می پردازد و بدین وسیله پاهایش را حفظ می کند.

۵- این کار لوازم اشتغال بسیاری از مردم را فراهم می آورد و شماری از مردم با کار کردن در این بخش صنعتی می توانند معاش و روزی خود و خانواده خود را به دست آورند.

پس مو، کرک و پشم در حکم پوشاک حیوانات و سمهای گوناگون در حکم کفش آنهاست.

حیوانات در وقت احساس مرگ خود را پنهان می کنند

ای مفضل! در ویژگی شگفتی که در آفرینش چهار پایان نهاده شده بیندیش. آنها وقتی که مردند مانند انسانها که یکدیگر را در خاک می نهند خود را مخفی می کنند. و اگر چنین نبود این همه مردار حیوانات وحشی، درندگان و جز آن کجاست که پیدا نیست؟ این حیوانات که اندک نیستند تا پیدا نباشند. حتی اگر کسی بگوید شماره آنها بیش از مردم است سخنی راست گفته است.

در کوه و صحرا به دسته های انبوه آهوان، گاوهای وحشی، گورخران گوزنها و بزهای کوهی و همچنین به درندگانی چون شیرها، پلنگها، گرگها، کفتارها و... و به حشرات و جنبندگان روی زمین و به دسته های پرندگانی چون کلاغها، سنگخواره ها، غازها، کبوتران و پرندگان درنده و گوشتخوار بنگر. این همه حیوان گوناگون وقتی که می میرند جز شمار اندکی که صیادی شکار کند و یا درنده ای بدرد هیچ کدام پیدا نیستند.

این حیوانات وقتی که احساس کردند که زمان مرگشان فرا رسیده در جای پست و گودی مخفی می شوند و در همان جا می میرند. اگر چنین نبود تمام دشت (و کوه و دریا) از بوی گندیده و فساد آنها فاسد می شد و بیماریهای کشنده ای چون وبا در همه جا منتشر می گشت.

بنگر که چگونه این خصلت آدمی که آن را در آغاز آفرینش انسان، از به خاکسپاری کلاغی توسط کلاغ دیگر فرا گرفت در سرشت حیوانات نهاده شده

است تا آدمی از آلودگی و بیماریهای گوناگون جان سالم به در برد؟

راز هوش حیواناتی چون بز کوهی، روباه و دلفین

ای مفضل! در هوش حیوانات اندیشه کن و بنگر که خداوند جل و علا چگونه از سر لطف و رحمت و برای آنکه حیوانات بی عقل و اندیشه از نعمتی محروم نگردند در سرشت آنها هوش و کیاست نهاد؟

نوعی بز نر کوهی از مارها تغذیه می کند بر اثر آن، تشنگی سختی می یابد. از هراس آنکه مبادا سم در جانش منتشر شود و او را هلاک گرداند، بر کرانه آب می ایستد، بسیار ناله می زند و صدا می کند ولی ذره ای از آن نمی نوشد؛ زیرا اگر بنوشد بزودی هلاک می گردد.

بنگر که سرشت این حیوان چگونه آفریده شده که از هراس زیان نوشیدن آب، آن تشنگی شدید را بر خود هموار می سازد؟ براستی که حتی انسان اندیشمند و عاقل نیز غالباً در چنین زمانی تحمل و خویشتن داری نمی تواند.

«روباه» نیز هنگامی که گرسنگی شدید بر او غالب می آید، به پشت می خوابد. شکمش را باد می کند تا پرنده ای مرده اش بیندارد. وقتی که بر آن نشست روباه بر آن می جهد، به چنگش می آورد و آن را می خورد. جز آن کسی که اینگونه و از راه این حيله متکفل روزی روباه شده چه کسی روباه بی عقل و اندیشه را بر این نیرنگ یاری داده است؟

همچنین از آنجا که روباه از آن صولت و قدرت و توان حمله وری دیگر درندگان برخوردار نیست به او هوش و ذکاوت داده شده تا از راه نیرنگ و فریب زندگی کند.

«دلفین» هم که پرنده شکار می کند، هنگامی که در میان آب است، نیرنگ او برای شکار اینگونه است: یک ماهی را می گیرد، می کشد و آن را بر روی آب می نهد تا بر آب بماند. آنگاه در زیر آن مخفی می شود. آب را حرکت می دهد تا از بیرون آب پیدا نباشد وقتی که پرنده بر ماهی نشست حمله می برد و آن را فرا چنگ می آورد.

افعی و ابر

مفضل می گوید: عرض کردم: آقا! از ماجرای افعی و ابر بگویید. امام علیه السلام فرمود: ابر (از جانب خدای جل و علا) گویی که وکیل است تا هر جا که افعی را بیابد برآید به گونه ای که آهن ربا آهن را می رباید. از این رو آنگاه که فصل باران و ابر است این حیوان از هراس ابر، سر از خاک بیرون نمی آورد. تنها هنگامی سر بیرون می آورد که هوا بسیار گرم باشد و ابری در آسمان نباشد.

عرض کردم: چرا باید ابر در کمین افعی باشد و اگر آن را دید برآیدش؟ فرمود: تا مردم را از شر آن خلاصی دهد.

مورچه، شیر مگس، عنکبوت و سرشت آنها

مفضل می گوید: عرض کردم: آقای من! درباره زندگی چهارپایان نکاتی فرمودید که هر که اهل و سزاوار است درس عبرت می گیرد، حال درباره مورچه ریز و درشت و پرنده بفرمایید. حضرت علیه السلام فرمود: در صورت کوچک مورچه بنگر آیا در آنچه که به مصلحت اوست و به آن نیازمند است کمبودی مشاهده می کنی؟ جز حکمت آفرینشگر در ریز و درشت آفرینش، این حکمت و

تقدیر حساب شده در آفرینش این حیوان ریز از کجا سرچشمه می گیرد؟
در زندگی «مور» و همکاری انبوه آنها در گردآوری روزی و آماده کردن آن نیک
بنگر. بنگر هنگامی که دسته ای از آنها دانه ها را به محل مرتفعی می برند و ذخیره
می سازند انسان به یاد تلاش مردم در انتقال غذا به خانه می افتد. بلکه مور در این
کار بیش از انسان کمر همت می بندد و جد و تلاش دارد. نمی بینی همانند انسانها
نیز در حمل و انتقال دانه و غذا به لانه، یکدیگر را یاری می دهند؟ آنها دانه را به دو
نیم می کنند تا دانه در لانه سبز نشود و کارشان را خراب نکند. اگر آبی به دانه ها
رسید، آنها را بیرون می آورند و خشک می گردانند. نیز موران جز در جاهای بالا و
بلند مسکن و لانه نمی گزینند تا مبادا آب در آن ریزد و غرقشان سازد.

اینها همه نه از سر اندیشه و عقل و شعور که از غریزه و سرشتی است که خدای
جل و علا به خاطر مصلحت در آنها نهفته است.

به «لیث» که مردم آن را «شیر مگس» می گویند بنگر که چگونه در کسب روزی
و معاش، نیروی فریبندگی مدارا به او داده شده است؟

وقتی که «شیر مگس» حس می کند که در نزدیکی او مگس است، آن را مهلت
می دهد و قدری خود را بی حرکت نگاه می دارد. مگس مطمئن می شود که مرده
است و در نتیجه از آن غفلت می کند. ناگاه با حرکتی دقیق، حساب شده و سریع آن
را می گیرد. آنگاه با تمام وجود آن را در بر می گیرد که مبادا از چنگش آزاد شود.
همچنان در این حالت نگاهش می دارد تا وقتی که حس می کند سست و بی جان
شده در این وقت آن را می درد و می خورد و بدین وسیله زنده می ماند.

«عنکبوت» نیز آن تار را می تند و از آن به عنوان دام مگسها استفاده می کند. در
این زمان خود را در میان تارها پوشیده می نماید. آنگاه که مگس در

تارش گرفتار آمد، ساعت به ساعت آن را نیش می زند و از آن تغذیه می کند و بدین وسیله زنده می ماند.

آن حیوان نمایانگر شکار سگان و شیران است و این حیوان نمونه کوچکی از شکار با دام و تور است.

به این جنبنده ضعیف و کوچک بنگر که چگونه در سرشت آن چیزی آفریده شده که آدمی، تنها با حيله و به کارگیری ابزار و آلات می تواند آن را انجام دهد. اگر در چیزی کوچک؛ مانند: مورچه و مور و.. عبرت و درس آموزنده ای هست آن را به خاطر کوچک بودن آن ها حقیر مدار؛ زیرا گاه یک معنی و مفهوم بسیار نفیس و گراندتری با یک چیز کوچک و ناچیز سنجیده می شود و این کار به هیچ روی از قدر و ارزش آن معنی ارزشمند نمی کاهد. چنانکه اگر دینار طلا را با وزنه آهنی وزن کنند هیچ گاه از قیمت آن طلا کاسته نمی شود.

حکمت‌های نهفته در آفرینش پرنده

ای مفضل! در جسم و آفرینش پرنده بنگر. آنگاه که تقدیر و حکمت بر آن تعلق گرفت که پرنده در آسمان باشد، تنش سبک و نیکو آفریده شد و به جای چهار دست و پا تنها دو پا و به جای پنج انگشت چهار انگشت و به جای دو مخرج بول و فضولات یک مخرج به آن داده شد.

چنانکه قسمت پیشین کشتی تیز و باریک است و آب را می شکافد و پیش می رود، سینه و جلوی پرنده نیز به گونه ای شبیه کشتی است تا هوا را بشکافد و چنانکه خواهد به پرواز در آید. همچنین در بالها و دمش پره‌های بلندی نهاده شده تا براحتی او را برای پرواز بلند کند. تمام بدنش پوشیده از پر است تا هوا در آنها

نفوذ کند و براحتی در ارتفاع بالا بماند و پرواز کند.

از آنجا که حکمت، چنین تعلق گرفت که غذای پرندگان از دانه و گوشت باشد و باید آنها را بدون جویدن فرو برد، همانند لب و دندان آدمی برای آنها آفریده نشد بلکه منقاری تیز و سخت به آنها داده شد تا غذا را با آن برگیرند و بخورند و از چیدن و شکستن دانه های سخت (از زمین ناهموار) پاره نشود و از پاره کردن گوشت نشکنند.

از آنجا که پرنده دندان ندارد و دانه را سالم و گوشت را سخت و ناپخته فرو می برد در درون آن حرارتی نهاده شده که دانه را چنان خرد و آسیاب می کند که از جویدن مستغنی می گردد. به خاطر نبودن این نیرو در انسان (اگر این دانه ها را آدمی ناجویده فرو برد) به همان شکل سالم دفع می گردد ولی همین دانه های سالم در درون پرنده چنان خرد می گردد که اثری از آن نمی ماند.

نیز تقدیر چنان شد که پرندگان تخم گذارند و بچه نزنند تا در وقت پرواز سنگین نباشند. اگر فرزند در شکم آنها بماند تا قوی شود (چنانکه در پستانداران چنین است)، سنگینی آن، آنها را از برخاستن و پرواز نگاه می دارد. پس همه چیز پرندگان چنان آفریده شده که با ویژگیهای آنها متناسب و هماهنگ باشد.

آنگاه پرنده ای که غالباً در پرواز و گشت است، گاه هفته ای، برخی دو هفته و برخی دیگر سه هفته بر تخم خود می خوابند تا آن را بیورانند و جوجه از تخم بیرون آید. چون جوجه بیرون آمد باد در دل جوجه می دمدم تا چینه دانش گشاده گردد و بتواند غذا را جای دهد. آنگاه او را غذایی مناسب و سازگار می دهد و بزرگ می کند.

چه کسی تدبیر چنان نموده که او غذا و دانه برچیند و در چینه دان ریزد

و آنگاه برای جوجه اش دانه ها را برآورد؟ چرا اینگونه خود را در رنج و سختی می افکند و حال آنکه عقل و اندیشه ندارد و از جوجه اش انتظاری که آدمیان از فرزند دارند؛ مانند: فخر، عزت، یاری و ماندگاری نام ندارد؟

خداوند جل و علا از سر لطف و کرامت، چنان تدبیر نموده که او بدون اندیشه در این امور، از سر غریزه خدادادی جوجه اش را دوست دارد و غذایش دهد تا نسل آنها پایدار ماند.

بنگر که مرغ چگونه شور تخمگذاری و پرورش جوجه در سر دارد حال آنکه جای و لانه مناسبی برای گرد آوردن تخمها در آن ندارد؟ مرغ در این زمان برانگیخته می شود. تخم می گذارد و گرسنه می ماند و چیزی نمی خورد تا تخمهایش گرد آیند و آنها را بیروrand و جوجه گرداند. راستی آیا این جز برای ماندگاری نسل است؟ و با اینکه مرغ درک و اندیشه ندارد - چرا برای بقای نسل اینگونه می کوشد؟ آیا جز برای این است که آفرینشگر حکیم این نیرو را در سرشت و غریزه او نهاده است؟

آفرینش تخم پرندگان و تدابیر نهفته در آن

از آفرینش تخم پرنده درس عبرت گیر. در آن، ماده زرد رنگ و آب رقیق و سفید نهاده شده. بخشی برای آنکه جوجه به هم رسد و بخش دیگر برای تغذیه آن است تا آنگاه که تخم را بشکافند و بیرون آید. در تدابیر نهفته در این امور بنگر. از آنجا که رشد جوجه در درون آن جداره ها و لایه های سخت است و هیچ چیز به درون آن راه ندارد، در درون آن، آنقدر غذا تعبیه شده که جوجه را تا هنگام بیرون آمدن بس باشد. جوجه به یک زندانی می ماند که در درون زندانی محبوس است

و پیرامون زندان را دژهای سخت فرا گرفته. هیچ راهی برای رسیدن غذا به او وجود ندارد در نتیجه غذا و روزی لازم برای مدت حبس را در کنارش می نهند.

چینه دان پرنده

ای مفضل! در آفرینش چینه دان و تدابیر نهفته در آن بیندیش. راه غذا از چینه دان تا به سنگدان باریک است و غذا تنها بسیار آرام و اندک اندک وارد آن می شود و اگر پرنده تا رسیدن دانه نخست دانه دوم را برنچیند، کار او بدرازا می کشد و غذایی کافی به او نمی رسد.

(در نتیجه او منتظر رسیدن دانه اول به سنگدان نمی شود بلکه تند تند دانه می چیند و روانه چینه دان می کند.)

مرغ از شدت توجه و هراس، دانه ها را از زمین می رباید. پس چینه دان پرنده مانند توبره ای در پیش او آویخته شده تا هر چه را که می یابد بسرعت برگیرد و وارد چینه دان کند ولی آرام آرام از چینه دان روانه سنگدان گرداند.

در چینه دان، ویژگی دیگری نیز هست و آن اینکه برخی از پرندگان از درون خود غذا به دهان جوجه می ریزند در این صورت برگرداندن غذا از چینه دان نزدیکتر و راحت تر است.

راز ناهمگونی رنگ پرندگان

مفضل می گوید: برخی از منکران پنداشته اند که ناهمگونی رنگ و شکل پرندگان از درآمیختگی خود به خود و ناهماهنگ و بی حساب و کتاب اخلاط سرچشمه می گیرد. امام علیه السلام فرمود:

ای مفضل! این رنگ آمیزیهای گوناگون و دقیق و هماهنگ که در طاووسها و کبکها می بینی و گویا با قلم نقاشی بی مانند بر آنها نقش بسته چگونه می شود از اهمال و بی تدبیری ناشی شود و خود به خود و بی هدف پدید آید؟ و چرا این ناهماهنگی و آمیختگی بی هدف و تصادفی اخلاط، شکل و صورت واحدی را پدید آورده است؟

بی تردید اگر (این نقشها و رنگها) از اهمال و خود به خود پدید می آمد و آینه بایست اینگونه نظم و هماهنگی و یکدستی در کار نبود و همه چیز ناهماهنگ و درهم ریخته بود.

چگونگی پر پرندگان

در چگونگی پر پرندگان تأمل و اندیشه نما. می بینی که (این پرها) مانند لباس، از رشته های بسیار باریک و نازکی بافته شده و مانند پیوستگی نخها و تارهای مو همه به هم پیوسته و بسته اند و وقتی که آنها را می کشی، از هم نمی گسلند، بلکه اندی باز می گردند تا در میانشان باد باشد و پرنده براحتی پرواز کند و در هوا سنگین نشود. در میان پر، ستونی سخت و میله ای شکل نهاده شده تا با سختی خود اجزای پر را نگاه دارد. ولی باز با این سختی و استحکام، تو خالی است تا سنگینی آن پرنده را از پرواز باز ندارد.

راز درازپایی برخی از پرندگان

ای مفضل! پرنده درازپا را دیده ای و به راز این ویژگی پی برده ای؟ این پرنده را غالباً در آبگیرها می بینی. دارای دو ساق بلند است. گویا دیدبانی است که

از بالای برجک دیدبانی درون آب را می نگرد و آن را زیر نظر دارد. هرگاه که روزی خود را دید، آرام آرام گام بر می دارد تا آن را به دست آورد.

اگر این پرنده پا کوتاه بود، هنگامی که به جانب صید حرکت می کرد تا آن را بگیرد، شکمش با آب تماس می گرفت و آب حرکت می کرد و شکار از هراس پا به فرار می گذاشت. پس این دو پا برایش آفریده شده تا خواسته اش را دریابد، غذایش حاصل شود و زنده بماند.

در تدابیر هماهنگ در آفرینش پرنده بنگر. پرنده ای که دو ساق بلند دارد، گردنی دراز نیز دارد تا بتواند غذایش را از زمین بردارد. اگر پرنده پاهایی دراز داشت ولی گردنش کوتاه بود، قادر نبود که چیزی از زمین بردارد.

گاه درازی منقارش، گردن او را در رسیدن به هدف یاری می کند تا کار بر او آسان گردد.

نمی نگری که در آفرینش هر چه را که می بینی در نهایت استواری و صواب است و تمام وجودش حکیمانه و با تدبیر و تقدیر است؟

گنجشکان در پی یافتن غذا

به گنجشکان بنگر که چگونه در روز در پی غذا هستند. اگر چه غذایشان آماده نیست ولی با حرکت و تلاش مداوم به آن دست می یابند و آن را از دست نمی دهند. آفریدگان همه اینگونه اند. منزه است خدایی که روزی را اینگونه در میانشان پراکنده است.

نه چنان کرد که دست یافتن بر روزی سخت و ناممکن باشد؛ زیرا آفریدگان را نیازمند به آن آفریده و نه چنان کرد که بی هیچ رنجی به دست آید؛ زیرا

صلاح و سود آفریدگان در این است. اگر نیاز و روزی آنها یکسره مهیا و آماده بود حیوانات آنقدر می خوردند که هلاک شوند و انسانها به خاطر بیکاری و بطالت در سرمستی و گناه و ارتکاب فواحش سقوط می کردند.

معاش جغد و شب پره

آیا می دانی که غذای شب پره ها چگونه تأمین می شود؟

عرض کردم: نه مولای من!

امام علیه السلام فرمود: روزی آنها از انواع پشه ها، شاپرکها، ملخها و زنبورهای است که در هوا پراکنده اند؛ زیرا این حشرات و موجودات در همه جای آسمان وجود دارند. برای درک این حقیقت می توانی شبانگاهان، چراغی را در بالای بام و یا درون حیاط بگذاری و ببینی که چقدر از این حشرات به گرد آن جمع می شوند. اگر این پرندگان در پیرامون چراغ نباشند از کجا می آیند؟ اگر کسی بگوید از دشت و صحرا می آیند باید گفت: می شود این راه دور را در ساعتی یا لحظه ای ببینند؟ وانگهی از آن منطقه دور چگونه چراغی را در درون خانه ای می بینند و سوی آن می شتابند؟ پس این نشان آن است که حشرات در همه جای آسمان پراکنده اند. این پرندگان شب پره نیز هنگامی که در هوا پرواز می کنند از آنها تغذیه می نمایند.

حال بنگر که چگونه روزی این پرندگان که تنها در شب پرواز می کنند از این حشرات پراکنده در هوا فراهم می آید؟ نیز به (یک راز از اسرار) آفرینش این حشرات پی ببر. حشراتی که چه بسا کسانی بپندارند که زایدند و سودی در آنها نهفته نیست.

آفرینش شب پره (خفاش)

آفرینش خفاش که چیزی میان آفرینش پرندگان و چهارپایان است بسیار شگفت و حیرت آور است. البته آفرینش آن به چهارپایان نزدیکتر است؛ زیرا دو گوش بلند، دندان و کرک دارد، بچه می زاید، بچه شیر می دهد و بول می کند و هنگامی که راه می رود بر چهار دست و پا راه می رود که همه اینها با ویژگیهای پرندگان ناسازگار است.

خفاش از شمار پرندگانی است که در شب پرواز می کنند و از حشرات پراکنده در هوا تغذیه می کنند. برخی پنداشته اند، خفاش غذایی ندارد و از نسیم تغذیه می کند. این از دو روی ناصواب است:

۱- بیرون شدن آلودگی و بول از آن که جز با تغذیه توجیه پذیر نیست.

۲- دندان دارد. اگر خفاش چیزی نمی خورد داشتن دندان به چه معنی است؛ حال آنکه می دانیم در آفرینش، هیچ چیز بی حکمت نیست.

این پرنده برای انسان سودمند است حتی فضله اش را (در کار ساختن دارو و...) به کار می گیرند و از همه چیز مهمتر، آفرینش شگفت (و محیر العقول) آن است که بر قدرت آفرینشگر جل و علا دلالت دارد و اینکه به خاطر هر مصلحتی که داند و خواهد در آنچه که اراده کند تصرف نماید.

حیله ابن تمره در استفاده از خار خشک

و اما درباره پرنده کوچکی که به آن «ابن تُمَرَه» می گویند: روزی در لابه لای شاخه های درختی لانه کرد. ناگاه دید ماری عظیم بر لانه اش مشرف گشته و دهان را گشوده است. پرنده سخت در تشویش و اضطراب افتاد و در پی چاره

می گشت که ناگاه گیاه «خار خَسک» را مشاهده کرد و آن را یافت. آن را برداشت و در دهان مار افکند. مار نیز آنقدر به خود پیچید که جان داد. راستی اگر تو را از این خبر آگاه نمی کردم به ذهن تو و دیگران خطور می کرد که «خار خَسک» چنین سود و مصلحتی داشته باشد یا از پرنده ای کوچک یا بزرگ چنین حيله و چاره ای برآید؟ از این و بسیاری از اشیای دیگر درس عبرت بگیر و بدان که منافع و فواید بی شماری دارند ولی باید حادثه ای رخ دهد یا خبری از آنها ذکر گردد تا (این سودها) دانسته شود.

زنبور عسل، از ساخت خانه تا ساخت عسل

به زنبور عسل و همکاری گروهی آنها در ساختن عسل بنگر و ببین که چگونه با ذکاوت و مهارت و دقت تمام، این خانه های شش ضلعی را می سازند. اگر در این کار بدرستی اندیشه کنی هر آینه آن را شگفت، ظریف و لطیف می یابی. آنگاه که به عمل و نتیجه آن نگاه می کنی آن را در میان مردم، عظیم، شریف و نیکو می بینی، ولی وقتی که به فاعل این فعل می نگری آن را حتی جاهل و نادان به خود می یابی چه رسد به دیگران. این امر بخوبی دلیل پر واضحی است که صواب و حکمت (و اتقان و استواری) این کار نه برای زنبور عسل (نادان و بی اندیشه) بلکه از آن کسی است که سرشت و فطرت آن را چنین آفریده و برای سود رسانی به مردم آن را بر این کار «مجبول» نموده است.

ملخ، حیوانی ضعیف و در عین حال قوی!

به ملخ بنگر، براستی چقدر ضعیف و قوی است! هنگامی که به آفرینش آن

بنگری گویی ناتوانترین حیوان است، ولی اگر لشگرهایی از آن به جانب سرزمینی در حرکت افتند، هیچ کس نتواند که آن جا را از دست آنها برهاند. نمی بینی که اگر پادشاهی از پادشاهان زمین تمام لشگر سواره و پیاده نظام خود را بسیج گرداند تا سرزمین خود را از ملخها رهایی دهد، نتواند؟ آیا این نشانه های قدرت خدای جل و علا نیست که ضعیفترین آفریده اش را به جانب قویترین آفریده گسیل دارد و آفریده قوی نتواند در برابرش تاب آورد؟

سیل ملخ

به ملخها بنگر که چگونه چون سیلی خروشان بر زمینی جاری می گردند و کوه و صحرا و شهر و روستا را می پوشانند. این پوشش چنان است که مانع تابش نور عظیم و تابناک خورشید می گردد. اگر دستی عادی (جز دست قدرتمند باری جل و علا) می خواست این لشکر عظیم را سامان دهد و گرد آورد چند سال به طول می کشید؟ این نمونه را در اثبات قدرت بی مانند خدای که کس را یارای آن نرسد به کار گیر و بدان استدلال نما.

آفرینش ماهیها

در آفرینش ماهی و تناسب، حکمت و تدابیر نهفته در آن که مناسب آن است نیک بنگر. در آفرینش (این موجود زنده) دست و پا نهاده نشده؛ زیرا به راه رفتن نیازی ندارد و جایگاهش آب است. نیز برای آن، شش آفریده نشده؛ چونکه در میان آب نفس نمی تواند کشد. در مقابل دست و پا، باله هایی سخت و قوی به آن داده شده است و چنانکه قایقران با پارو زدن به پیش ماهی می رود نیز با

حرکت دادن این باله ها آب را به کنار زند و پیش رود. نیز بدنش با فلسهایی سخت و درهم فرو رفته چون درهم فرو رفتگی اجزای زره های پولادین پوشانیده گشته تا از آفات و آسیبها به کنار ماند.

دیدگان ماهی، کم سو و ضعیف است و آب مانع دید دقیق و درست او می شود؛ در نتیجه، این نقص با اعطای شامه ای قوی، جبران شده است. از فاصله ای بسیار دور غذا و طعمه خود را بو می کند و در پی آن در جستجو می افتد. اگر این (توان در او نهاده) نبود چگونه از آن به جایگاهش آگاه می گشت؟ روزنه هایی در میان دهان ماهی و گوش آن باعث پیوند دهان و گوش آن است. ماهی آب را با دهان می گیرد و از سوراخهای گوش خارج می کند. تا مانند حیوانات دیگر از مزایای نسیم و هوا سود ببرد و در راحتی افتد.

راز کثرت نسل ماهیها

اینک در کثرت نسل ماهی و ویژگیهای آن تأمل و اندیشه کن. اگر می بینی که در درون یک ماهی آنقدر تخم (خاویار) هست که به شماره نیاید، به خاطر آن است که کار بر ماهیخواران که شماره آنها اندک نیست آسان گردد. حتی درندگان جنگلها هم برای شکار ماهی به آب پناه می آورند. در این وقت این حیوانات اگر ماهی را ببینند آن را از آب می ربایند. حال که درندگان خشکی ماهی می خورند، پرندگان ماهی می خورند، مردم ماهی می خورند و حتی ماهیان هم ماهی می خورند حکمت و تدبیر چنان به کار آمد که ماهیها اینگونه در شماره نیایند و فراوان باشند.

گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش آفریدگان

هرگاه که خواستی از گسترده‌گی حکمت آفرینشگر و کوتاهی دانش مخلوقان آگاه کردی به ماهیها، حیوانات آبی، صدفها و دیگر آبیانی که در آنها زندگی می‌کنند و در شماره نیابند بنگر. و تو از منافع این آفریدگان آگاه نمی‌گرددی مگر اندکی که بر اثر برخی از حوادث رخ می‌نماید. مثلاً مردم هنگامی به فایده نوعی حلزون پی بردند که رنگ قرمز را شناختند. (داستان این کشف اینگونه بود): هنگامی که سگی در ساحل آب در گردش بود حلزونی را یافت. آن را خورد و خورش دهان او را رنگین کرد. (آنگاه که دهان سگ را دیدند) مردم به زیبایی آن رنگ پی بردند و از آن به عنوان رنگ استفاده کردند و دیگر مواردی که مردم گاه گاهی بر اثر بروز وقایعی به آنها پی می‌برند.

مفضل می‌گوید: چون سخن بدین جا رسید ظهر شد. و مولایم علیه السلام برای اقامه نماز از جای برخاست و فرمود: به خواست خدای بلند مرتبه، صبح زود به نزد من آی. به خاطر تعالیم و آموزشهای امام علیه السلام سخت شادمان و مسرور گشتم و با سپاس از خدای جل و علا به خاطر آنچه عطایم فرمود راه خود را در پیش گرفتم و از خدمت امام علیه السلام مرخص شدم و آن شب را شادمان و مسرور استراحت کردم.

مجلس سوم

روز سوم، بامدادان به خدمت مولایم علیه السلام شرفیاب شدم. به من اجازه ورود دادند. داخل شدم و با اجازه نشستیم. امام علیه السلام فرمود:

سپاس خدایی را که ما را برگزید و کسی را بر ما برگزید. با علمش ما را برگزید و با حلمش ما را تأیید نمود (و یاریمان کرد) آنکه از ما جدا افتاد در آتش افتد و آنکه در زیر سایه درخت تنومند ما بهره مند گشت به بهشت راه یابد.

ای مفضل! درباره اسرار و حکمتهای آفرینش آدمی، تدابیر نهفته در آن، حالات گوناگون او و آنچه که در این باره مایه درس عبرت است برای تو شرح کردم. آفرینش و حکمتهای حیوانات را نیز برایت باز گفتم... اینک سخن خود را به بیان آسمان، خورشید و ماه و ستارگان، فلک، شب و روز، گرما و سرما، باد، جوهرهای چهارگانه؛ یعنی، خاک، آب، هوا و آتش، باران، سنگهای بزرگ، کوهها، گل و لای، سنگ، نخل، درخت و براهین و درسهای عبرتی که در آنها نهفته شده اختصاص می دهیم.

اسرار رنگ آسمان

در رنگ آسمان و حکمت و صواب تدبیر آن بنگر. این رنگ، مناسبترین و بهترین رنگ برای تقویت نور دیدگان است. حتی پزشکان به کسی که دیدگانش آسیب دیده سفارش می کنند که همواره در رنگ سبز مایل به تیره بنگرد. برخی از طبیبان حاذق به کسی که در بینایی او ضعفی به هم رسیده سفارش می کنند که در ظرف سبزی که آکنده از آب باشد بنگرد.

بنگر که خداوند جل و علا چگونه آسمان را در این رنگ آفرید تا دیدگان را بر باید و از دیدن همیشگی آن ضعفی در چشم پدید نیاید؟ پس آنچه را که حکیمان و دانایان با آزمایش و تجربه فراوان به آن رسیده اند، در کار آفرینش وجود دارد تا اهل عبرت درس گیرند و ملحدان بیندیشند. خدای اینان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می گریزند؟ (سوره توبه، آیه ۳۰)

فواید طلوع و غروب خورشید

ای مفضل! در طلوع و غروب آفتاب به خاطر پدید آمدن و چرخش شب و روز اندیشه کن. اگر طلوع خورشید نبود کار جهان یکسره درهم می شد و مردم قادر به زندگی و رسیدن به امور خود نبودند. دنیا تاریکستانی به زیان آنان بود و بدون نور زندگی گوارا نبود و از آن لذت نمی بردند. نیاز به طلوع خورشید پیدا است و به شرح پیش از این نیازی نیست. ولی در راز غروب خورشید اندیشه کن. اگر غروب نبود، مردم آرامش و قرار نداشتند. حال آنکه اینان بیش از هر چیز به آرامش و استراحت جسم و جان و حواس و مهلت یافتن هاضمه برای هضم غذا و رساندن غذا به تمام اعضا نیازمندند. نیز (اگر غروبی نبود) حرص آدمیزاد باعث می گشت

که همواره کار کنند و بدن آنان از کار بیفتند. بسیاری از مردم اگر شب فرا نرسد و تاریکی بر اینان حاکم نگردد به خاطر حرص و آز و جمع و ذخیره مال هیچ آرام و قرار نداشتند.

همچنین زمین از تابش همیشگی آفتاب تفتیده می شد و تمام جانداران اعم از گیاه و حیوان از حرارت زیاد نابود می شدند. پس خداوند حکیم چنان تدبیر اندیشیده که زمانی برآید و وقتی دیگر پنهان شود تا مانند چراغی باشد که اهل خانه برای کاری بر می افروزند و برای آرامش خاموش می گردانند. (با این طلوع و غروب) نور و ظلمت که ضد یکدیگرند چنان در اطاعت اند که صلاح و قوام جهان را با هم تأمین می کنند.

حکمت و سود فصلهای چهارگانه سال

آنگاه در بلند و پست بودن خورشید برای برپا گشتن این چهار زمان از سال و اسرار و مصالح نهفته در آنها اندیشه کن. در «زمستان» حرارت (و ثمردهی) به درون درخت باز می گردد از آنها میوه پدید می آید. هوا متراکم می گردد و از این تراکم و فشار هوا ابر و باران به هم می رسد. بدن حیوان سخت و قوی می گردد.

در «بهاران» همان مواد و حرارت (که در درخت و گیاه نهفته بود) حرکت می کند و موادی را که در زمستان ساخته و متولد شده است پیدا می سازد. گیاه می روید و درختان شکوفه می کنند. حیوانات نیز برای تولید نسل و جفتگیری در هیجان می افتند.

در «تابستان» هوا سخت گرم می شود و میوه ها می رسند، مواد زاید بدنها ترشح می کنند. روی زمین می خشکد و برای ساخت و ساز و کار آماده می گردد.

در «پاییز» هوا صاف می شود. بیماریها مرتفع می گردند. بدنها سالم می شوند شب به درازا می کشد و می توان در این فرصت کارهایی کرد. هوا معتدل می شود. نیز مصالح و حکمتهای دیگری هست که ذکر آنها سخن را به درازا می کشاند.

شناخت زمانها و فصول از طریق حرکت خورشید

اینک در حرکت خورشید در برجهای دوازده گانه برای گردش سال و تدابیر نهفته در آن بیندیش. این گشتن خورشید باعث پدیدار شدن فصول «زمستان، تابستان، بهار و پاییز» می گردد. با این گردش خورشید، غلات و میوه ها می رسند (و مصرف می شوند) و به پایان خود می رسند و باید از نو، رشد و نمو کنند. نمی نگری که یک سال به قدر حرکت و سیر خورشید از «حَمَل» تا «حَمَل» است؟ و از هنگام آفرینش جهان هستی تا کنون همین سال و ماه و... وسیله سنجش زمان است و مردم با آن، عمر و گذشت زمان، وقت پرداخت و دریافت دیون و دیگر اجازات و معاملات و امور دیگر را تنظیم و حساب می کنند و با حرکت دورانی خورشید سال کامل می شود و محاسبه زمان درست می گردد.

بنگر که چه تدبیری در طلوع و شروق آن بر جهان نهفته است؟ اگر مشرق و مطلع خورشید در یک جا بود، شعاع و منفعت آن به دیگر جهات نمی رسید؛ زیرا کوهها و دیواره ها باعث پوشش نور آن می شدند. پس تقدیر چنان گشت که در آغاز روز از مشرق طلوع کند و بر هرچه از جانب مغرب با آن رو به رو شود بتابد. آنگاه (نور آن) در گردش باشد و همه جهات را بیوشاند و مغرب شود. و بر آنچه که در آغاز روز نتابیده بتابد تا هیچ بخشی از زمین از نصیب و فایده نور خورشید محروم

نماند و نیازش بر آورده گردد. راستی اگر خورشید، سال یا بخشی از سال را از فرمان سر بیچد و نتابد حال مردم چگونه می شود؟ و اصلاً چگونه قادر به بقا خواهند بود؟ نمی بینی که چسان برای مردم چنین تدابیر سترگی دیده شده که چاره ای از آنها ندارند و بی آنکه زوال و خستگی پذیرند و در کار خود راه نافرمانی پیش گیرند، به خاطر فایده بخشیدن به جهان و پایداری آن در کارند و در مسیر خود در حرکتند.

ماه، عامل پدیدار گشتن ماههای قمری

به ماه بنگر. ماه دلیلی واضح و روشن است که مردم از آن برای شناخت ماهها (ی قمری) بهره می جویند و حساب سال بر آن تنظیم نیافته؛ زیرا گردش آن برای پدید آمدن چهار فصل و رشد و رسیدن میوه ها کافی نیست. از این رو ماهها و سالهای قمری با ماهها و سالهای خورشیدی ناهمگون و متفاوت گشت و تقدیر چنان شد که هر ماه قمری بگردد و گاه به زمستان و گاه در تابستان افتد.

شماری از فواید نور ماه

در تابش مهتاب در تاریکی شب و نیاز به آن اندیشه کن. اگر چه به خاطر آرامش جانداران و کاهش حرارت هوا برای رویندگان به تاریکی نیاز افتاد، اما مصلحت نبود که شبانگاه تاریکی مطلق حاکم باشد و هیچ کاری در آن انجام نپذیرد؛ زیرا گاه مردم نیازمند می گردند که شبانه کار کنند؛ زیرا در روز وقت کم می آید و چه بسا به برخی از کارهایشان نرسند. نیز گاه در روز گرمای هوا از حد افزون می گردد. در شب می شود به کارهای چندی؛ چون: شخم کردن زمین،

مالیدن خشت، چوب بریدن و جز آنها رسید. پس نور ماه برای مردم کمکی است که اگر نیاز افتاد در کارهای خود از آن بهره گیرند. نیز مسافران و شبروان از آن بهره و انس می گیرند.

ماه در برخی از شبها طالع می شود و در شماری از لیالی طلوع نمی کند. با این همه، نور آن به نور خورشید نمی رسد تا مردم در آن جنب و جوش روزانه نیفتند و از آرامش و قرار محروم نگردند و عمل شبانه روزی هلاکشان نسازد. اینکه خدای جل علا چنان تدبیر کرده که ماه گاه پیداست و گاه ناپیدا، گاه بسیار و گاه اندک است و گاه در کسوف، تا این همه دلیلی بر قدرت آفرینشگر والا مرتبه باشد که به خاطر سود جهان و جهانیان این حالات را پدیدار نموده است. شاید اهل عبرت درس عبرت گیرند.

ستارگان و اختلاف حرکت آنها و اینکه برخی جملگی و برخی بتنهایی در حرکت

اند

ای مفضل! در ستارگان و اختلاف سیر آنها بنگر. برخی از مدار فلک خود بیرون نمی روند و تنها با شماری از ستارگان در حرکت اند و برخی دیگر هیچ قید و بندی ندارد، مطلق العنانند و در بروج می گردند و راه جدایی را می پیمایند. هر کدام از ستارگان دو سیر و حرکت متفاوت دارند: یکی عام و با فلک به سوی مغرب است و دیگری خود به خود و به جانب مشرق؛ مانند مورچه ای که بر سنگ آسیاب می چرخد در این صورت، سنگ آسیاب به جانب راست می گردد، و مورچه به جانب چپ. مورچه در این حالت دو حرکت مختلف دارد: یکی خود به خود است که به جلو خود متوجه است و دیگری حرکت اجباری است که سنگ آسیاب او را

بر خلاف آنچه می چرخد، از پشت می چرخاند.

از اهل پندار باطل پیرس که آیا این حرکات و هماهنگی (شگفت آور) ستارگان تصادفی، از سر خود، با اهمال، بی هدف و بی آفرینشگر پدید آمده اند؟ اگر چنین بود چرا همه آنها در دایره بسته ای و گروهی حرکت نکردند و یا چرا همه مطلق العنان نبودند و در برجاها به حرکت در نیامدند؟ اهمال یک معنی دارد (و آن بی شعوری و ناهماهنگی و بی حکمتی است) پس چگونه دو حرکت دقیق و حساب شده و حکیمانه پدید آورد؟ اینها دلیل آن است که سیر و حرکت هر دو گروه هدفمند، با تدبیر، حکیمانه و با حساب و کتاب و اندازه گیری است نه خود به خود، بی هدف و با اهمال چنانکه فرقه معطله و منکران پنداشته اند.

اگر کسی بی‌رسد: چرا برخی از ستارگان آنگونه گروهی حرکت می کنند و شماری اینگونه انتقالی حرکت می کنند و تا حدی آزادند؟ پاسخ می دهیم: اگر همه آنها در یک جا حرکت می کردند دیگر نمی شد که از حرکت انتقالی ستارگان و انتقال از برجی به برج دیگر بهره و راهنمایی جست؛ زیرا می توان از انتقال خورشید و دیگر ستارگان به منازلشان به وقایع جهان و آنچه واقع می شود پی برد. نیز اگر همه در انتقال بودند منزلی نداشتند که شناخته شوند؛ زیرا هنگامی می توان به انتقال پی برد که ثوابتی در میان باشد چنانکه یک مسافر که در حرکت است (و از منزلی به منزل دیگر منتقل می شود) با همان منازل راه مسیرش شناخته می شود. پس اگر در یک حال می بود، این نظم و نظام نبود و بهره ها فواید این حرکات از میان می رفت و در این صورت کس تواند که بگوید از آن جهت که ذکر شد در کار آنها اهمالی و تصادف و ناهماهنگی است؟

پس این ناهمگونی حرکات و مصالح و منافی که در آنها نهفته، خود

بزرگترین رهنما و دلیل هدفمندی، مدبرانه و حکیمانه بودن کار آنهاست.

فواید برخی از ستارگان

در این ستاره ها که چندی از سال را پیدا و چند دیگر را پوشیده اند؛ مانند: ثریا، جوزاء، دو ستاره شعری و سهیل بنگر. اگر جملگی در یک زمان پیدا بودند مردم از هیچ کدام در راهنمایی استفاده نمی کردند و این بهره ای که الان از طلوع ثور و جوزاء و یا هنگام غروب آنها می برند و در کارهای خود از آنها استفاده می کنند، وجود نداشت. پس هر کدام ظهور و غروبی دارند و این پیدایی و نمان بودن آنها همگون نیست تا مردم از هر کدام علی حده سود برند. نیز تدبیر در ظهور و مخفی بودن ثریا و جز آن تنها برای مصلحت است. و اینکه «هفت ستاره» (یا دب اکبر) همیشه پیداست برای مصلحتی دیگر است؛ زیرا این مجموعه به منزله نشانه هایی است که مردم در راههای ناشناخته در دشت و دریا از آن راهنمایی می جویند. هیچ گاه از دیده غایب نمی شوند تا مردم شبانگهان هرگاه که خواهند و هر جا که روند از آنها استفاده کنند. پس هر دو امر برای نوعی مصالح ویژه است. نیز به وسیله آنها نیازهای دیگری رفع می گردد و اوقات خاص اعمالی؛ چون: زراعت، درختکاری، سفر در دشت و دریا و آنچه که پدید می آید؛ چون، باد، گرما و سرما شناخته می شود.

مردم در تاریکی شب برای گذر از دشتهای مخوف و وحشت زا و امواج هولناک دریا از این ستارگان راهنمایی می جویند.

وانگهی در اینکه در دل آسمان گاه روی می آورند و گاه پشت می کنند، گاه طلوع می کنند و گاه فرو می روند عبرتهای فراوان نهفته است. این اجرام آسمانی با

سرعتی فوق تصور و بیرون از حد در حرکتند.

اگر خورشید و ماه و ستارگان در نزدیک ما حرکت می کردند تا به سرعت سیر آنها پی ببریم آیا برافروختگی و درخشش آنها مانند پی در پی بودن نورهای قوی و رعدهای پیاپی در هوا دیدگان را نمی ربود و بینایی را از چشم نمی گرفت؟ چنانکه اگر گروهی در میان قبه ای احاطه شده باشند و چراغهای پر نوری یکسره پیرامون آنان بچرخد دیدن را از دیدگان نشان می رباید، حیران می گردند و بر رو می افتند.

بنگر که چگونه تقدیر چنان شد که سیر و حرکت آنها در دورترین نقاط باشد تا دیدگان را آسیب ندهد و آنها را از کار نیندازد. نیز با بیشترین سرعت و شتاب در حرکتند تا از آن مقداری که باید بگردند و حرکت کنند باز نمانند. نیز اندکی از نورشان به ما می رسد تا اگر شبانگاه ماه نبود دیده ببیند و اگر ضرورتی پیش آمد بتوان حرکت کرد. چنانچه گاه حادثه ای رخ می دهد و لازم است که انسان در دل شب آرام ننشیند. اگر این حالت تاریکی مطلق باشد از او حرکتی بر نمی آید و باید همواره بر جایش بماند.

در لطف و تدبیر و حکمت و کار با اندازه و حساب الهی اندیشه کن. برای تاریکی زمانی نهاد؛ زیرا به تاریکی نیاز است و در میان این تاریکی باز به خاطر نیازهایی که شرح کردیم قدری نور پدید آورد.

خورشید، ماه، ستارگان و بروج، براهین وجود آفرینشگر

در این (منظومه و) فلک با خورشید و ماه و ستارگان و بروجش بنگر که چگونه به طور مستمر و دائم بر جهان می گردد تا از این حکمت و تدبیر استوار،

شب و روز در پی هم آیند و فصول چهارگانه در زمین پدید بیایند و زمین و جانداران بر روی آن اعم از حیوان و رویدگان (و انسان) آنگونه که شرح و توضیح دادم از فواید و منافع آنها بهره مند گردند.

آیا بر هیچ خردمند و عاقلی پوشیده است که این تقدیر و اندازه گیری و تدبیر دقیق و حکیمانه و استوار، تنها کار یک اندازه گیر، حکیم و مدبر است؟

اگر کسی بگوید چه می شود که تمام این حالات و حرکات، اتفاقی و از روی تصادف باشد؟ باید در پاسخ گفت: چرا همین سخن را درباره چرخ که از چند قطعه حساب شده ساخته شده و به صلاح باغ و گیاه و درخت می گردد و آنها را آبیاری می کند نمی گوید؟

اگر درباره این دستگاه با حکمت چنین عقیده ای داشته باشد و مردم از او بشنود درباره اش چه می اندیشند و چه می گویند؟ آیا درباره این دولاب و چرخ چوبی که با حکمتی اندک و برای استفاده در قطعه ای از زمین ساخته شده نمی گوید که بی سازنده و تدبیرگر است، ولی درباره این چرخ اعظم که به صلاح و سود تمام زمین و زمینیان است و با حکمت و تدبیر و نظمی محیر العقول پدید آمده قائل به بی تدبیری، بی حکمتی و بی آفرینندگی است؟ اگر این چرخ (عظیم و هماهنگ و شگفت) چونان ابزاری عادی و کوچک از کار بیفتد و نارسایی در آن پدید آید مردم چه چاره ای توانند که بیندیشند؟

اندازه های شب و روز

ای مفضل! در اندازه شب و روز و اینکه به مصلحت مردم چنین تدبیر شده نیک بیندیش. (غالباً) ساعات شب و یا روز به بیش از پانزده ساعت نمی رسد...

براستی اگر طول روز صد یا دویست ساعت بود چه می شد؟ آیا در این صورت، تمام جانداران از انسان تا گیاه و حیوان نابود و بی جان نمی گشتند؟ اینکه حیوان و انسان نابود می گشتند به خاطر آن است که در طول این مدت نه حیوان از چریدن و حرکت دست برمی داشت و نه آدمی از کار و کوشش کنار می گرفت و این کار به هلاکتشان ختم می گشت. و اینکه گیاه و رویدگان خشک می شدند به خاطر آن است که نور مستمر و مداوم خورشید و حرارت یکسره آن آنها را خشک و نابود می کرد و می سوزانید.

شب نیز چنین است: اگر یکسره ادامه داشت و یا از این زمان می گذشت حیوانات از حرکت و تلاش و طلب معاش و روزی باز می ماندند تا از گرسنگی بمیرند. گیاهان نیز حرارت طبیعی خود را از دست می دادند و فاسد و گندیده می شدند. و تو برخی از گیاهان را دیده ای که به دور از خورشیدند و چنین نابود می شوند.

گرما و سرما و فواید آن دو

به این گرما و سرما بنگر که چگونه جهان را نگاه داشته اند. این دو دما با فزونی، کاستی و تعادل باعث شده اند که این فصول و تنوع هوای در سال پدید آید، زیرا مصلحت انسان و تمام هستی در آنهاست.

نیز گویی که سرما و گرما بدنها را دباغی می کنند و باعث پایداری و استحکام آنها می گردند. اگر این گرما و سرما نبود و بدنها را سرد و گرم نمی کردند هر آینه فاسد و نابود می شدند.

بنگر که چگونه یکی از آن دو بتدریج و اندک اندک وارد دیگری می شود

و آن دیگری اندک اندک کم می شود و دیگری آرام آرام افزوده می شود تا اینکه هر کدام در فزونی و کاستی به منتها درجه خود برسند. اگر یکی از آن دو ناگهان وارد دیگری می شد باعث بیماری و زیان اجسام و ابدان می گشت. این امر مانند آن است که یکی از شما ناگهان از حمام داغ و پر حرارت وارد منطقه ای سرد و یخزده گردد. بی تردید این امر باعث زیانی عظیم و بیماری بر جسم او می شود.

پس اگر خدای جل و علا چنین تدبیر فرموده که سرما و گرما بتدریج و اندک اندک وارد گردند به خاطر حفظ صحت و سلامت موجودات است. اگر تدبیر و حکمتی در کار نیست پس چرا ناگهانی وارد نمی شوند بلکه آرام آرام می آیند و می روند تا همه چیز سالم بماند؟

اگر کسی بگوید: این تدریجی بودن ورود و خروج دما به خاطر تدریجی و آرام بودن سیر خورشید و بلندی و کوتاهی فاصله آن با زمین است، باید از او پرسید: چرا حرکت خورشید و زمین و فاصله اندک و یا زیاد آنها اینگونه آفریده شده؟ اگر دلیل تدریجی بودن تابش نور خورشید فاصله مغرب و مشرق دانسته شود باید علت این امر را نیز پرسید. هر چه پاسخ دهد همواره این پرسش نیز مطرح است که چرا چنین است؟ تا به تدبیر و هدفمندی جهان هستی برسیم.

اگر حرارت نبود، میوه های سخت و تلخ، نرم و رسیده نمی شد تا تر و خشک شده اش خورده شود... اگر سرما نبود کشتزار اینگونه جوانه نمی زد و حبوبات، غلات و روزی آدمی را بر نمی آورد و آنقدر به دست نمی آمد که باز در زمین بپاشند و برویابند.

نمی بینی که سرما و گرما با آن همه سود و مصلحت باز بدن را به درد می آورند؟ در این امر برای کسی که بیندیشد درس عبرت نهفته است و دلیلی است

بر آنکه امر و تدبیر حکیم و جهانیان برای صلاح و مصلحت آنان است.

باد و ویژگیهای آن

ای مفضل! تو را از باد و خواص آن آگاه می‌کنم. نمی‌نگری که هنگام خوابیدن و رکود باد، چگونه مصیبت به پا می‌شود و جانها را در معرض هلاکت می‌افکند، سالمان را بیمار و زار و بیماران را هلاک و ناکار و میوه‌ها را فاسد و نابود و دانه‌ها و سبزیها را آلوده و بی‌سود می‌گرداند. وبا را به دنبال دارد و غلات را نابود می‌سازد. پس وزش بادها از تدبیر و حکمت‌های حکیم و آفرینشگر است که به صلاح جهان و جهانیان در جریان می‌افتد.

هوا و اصوات

تو را از یک ویژگی و خاصیت دیگر هوا آگاه می‌کنم: «صدا» اثری است که بر اثر اصطکاک اجسام در «هوا» پدید می‌آید و «هوا» آن را به گوشها می‌رساند. مردم (با همین) صدا در حاجتها و معاملات خود در طول روز و بخشی از شب با یکدیگر سخن می‌گویند.

اگر اثر این سخن، مانند نوشته‌ای که بر کاغذ می‌ماند، در هوا می‌ماند، جهان از آن آکنده می‌شود و به زیان و ضرر اینان تمام می‌شد. نیز می‌بایست که تند تند به تجدید و تعویض آن پردازند. البته نه مانند نوشتن بر کاغذ؛ زیرا سخنان ملفوظ بیش از کلمات مکتوب است. آفرینشگر حکیم - جل و علا - این هوا را چون کاغذی پوشیده قرار داده که سخنان را حمل کند و در تمام جهان نیاز آدمی را بردارد. آنگاه آن را محو می‌کند و از نو پاکیزه و سفیدش می‌گرداند. و این کار

بی آنکه بریده شود ادامه می یابد.

از همین «هوا» و مصالح نهفته در آن، درس عبرت بگیر. هوا عامل حیات این بدنهاست و با تنفس و گرفتن آن از خارج باعث حیات درون جسم می گردد. صداها را از فاصله های بسیار دور می رساند. بوهای خوش را از جایی به جای دیگر حمل می کند. نمی بینی از جانبی که باد می آید بویی می آید. صدا نیز اینگونه است.

هوا گرما و سرما را که به سود عالم است می پذیرد. باد وزنده نیز از جنس هواست. باد بدنها را خنک می کند و ابرها را از جایی به جای دیگر می برد تا مترام شود، باران دهد تا سودش شامل همه گردد. آنگاه که بارید، باد ابرها را می پراکند. درختها را آبستن می کند، کشتیها را در حرکت می اندازد، غذاها را لطیف و خوردنی می گرداند، آب را سرد و آتش را فروخته می سازد، چیزهای تر را می خشکاند، و خلاصه هر چیزی را بر روی زمین زنده می کند. اگر باد نبود روپندگان می پژمردند جانوران می مردند و همه چیز تفتیده و فاسد می گشت.

شکل زمین

ای مفضل! در بستری که خداوند برای جواهر چهارگانه آفریده تا بطور گسترده رفع نیاز شود بنگر. از جمله گستردگی این زمین و کشیدن آن است. اگر اینگونه وسیع و گسترده نبود چگونه جایها و مساکن مردم، کشتزارها، چراگاهها، جنگلها و درختان، داروهای فراوان، معادن بی شمار و پر فایده و بسیار را در خود جای می داد؟

چه بسا کسی این فلاتهای خشک و دشتهای دهشت آور را بی ثمر و بیهوده

بینگارد. حال آنکه این جایها، جایگاه حیوانات و مسکن و چراگاه آنهاست. نیز آنگاه که مردم در اضطرار می افتند که از وطن خود به جای دیگر رحل اقامت افکنند به این مناطق می روند. چه بسیار فلاتها و دشتهای که به کاخها و بهشتهای تبدیل شده و مردم در آنها سکنی گزیده اند! اگر زمین گسترده نبود گویی که مردم در میان حصاری تنگ گرفتارند و اگر ضرورت و امری ناگوار ناچارشان کرد که ترک وطن کنند هیچ مکانی نمی یافتند.

آنگاه در آفرینش زمین و در این شکل و هیات بنگر. زمین آنگونه آرام است که گویی هیچ حرکتی ندارد و ساکت است و برای استقرار و ثبات اشیا جای مناسبی است. مردم می توانند بر روی آن در رفع نیازهایشان بکوشند، آرام بنشینند، براحتی بخوابند و هیچ زلزلی در کارشان پدید نیاید.

اگر زمین، لرزان و ناآرام بود اینان قادر به ساخت بنا، نجاری و یا هر صنعت و حرفه دیگر نبودند و اگر زمین زیر پایشان می لرزید زندگی برای اینان گوارا نبود. اگر به حال مردم که در وقت وقوع زلزله زود گذر پدید می آید و اینان خانه و کاشانه خود را می گذارند و از آنها فرار می کنند، بنگری به این سخن بیشتری می بری.

اگر کسی بگوید: چرا این زمین لرزه ها پدید آمده؟ باید گفته شود: زمین لرزه و همانند آن، برای آن است که مردم، غافل نشوند، به هوش باشند (که ضعیف و ناتوانند) و در هراس افتند و (با احساس ضعف خود و قدرت آفرینشگر) از گناه و فساد به دور مانند. تمام بلاها و گرفتاریهایی که در جسم و مالشان پدید می آید برای همین امر و به سود و مصلحت و استقامت بخشیدن به آنان است.

صالح باشند، باعث می شود که در سرای دیگر چنان پادشاهی برای شخص ذخیره گردد که با هیچ نعمت دنیوی برابری نکند. پس گاه صلاح و مصلحت عام و خاص در آن است که در نزول این بلاها در دنیا شتاب شود.

(سطح و پوسته زمین که به کار مردم می آید) آنگونه که خدایش آفریده، سرد و خشک است، سنگ نیز اینگونه است. فرق بخشهایی از زمین با سنگ، خشکی بیشتر سنگ است. برآستی اگر همه زمین مانند سنگ سخت، می گشت، آیا روینده ای بر زمین می روید تا غذای حیوانی باشد و یا شخم و ساخت، ممکن می گشت؟؟

آیا نمی بینی که از خشکی و سختی سنگ، کاسته شده و جای جای زمین (به صورت خاک) سست و نرم گشته تا بتوان با آن کاری کرد و زندگی را بر آن استناد داد؟

فواید آب و سبب کثرت آن

از تدبیر حکیم جل و علا در آفرینش زمین آن است که غالباً قسمت شمالی از قسمت جنوبی بلندتر آفریده شده است. آیا این امر جز برای آن است که آبها بر روی زمین جریان یابند، زمین را سیراب گردانند و در پایان به دریا بریزند؟

چنانکه یک سوی بام را پست تر می سازند تا آب از آن بریزد و بر آن نایستد، همین گونه، بخش شمالی بلندتر از بخش جنوبی است. اگر چنین نبود آب بر زمین به صورت راکد و سرگردان می ماند و مردم قادر به بهره گیری از آن نبودند. نیز راهها و جاده ها را قطع می کرد.

همچنین اگر آب، فراوان نبود و اگر در چشمه ساران نمی جوشید و دره ها، جویها و رودها از آن پر نبود، برای نیاز مردم؛ از قبیل: نوشیدن، نوشاندن به

حیوانات و چهار پایان، آبیاری کشتزارها و باغها و غلات و برای نوشیدن حیوانات وحشی، پرندگان و درندگان و نیز برای جایگاه زندگی ماهیان و آبریان و دیگر منافعی که می دانی ولی ای بسا از اهمیت و عظمت آن غافلی کافی و به اندازه نبود.

همچنین گذشته از آنکه آب، مایه حیات جانداران و جانوران روی زمین است و در زندگی رونندگان و رویندگان نقش اساسی دارد، با دیگر نوشیدنیها آمیخته می شود تا برای نوشنده لذیذ و خوش طعم گردد.

با آب، بدنها و کالاهای چیزهای دیگر را از آلودگی و چرک می شویند و پاکیزه می کنند، خاک را برای کشت و کار و... تر می نمایند، شعله های افروخته آتش که جان و مال مردم را در معرض زیان قرار می دهد فرو می نشانند، شخص خسته و افتاده با آن استحمام می کند و از ملال و خستگی درآمده سرحال و راحت می گردد و دیگر منافعی که در وقت نیاز به آنها، شناخته می شوند.

اگر در فایده این آب بسیار که در دریاها گرد آمده در تردیدی و می گویی: به آن چه نیاز است؟ بدان که جایگاه و مأوای جانوران بی شمار آبی؛ چون: انواع ماهیها و حیوانات دریایی آب است.

معدن و مخزن گوهر، یاقوت، عنبر و انواع اشیایی که از آب استخراج می گردد آب است.

در ساحلهای آن، انواع عودهای خوشبو و عطرها (ی مست کننده) و داروهای سودمند یافت می شود.

آب برای مردم همانند مرکبی است که بازرگانان بر آن سوار می شوند و کالاهای خود را از سرزمینهای دور دست براحتی منتقل می کنند. به وسیله آنها از چین به عراق و از عراق به چین کالا حمل می کنند.

بی تردید اگر آب وسیله حمل این کالاها نبود و همه چیز با پشت حمل می شد، همه کالا در همان سرزمینها و در دست صاحبانشان می ماند؛ زیرا هزینه حمل آنها از ارزش خود کالاها بیشتر می گشت و هیچ کس به حمل آنها اقدام نمی کرد؛ در نتیجه، دو پیامد داشت:

- ۱- بسیاری از چیزهای مفید که به آن نیاز بود به دست نیازمندان نمی رسید.
- ۲- بسیاری از مردم نمی توانستند در راه حمل و بازرگانی، اینگونه روزی درآوردند و زندگی بگذرانند.

فواید هوا و سبب افزونی آن

هوا نیز چنین است. اگر فراوان و گسترده نبود، این خلق از دود و بخار بسیار خفه می شدند و بخار هم نمی توانست که به ابر و مه تبدیل شود. پیش از این توضیحات کافی درباره هوا گذشت.

فواید آتش و اینکه در اجسام ذخیره شده است

اگر آتش نیز مانند نسیم و آب پراکنده بود جهان و جهانیان را می سوزانید. اما از آنجا که گاه گاهی سخت بدان نیاز می افتد و منافع بسیار در آن نهفته مانند ذخیره در اجسام نهاده شده است که در وقت نیاز به دست می آید و به قدری که نیاز است با فتیله و روغن و هیزم پدید می آورند. اگر قرار بود که آتش را برای همیشه با فتیله روغنی و هیزم نگاه دارند برای مردم دشوار و گران تمام می شد. نیز مانند آب و هوا پراکنده نیست که همه چیز را بسوزاند بلکه به اندازه و مقدار مشخصی است تا

هم سود رساند و به کار آید و هم از رساندن زیان به انسان باز ماند.

در آتش، ویژگی و خاصیت دیگری نیز نهفته است و آن این که تنها در دسترس و اختیار انسان است؛ زیرا سود آن تنها به انسان می رسد.

اگر آتش در اختیار او نبود در زندگی و معاش، زیان بسیار می دید. اما چهار پایان از آتش بهره نمی گیرند و از آن استفاده نمی نمایند.

از آنجا که تقدیر الهی بر این تعلق گرفت، (که انسان از آتش سود برد و حیوان نبرد) به او دستهایی و انگشتانی مناسب برای افروختن آتش و استعمال آن عطا فرمود ولی اگر چه به حیوان داده نشده اما در عوض به حیوان در برابر سختی و سرما شکیبایی و صبر بیشتر داده شده است تا دشواریهایی که در وقت نبودن آتش به انسان می رسد در وقت نبودن آتش به حیوان نرسد.

اینک تو را از سود آتش در (بر افروختن) چیزی که به ظاهر کوچک ولی در واقع پر ارزش و بزرگ است، آگاه می کنم. این جرم صغیر همان چراغی است که مردم آن را در دست می گیرند و نیازهای شبانه خود را با آن رفع می کنند.

اگر این شیء نبود مردم گویی که عمر خود را در قبر تاریک می گذرانند. در این زمان چه کسی توان خواندن، نوشتن و حفظ کردن دارد؟ یا چه کسی در تاریکی شب چیزی می بافد؟ اگر در دل تاریک شب بر کسی دردی سخت عارض می گشت و به دارو و درمان نیازمند می شد (بدون روشنایی) چه می کرد؟

نیز در رسیدن و پختن خوردنیها و گرم کردن بدنها و خشک نمودن اشیا و تجزیه و تحلیل کردن مواد به کار می آید. بی تردید فواید آتش در شماره نمی آید و واضحتر از آن است که نیاز به ذکر داشته باشد.

نزول باران و صافی هوا و فایده ناهمگونی حالت هوا

ای مفضل! در اینکه به خاطر مصلحت عالم، آسمان گاه صاف و گاه بارانی است نیک اندیشه کن. اگر یکی از این دو در هوا ماندگار می شد بی شک زیانبار بود. نمی بینی وقتی که یکسره باران می آید، گیاهان و سبزیها می گندند؟ جسم حیوانات سست و بی حاصل می شود؟ هوا در سردی می افتد؟ بیماریها پیدا و پراکنده می شوند؟ و راهها و گذرگاهها نارسا و نابود می گردند؟

همچنین اگر هوا یکسره صاف و آفتابی باشد، زمین، خشک و تفتیده می گردد. گیاهان خشک می شوند و می سوزند. آب چشمه ساران و جویبارها فرو می رود و این پیامدها سخت به زیان مردم است. نیز اگر خشکی بر هوا چیره شود انواع دیگری از بیماریها پدید می آیند.

اما اگر در عالم، یکی پس از دیگری پدیدار گردد (و آسمان گاه بتابد و گاه ببارد)، هوا در اعتدال می افتد، هر کدام زیان دیگری را دفع می کنند و همه چیز نیکو و درست و استوار می گردد.

اگر کسی گوید: چرا چنان نکردند که در هیچ کدام زیان نباشد؟ گفته می شود: برای آنکه (در دنیا) انسان قدری در رنج و درد افتد و از گناه به دور گردد. چنانکه انسان بیمار برای باز یافتن سلامت و شفای کامل به داروهای تلخ و ناگوار نیازمند است. هنگامی نیز که طغیان می کند و می شورد به درد و سختی نیازمند است تا در ورطه پلیدی در نیفتد و در راه راست بیفتد.

اگر پادشاهی در میان مردمان سرزمین خود مقدار زیادی طلا و نقره پخش کند آیا نزد آنان بلند مرتبه و بنام نمی گردد؟ حال این کجا و باران فراگیر که غلات را می افزاید و ارزش آن از تمام طلا و نقره های زمین افزونتر است کجا!

نمی بینی که یک دانه باران چه قیمتی دارد و چه نعمت بزرگی است ولی مردم از آن در غفلت اند؟ چه بسا حاجتی بی قدر از یکی از ایشان دیر برآورده شود و او بدون توجه به نعمتی بزرگتر به خشم آید و ناسزا گوید، در حالی که خیر او در همین است. چه سود که او از شناخت نعمتهای بزرگ محروم شده است.

منافع نزول باران بر زمین و حکمتهای در آن

در حکمت نزول باران تأمل کن. تدبیر چنان دیده شد که باران از بلندی بر زمین بریزد تا نقاط بلند و برافراشته را نیز سیراب نماید. اگر از پایین می جوشید به برخی از زمینهای بلند نمی رسید، در نتیجه کشتزارهای زمین کاهش می یافت. نمی بینی که زمینهای آبی بیش از دیمی است؟

با نزول باران، زمین زنده می شود، دشتهای گسترده و دامنه کوهها کشتزار می گردد و غله فراوان به بار می نشیند. نیز بدین وسیله، دشواری انتقال آب از جایی به جای دیگر از دوش مردم برداشته می شود و دیگر بر سر آب، میان آنان درگیری و مشاجره و ستم رخ نمی نماید و چنین نمی شود که عزیز و نیرومند، آن را در تحت ید خود گیرد و ناتوان از آن محروم گردد.

همچنین وقتی که تقدیر بر آن قرار گرفت که باران از بالا بر زمین سرازیر شود، اندک اندک و دانه دانه فرو می ریزد تا در زمین نیز فرود و آن را سیراب سازد. اگر ناگهان یکباره بر زمین می ریخت در زمین نفوذ نمی کرد و کشتزارهای روینده و ایستاده را نابود می کرد. پس بتدریج و دانه دانه می ریزد تا دانه های داخل زمین را برویاند و زمین و کشتزار تشنه را زندگی بخشد.

نزول باران منافع دیگری نیز دارد.

باران، بدن‌ها را نرم می‌کند،
هوا را صاف و پاکیزه می‌گرداند و وبا را از میان می‌برد،
آفات درختان و گیاهان را که «یرقان» می‌نامند، نابود می‌کند و دیگر فواید (ی
که ذکر آنها به درازا می‌کشد).
اگر کسی بگوید: آیا در برخی از سالها از شدت و کثرت باران زیانهای فراوان به
هم نمی‌رسد؟ یا نزول تگرگ غلات را نابود نمی‌سازد؟ و بخار حاصل از آن، در
هوا باعث بیماریهای فراوان و آفات بسیار نمی‌گردد؟
(در پاسخ) گفته می‌شود: گاه در نزول باران زیاده روی می‌شود؛ زیرا به سود
انسان است و با این کار از فرو رفتن در گناه و استمرار و اصرار بر آن پرهیز می‌کند.
در این صورت مصلحت دینی و اخروی مهمتر و راجحتر از زیان احتمالی در مال
اوست.

فواید کوهها

ای مفضل! در این کوهها که از سنگ و خاک پدید آمده بنگر. غافلان پنداشته اند
که آنها زاید و بی‌مصرفند، حال آنکه سود فراوان دارند.
برف بالای کوهها می‌نشیند تا آنها که به آن محتاجند از آن بهره‌برند. از آنچه که
ذوب می‌شود چشمه‌ساران پر آب می‌جوشد چشمه‌ها، رودها و جویبارها پدید
می‌آیند. در نتیجه در کوهها انواع روپندگان و گیاهان دارویی که در دشت نمی‌روید
می‌روید.
نیز غارها و دره‌هایی در آنهاست که حیوانات وحشی و درندگان موذی را پناه
داده.

مردم از کوه در برابر دشمنانشان دژها و قلعه های سخت و محکم می سازند. از سنگهای آن برای به کارگیری در ساختمانها و ساخت سنگ آسیاب استفاده می کنند. همچنین در کوهها انواع معادن و جواهر نهفته است. در کوهها مصالح و منافع دیگری نیز وجود دارد که مدبر و حکیم آن بهتر می داند.

معادن و استفاده انسان از آنها

ای مفضل! در معادن که از آنها جواهری چون: گچ، آهک، زرنیخ، مردارسنگ، سنگ سرمه، جیوه، مس، سرب، نقره، طلا، زبرجد، یاقوت، زمرد و انواع سنگها استخراج می شود نظاره کن.

همچنین قیر، مومیا، گوگرد، نفت و دیگر چیزهایی که مردم با آنها رفع نیاز می کنند و از آنها استفاده می نمایند.

آیا بر هیچ عاقل و خردمندی پوشیده است که تمام این ذخایر برای آدمی در زمین ذخیره شده تا در وقت نیاز از آنها استخراج کند و استفاده نماید؟

آنگاه مردم نتوانستند مطابق حرص و طمع خود به بیش از آنکه باید، دست یابند و چاره اندیشی و تلاششان برای ساختن جواهرات ثمر نداد (و به دانش کیمیا دست نیافتند)؛ زیرا اگر با حرص، طمع و تلاش خود موفق گردند، بی تردید به طور گسترده ساخته و استخراج خواهند کرد و همه جا از آنها پر می شود. طلا و نقره آنقدر افزایش می یابد که ارزش آنها نزد مردم، سخت کاسته می شود و از چشم مردم می افتند. بدین ترتیب نقش اساسی و فایده آنها در خرید و فروش و دیگر معاملات

از میان می رفت.

خراج پادشاهان به عمل نمی آمد و کسی قادر به ذخیره آنها برای بازماندگان نبود.

با این همه، دانش ساخت برنج (مس زرد) و ساخت شیشه از رمل و نقره از سرب و طلا از نقره که آن زیانها را ندارند به او داده شده است.

بنگر چگونه در آنچه زیان ندارد اراده آنان عملی می شود اما در آنچه بسیار به زیان آنان است به مقصد نمی رسند.

کسی که معادن را بسیار عمیق نماید و سخت فرو برد به دره ای عظیم می رسد که آبی فراوان در آن جاری است و او به ژرفای آب نتواند رسید و از آن عبور نتواند کرد. در پشت آن، کوههایی از نقره نهفته است.

اینک در حکمت و تدبیر این امر بنگر. خدای جل و علا می خواهد که بندگانش قدری از قدرتش و گستردگی خزائنش را دریابند و بدانند که اگر خدای بخواهد، کوههایی از نقره بدیشان می دهد و لیکن صلاح و مصلحت آنان در این نیست؛ زیرا چنانکه اشاره شد - اگر چنین چیزی واقعیت یابد ارزش جواهر نابود می شود و سودمند نخواهند بود.

این حقیقت را اینگونه دریاب که گاه مردم شیء ظریف و ارزشمندی می سازند. این شیء ظریف، تنها هنگامی از این ارج و نفاست برخوردار است که اندک و کمیاب باشد، ولی آنگاه که به طور گسترده در دسترس مردم قرار گیرد نزد آنان از ارزش می افتد و قیمت آن کاسته می شود. خلاصه، ارزش و نفیس بودن هر چیزی در کمیابی و نبود آن است.

فواید رویندگان

ای مفضل! در این گیاه و اینکه این همه نیاز انسان را برمی آورد و سود می دهد بنگر. میوه ها برای تغذیه، کاه برای خوراک حیوانات، هیزم برای سوختن، چوب برای بسیاری از صنایع و حرفه ها، پوست برگ، ریشه، ساقه، شاخه و صمغ درختان برای منافع و کارهای مختلف پدید آمده است.

هیچ می دانی که اگر میوه ها را به صورت آماده و گردآمده بر روی زمین می یافتیم چه زیانها به ما می رسید؟ در این حالت اگر چه غذا وجود داشت، اما از فواید بسیار چوب، هیزم، کاه و دیگر چیزهای پر قیمت و مهمی که برخی را شمردیم محروم بودیم. وانگهی درختان و گیاهان، بسیار زیبا و خوش منظرند و در عالم هیچ منظره ای زیباتر، با طراوت تر و خوشتر از آنها نیست.

راز کثرت حبوبات

ای مفضل! در رشد فراوان کشتزارها و حبوبات اندیشه کن. یک دانه کمابیش صد دانه می دهد. می شد که یک دانه تنها یک دانه بدهد؛ ولی چرا این افزونی در آن نهاده شد؟ آیا جز برای آن است که غلات و حبوبات فزونی یابند، قوت و روزی کشاورزان تأمین گردد و بذر سال آینده نیز به دست آید؟ نمی بینی که اگر پادشاهی بخواهد سرزمینی را آباد کند، باید بذر کاشت و روزی حیات به مردم بدهد تا کشت را به عمل آورند؟

بنگر که چگونه این امر حکیمانه و مدبرانه پدید آمده و کشتزار اینگونه بذر و دانه فراوان می دهد تا هم روزیشان حاصل آید و هم بذر کشت پدید آید؟ درخت، گیاه و نخل نیز ثمر فراوان می دهند. از این رو از یک ریشه و تنه،

شاخ و برگ و ثمر فراوان می بینی. چرا چنین است؟ آیا جز برای آن است که مردم از آن ببرند و رفع نیاز کنند و با این بریدن‌ها هیچ نابود نگردد و اصل آن در زمین بماند؟ اگر هر اصله افزایش نمی یافت و تنها می ماند مردم نمی توانستند که از آن ببرند و رفع نیاز کنند و باز اصله ای را در زمین بکارند. نیز اگر آفتی بدان می رسید بی آنکه جای نشینی داشته باشد محو و نابود می گشت.

راز پوشش دانه های حبوبات

در شکل بوته حبوباتی؛ چون: عدس، ماش، باقلا و جز آنها اندیشه کن. دانه های آنها در کیسه ها و ظروفی نهاده شده تا نگاهداری شوند، رشد و استحکام یابند و از آفات در امان بمانند چنانکه جفت و بچه دان جنین نیز دقیقاً به همین خاطر است. گندم و همانند آن نیز به صورت خوشه، در پوستهایی سخت نهاده شده اند. نیز بر سر هر دانه چیزی چون نیزه قرار گرفته که پرندگان را از خوردن آنها باز می دارد تا به کارندگان و کشاورزان زیان نرسد.

اگر کسی بگوید: آیا پرندگان از گندم و حبوبات نمی خورند؟ گفته می شود: بله تقدیر چنین است. پرنده نیز از آنجا که آفریده ای از آفریدگان است از زمین خدای جل و علا نصیب و سهمی دارد، ولی این حبوبات نیز اینگونه محافظت می شوند تا پرندگان، یکسره ویرانش نکنند و زیان بسیار به بار نیاورند. اگر پرندگان دانه ها را عیان و ناپوشیده بنگرند هیچ منعی ندارد که به آن حمله کنند و بوته را نابود سازند وای بسا این عمل باعث عدم تعادل تغذیه پرندگان، سوء هاضمه و مرگ آنها گردد و کشتزار را هم به نابودی کشاند در نتیجه این موانع پیشگیرنده

برای آن است که دانه ها نگاهداری شوند و پرندگان به قدر روزی و نیاز از آنها بگیرند و بیشتر آن برای آدمی بماند؛ زیرا او از پرندگان مهمتر و نیازمندتر است و هم او زحمت و مشقت باروری آن را بر دوش کشیده است.

حکمت آفرینش درخت و گیاه

در آفرینش درختان و گیاهان نظاره کن. از آنجا که درخت نیز بسان حیوان همواره به غذا محتاج است، از طرفی مانند حیوان دهان و حرکت ندارد که غذا را بگیرد، ریشه های آن در دل زمین فرو رفته تا غذا را (گاه از اعماق زمین) بگیرد و به شاخ و برگ و میوه رساند. پس زمین مانند مادر پرورش دهنده آن است و ریشه ها چون دهان آن است که با آنها غذا را از زمین می گیرد چنانکه حیوانات، کودکان خود را شیر می دهند. نمی نگری که چگونه پایه ها و ستونهای خیمه از هر سو با طناب بسته شده تا بر پای ایستد، نقش زمین نگردد و یا کج نباشد. گیاه نیز چنین است، تمام آنها ریشه های خود را در دل زمین به هر جانی دوانیده اند تا آن را پایدار و استوار و ایستاده نگاه دارند. اگر ریشه نبود چگونه یک نخل تنومند و بلند و صنوبر و چنار بزرگ و تناور در توفانهای سهمگین بر پای می ایستادند؟

به حکمت آفرینشگر جل و علا بنگر که چگونه بر حکمت کار مردم پیشی گرفته و اینان در پایداری خیمه ها از آن بهره گرفتند، در حالی که این حکمت و چاره پیش از آنان در آفرینش درخت جاری شده است؛ زیرا آفرینش درخت پیش از به پا داشتن خیمه است. نمی بینی که پایه و ستون خیمه ها از چوب درختان است، پس صنعت مردم از کار آفرینش گرفته شده است.

آفرینش و وصف برگ درختان

اینک ای مفضل! در آفرینش برگ بنگر و تأمل کن. چنانکه می بینی سطح تمام برگ را چیزهایی چون رگ پوشانیده است، برخی بزرگترند که به صورت طولی و عرضی کشیده شده اند و برخی نازک و ظریف اند و گویی که در میان رگهای اصلی ماهرانه بافته شده اند.

اگر بشر با دست خود چنین کاری می کرد یکساله قادر به ساخت یکی از آنها نیز نبود. و در کار خود به ابزار، حرکت، کار و تلاش و سخن گفتن نیاز داشت، در حالی که تنها در چند روز از فصل بهار، دشت و دریا و کوه و صحرا سرشار آکنده از این برگها می شود. در این کار جز نفوذ اراده ردنپذیر الهی هیچ سخن، تلاش و حرکتی وجود ندارد.

با این حال خوب است که راز این رگهای ظریف، دقیق و نازک را بدانی. این رگها که یکسره برگ را پوشانید برای آن است که به آن، آب و املاح برساند چنانکه رگها در بدن پراکنده شدند تا غذا را به تمام اجزای بدن برسانند. اما در برگ، رگهای بزرگتر و اصلی (گذشته از هدف مذکور) کار دیگری نیز دارند. این رگهای بزرگتر برای آن است که با سختی و استحکام خود، برگ را نگاه دارند و برگ، سست، پژمرده و پاره پاره نگردد. از این رو گاه که انسانها می خواهند صفحه و برگگی از پارچه یا... بسازند در طول و عرض آن از چوبهای محکمی بهره می گیرند تا سست و لرزان نگردد. پس بدان، اگر چه آدمی هیچ گاه به کنه و حقیقت تدابیر و حکمتهای نهفته در طبیعت نمی رسد، اما کار و صنعت او بنوعی حکایتگر طبیعت است.

هسته و دانه درخت و گیاه

در «هسته» و «دانه» و راز آنها اندیشه کن. هسته در دل میوه قرار گرفته تا اگر مانعی برای کاشتن خود درخت پیش آید، این هسته جایش را پر کند. چنانکه گاه که به چیز نفیس و گرانبگری نیاز فراوان است، (قدری از آن) در جای دیگر نگاهداری می شود تا اگر آفتی در آنها افتاد و حادثه ای رخ نمود، از آن در جای دیگر داشته باشیم.

همچنین هسته سخت و محکم، میوه نرم و لطیف را نگاه می دارد. اگر چنین نبود، میوه می شکست، آلوده می گشت، و بزودی فاسد می شد. برخی از هسته ها را می شکنند و می خورند و از برخی دیگر روغن می گیرند و در جاهای گوناگون استفاده می کنند.

حال که از (برخی از) فواید هسته و دانه میوه آنها آگاه گشتی، ببیندیش که چرا از هسته، خرما و از دانه، انگور پدید آمد؟ می شد که به جای خرما و انگور لذیذ و خوشمزه، چیزهای ناخوردنی دیگر؛ سرو و چنار پدید آید. آیا این جز برای آن است که انسان را سود و لذت رسانند؟

حکمت‌های نهفته در مرگ درختان و تجدید حیات آنها

در انواع تدابیر و حکمت‌های نهفته در آفرینش درخت بنگر. می بینی که هر سال می میرد ولی حرارت غریزی آن در چوب آن می ماند و مواد میوه ها از آن زاده می شود و آنگاه در همه جا پراکنده می گردد و چنانکه غذاهای متنوع و لذیذ را به تو می دهند، میوه های گوناگون و گوارا و خوش طعم به تو تقدیم می کنند. شاخه ها همانند دست به سوی تو دراز می شوند و میوه های نیکو را در اختیار

می نهند، ریحانها چنان در برابر تو ایستاده اند که گویی خود را به تو هدیه می کنند. این حساب و کتاب دقیق و حکمت عظیم جز تقدیرگر حکیم از آن کیست و چرا اینگونه است؟ آیا جز برای آن است که آدمی را از لذت و سود این میوه ها بهره رسانند؟

شگفتا! که مردم به جای سپاس بر نعمت، انکار منعم می کنند!

شگفتی انار و نشانه های هدفمندی خلقت

از آفرینش حکمت آمیز و مدبرانه انار درس عبرت بگیر. (اگر با دقت در آن بنگری) در بخشهایی از آن، بلندیهایی از پیه می بینی که دانه ها چنان در آن در صف و چیده شده است که گویی با دست چیده اند. دانه ها را چندین قسم می بینی که هر قسم نیز از لایه های ظریف و نازک ماهرانه بافته شده و جملگی در میان پوست محکمی جای گرفته است.

اگر میان انار، یکسره دانه بود راه غذا به سوی دانه ها بسته بود، پس مطابق تدبیر و حکمت این بلندیاها از پیه در میان دانه ها قرار گرفته و ته دانه ها به آن متصل است تا از این طریق به دانه ها غذا برسد. مگر نمی بینی که دانه های انار در درون این پیه کاشته شده آنگاه با آن لایه ها پیچیده شده تا سست و لرزان نباشد و روی آنها هم با پوستی استوار و محکم پوشانیده شده تا دانه ها از آنها نگاه داشته شوند. اینها تنها اندکی از شگفتیهای انار است و اگر کسی در پی درک و یافتن معارف و دانستنیهای افزونتر باشد اسرار و حکمتها بیشتر است اما تا این حد برای درس عبرت و راهیابی بس است.

بوته های ضعیف و میوه های بزرگ

ای مفضل! در اینکه گیاه و بوته ای ضعیف و ناتوان به بار می نشیند و میوه های سنگینی؛ چون: کدو، خربزه، خیار و هندوانه می دهد بیندیش و در حکمت و تدبیر این کار فکر کن. آنگاه که تقدیر بر آن شد که این بوته ضعیف میوه های سنگین چون این میوه ها بار دهد، چنان مقرر گردید که بر روی زمین بگسترده. اگر مانند کشت و درخت می ایستاد قادر به حمل این میوه های سنگین نبود و پیش از آنکه میوه ها برسند و کامل شوند همه چیز در هم می شکست.

بنگر که چگونه شاخ و برگش بر روی زمین گسترده می شود و زمین به جای بوته، میوه های سنگین را بر دوش حمل می کند. تو به یک بوته کدو و یا خربزه بنگر که چگونه یکی است ولی پیرامونش را چند میوه فرا گرفته گویی گربه ای است بر روی زمین که بچه هایش روی زمین پهن شده اند و از آن شیر می خورند.

زمان رسیدن میوه ها با زمان احتیاج، هماهنگ است

بین که انواع درختان و میوه ها در زمانی قابل استفاده اند که به آنها نیاز است. مثلا برخی در لهیب حرارت تابستان می رسند تا انسان با میل و شوق ویژه ای از آنها بهره ببرد. اگر این میوه های تابستانی در زمستان می رسید گذشته از زیانی که در بدن به جای می گذارند باعث می گشت که مردم، آن خواست و شوق را در مصرف آنها نداشته باشند و در نتیجه با کراهت و بی میلی به جانب میوه ها بروند. نمی بینی گاه که خیاری در زمستان برسد (و یا آن را در این فصل عرضه کنند) جز افراد بی مبالا و بی توجه به زیانبار و سودمند، کسی از آن مصرف

نمی‌کند؟

حکمت‌های درخت نخل و فایده شاخه‌ها و چوب آن

ای مفضل! در نخل فکر کن. از آنجا که در میان نخلها شماری ماده و به تلقیح نیازمندند، برخی از نخلها نیز نر آفریده شدند تا بدون غرس، عمل لقاح انجام گیرد. نخل نر مانند حیوان نری است که با حیوان ماده لقاح می‌کند تا او حامله گردد و خود حملی نداشته باشد.

در چگونگی شاخه نخل اندیشه کن و بنگر که چگونه مانند چیزی که با دست بافته شده دارای تار و پود است تا سختی و استحکام گیرد و در زمان بر دوش گیری خوشه‌های سنگین نشکند و آسیب نبیند. و از بادهای تند و توفانی صدمه نگیرد و چنان محکم و سخت باشد که در کار ساختن ساختمان و سقفها و پلها و دیگر جاها استفاده شود؟

چوب آن نیز گویی که بافته شده و درهم فرو رفته و تار و پود دارد. این سختی و استحکام برای آن است که در کار ساختن ابزار محکم استفاده شود. دقت کن که اگر سختی و استحکام آن چوب سنگ بود نمی‌شد که در سقفها، در و پنجره‌ها، کرسیها، جعبه‌ها و دیگر اشیا به کار آید.

از ویژگیهای بزرگ و ممتاز چوب آن است که بر روی آب می‌ماند و فرو نمی‌رود. مردم همه به این خاصیت چوب آگاهند ولی از اهمیت و بزرگی حکمت کار بی‌خبرند. اگر این خاصیت در چوب نبود چگونه کشتیهای غول پیکر و دیگر مرکبهای آبی، می‌توانستند بارهای چون کوه را حمل کنند؟ و مردم چگونه از حمل دشوار بار از سرزمینی به جای دیگر راحت می‌شدند؟ اگر این امر نبود مردم در

سختی می افتادند و برخی چیزها در سرزمینی نایاب و یا کمیاب می شد.

ویژگیهای گیاهان دارویی

در گیاهان دارویی و اینکه هر کدام در تهیه دارویی خاص به کار می روند بیندیش: یکی مانند «شاه تره» در عروق، اعماق و مفاصل بدن فرو می رود و مواد زاید و سنگین را دفع می کند، یکی دیگر چون: «افتیمون» مواد سودایی را از بدن می کشد، دیگری چون «سکبینه» ورمها و همانند آنها را بر می دارد و...

چه کسی این مصالح را در این آفریده ها آفریده است؟ و چه کسی مردم را نسبت به آنها آگاه کرد جز آنکه آنها را پدید می آورد؟ و چنانکه برخی پنداشته اند، کجا می توان تصادفی و اتفاقی به این ویژگیها پی برد؟

در واقع با ذهن و اندیشه و ذکاوت و تجربه آموزی ای که به انسان عنایت شده او می تواند به آنها پی ببرد.

حیوانات چگونه از برخی ویژگیهای درمانی گیاهان آگاهند و برخی از درندگان، زخم خود را با گیاهی دارویی درمان می کنند و پرند ای با حقنه کردن، بیوست خود را درمان می نماید و دیگر موارد (ی که حیوانات از گیاهان دارویی استفاده می کنند)؟

چه بسا (در آغاز) در گیاهانی که در دشت و صحرا می روید تردید کنی و بگویی در این مناطق که انسانی زندگی نمی کند. این داروها زایدند و به کار نمی آیند در حالی که چنین نیست، شاخ و برگشان غذای حیوانات، دانه ها برای پرندگان، چوبهای خشک برای استفاده انسان است و آدمی از بسیاری از آنها در درمان و معالجه استفاده می کند.

همچنین از بعضی برای دباغی پوستها، از بعضی برای رنگ آمیزی اشیاء، و... استفاده می شود.

می دانی که گیاه «پیزر» از ریزترین و کوچکترین گیاهان به شمار می رود. در این گیاه و همانند آن، سود و مصلحت فراوان نهفته است. از این پیزر کاغذها ساخته می شود که پادشاهان و رعایا را به کار آید، حصیری به دست می آید که همه مردم به کار می برند، غلافها به دست می آید که برای نگاهداری ظروف آبگینه و غیر آن استفاده می شود و در میان ظرفهای شکستنی می نهند تا نشکند و...

از اینکه در صغیر و کبیر و ریز و درشت و با ارزش و بی ارزش آفرینش مصالح فراوان نهفته شده درس عبرت بگیر. پست ترین آنها عذره انسان و سرگین حیوان است که کثافت و نجاست در آن گرد آمده ولی برای کشتزارها و سبزیها از چنان ارزشی برخوردار است که چیزی جای آن را نمی گیرد، تا جایی که هیچ گیاهی از آنچنان رشد و نموی برخوردار نمی شود مگر با چیزی که از مردم دفع می شود و هیچ گاه به آن نزدیک نمی شوند.

بدان که منزلت و مکانت هر چیزی به حسب قیمت آن نیست. بلکه این دو، دو قیمت متفاوتند که در دو بازار به کار می آیند. چه بسا چیزی در بازار کاسب بی ارزش و کم فایده باشد ولی در میدان دانش، ارزشمند و بلکه نفیس باشد.

پس به خاطر کم قیمتی، چیزی را بی اعتبار شمار. اگر شیفتگان و طالبان دانش کیمیا به خواص عذره و مدفوع پی می بردند آن را با قیمتی گران و با بیشترین قیمتها می خریدند.

مفضل می گوید: در این وقت ظهر شد و مولایم عَلَيْهِ السَّلَامُ برای اقامه نماز برخاستند و فرمودند: به خواست خدای جل و علا بامدادان به نزد من آی. من نیز در حالی که از آنچه به من آموخته بود شادمان و فرحناک بودم و خدای را در برابر نعماتش سپاس می گفتم برخاستم و شبانگاه را با سرور و راحتی تمام آمیدم.

مجلس چهارم

مفضل می گوید: بامداد روز چهارم، به خدمت مولایم علیه السلام شتافتیم. به من اجازه ورود داده شد. به فرمان امام علیه السلام بر زمین نشستیم. آنگاه امام علیه السلام فرمود:

از ماست تحمید و تسبیح و تعظیم و تقدیس اسمی که از همه قدیمتر و نوری که از همه بزرگتر است، آن کسی که بلند مرتبه و بسیار آگاه، صاحب جلال و اکرام، آفریننده همه هستی، فانی کننده تمام عالمها و روزگاران، صاحب سر مستور و غیب محظور و نام مخزون و علم مکنون است. صلوات و برکات او بر رساننده وحی و رسالت باد، کسی که او را بشیر و نذیر و به اذنش دعوت کننده به سوی خدای و چراغ روشنایی بخش برگزید تا آن که هلاک می شود با دلیل و بینه باشد و آن که حیات می یابد با دلیل و بینه باشد. (سوره انفال، آیه ۴۲)

از جانب آفرینشگر جل و علا بر او و خاندانش صلوات پاکیزه و تحیات زاکیه و زاینده باد. همیشه روزگاران در گذشته و حال بر او و ایشان سلام و رحمت و برکات الهی باد؛ زیرا آنان شایسته و مستحق آن هستند.

ای مفضل! دلایل آفرینش، نمونه های حکمت و تدبیر و هدفمندی در آفرینش انسان، حیوان، گیاه، درخت و جز آنها را چنان برایت شرح دادم که اهل عبرت از آن عبرت گیرند.

اینک به شرح آفتهایی می پردازم که گاه نادانان آنها را بهانه می گیرند و آفرینش و آفرینشگر و هدف و تدبیر و حکمت در کار او را انکار می کنند. نیز به بیان عقیده گروه معطله و اصحاب مانی می پردازم که حکمت سختیها و مصیبتها و مرگ و فنا را انکار کردند. همچنین به رد کسانی می پردازم که به طبیعت اعتقاد دارند و همه آفرینش اشیا را بالعرض و اتفاقی می پندارند. خدای، اینان را بکشد از جانب حق به کدام سوی می گریزند؟! (سوره توبه، آیه ۳۰)

بلاها، عقیده نادانان و پاسخ به شبهه آنان

برخی از مردم نادان، بلاهایی را که گاه پدید می آیند؛ چون: وبا، یرقان، تگرگ، ملخ و... (که باعث زیان فراوان می شوند) بهانه می گیرند و به انکار آفرینشگر و حکمت و آفرینش می پردازند.

در پاسخ این گروه باید گفت: اگر آفرینشگر و حکیم و تدبیرگری در کار نیست، چرا بیش از این و سخت تر از این آفات پدید نمی آید؟

چرا آسمان بر زمین نمی افتد؟ و زمین فرو نمی رود و متلاشی نمی گردد؟

چرا هیچ گاه خورشید از طلوع کردن باز نمی ایستد و رودخانه ها و چشمه

ساران خشک نمی شوند تا قطره ای آب پدید نیاید؟

چرا باد (برای مدتهای زیاد) نمی ایستد تا همه چیز گندیده و فاسد شود؟

چرا آب آنقدر فوران نمی کند که سرزمین را غرق کند؟

چرا وبا و هجوم ملخها و ديگر بلاها براي هميشه ادامه ندارد تا همه چيز در عالم هستي نابود شود بلکه گاه پديد مي آيند و پس از چندي مي روند؟
نمي بيني که جهان هستي از آن بلاهاي بزرگ در امان است و تنها گاه به اين درد و بلاهاي آسان گرفتار مي شود؟ اين براي آن است که مردم ادب شوند و استقامت يابند. اين بلاها هميشه ادامه ندارد، بلکه آنگاه که مردم نااميد مي شوند برطرف مي گردند. وقوع آنها براي مردم درس عبرت و موعظه و رفتن و برداشتن آنها نيز رحمت و لطف الهي است.

ملحدان و اصحاب ماني حکمت سختيها و بلاهايي را که بر مردم وارد مي شود انکار مي کنند. آنان مي گویند: اگر جهان هستي آفرينشگر با رأفت و مهرباني داشت، چرا اين بلاها و مصيبتها در آن پديد مي آيد؟ آنان چنين مي خواهند که انسان در اين دنيا نبايد هيچ دشواري و بلايي بچشد. او بايد همواره خوش باشد.

در حالي که اگر انسان اينگونه باشد، استکبار، سرمستي و راحتی او را به فساد در دين و دنيا مي کشانند. چنانکه بسياري از رفاه طلبان و کساني که در امن و آسايش رشد مي کنند در اين فسادها سقوط مي کنند. اينان گاه حتي فراموش مي کنند که انسان هستند، پروردگار و سرپرستي دارند، زياني به آنان خواهد رسيد، ناخواسته اي بر ايشان واقع مي شود، بايد ضعيفان را ياري کنند، فقيران را کمک رسانند، بر مبتلايان و گرفتارآمدگان رحم کنند و براي ناتوانان و بيچارگان دل بسوزانند. اما هنگامي که انسان در سختيهاي گرفتار آمد و طعم تلخ آنها را چشيد، موعظه مي شود و چشم خود را در برابر آنچه بيش از اين نمي دانست و از آنها در غفلت بود مي گشايد و به بسياري از وظائف خود آگاه مي شود و به آنها مي پردازد.

آنانکه این بلاها و مصیبتها را بی فایده و خالی از حکمت می پندارند مانند کودکانی هستند که داروهای تلخ و شفابخش را نکوهش می کنند و از اینکه از غذاهای زیانبار منع می شوند به خشم می آیند، از ادب شدن و کار می گریزند و دوست دارند که همواره بیکار باشند تا به سرگرمیها و بازیها پردازند و هر غذا و شرابی میل کنند. آنان از پیامدها و آثار وخیم بیکاری و خوشگذرانی بی خبرند و نمی دانند که غذاهای خوشمزه و زیانبار برایشان چه زیانی و غذاهای بد مزه و مفید چه سودی دارد. خبر ندارند که ادب اگر چه ناگوار اما چه پیامد و میوه شیرینی و داروی شفابخش اگر چه تلخ اما چه سود و منفعتی دارد.

ممکن است بگویند: چرا آدمی از لغزش و گناه معصوم آفریده نشد؟ اگر معصوم بود دیگر نیازی نداشت که با این مکاره و امور ناگوار بیدار شود.

در پاسخ گفته می شود: اگر چنین بودند هیچ گاه در کارهای نیکویشان مستحق پاداش و ثواب نبودند. (زیرا کارهایشان اختیاری نبوده است).

اگر بگویند: وقتی که سرانجامش نیکو شود و به نهایت درجه نعیم و خوشیها برسد، دیگر چه زیانی دارد که بر کارهای خیرش ستایش نشود و مستحق ثواب نگردد؟

در پاسخ گفته می شود: شما به یک انسانی که جسم و عقل او سالم است پیشنهاد کنید که به پیشگاه صاحب نعمتی برود و بی آنکه اندک سعی و تلاشی کند همه نیازهایش را آماده و حاضر نماید، آیا به این راضی می شود؟ بی شک او اندکی را که با تلاش و حرکت به کف می آورد بیشتر دوست دارد و خوشحالتتر است تا اینکه نامستحقانه و بدون تلاش و کوشش به فواید فراوان برسد. نعمتهای آخرت نیز اینگونه است و حکمت و تقدیر در آن است که آنها را با سعی و تلاش به

دست آورند و مستحق و شایسته آنها باشند. در این صورت نعمت آدمی مضاعف است. اگر در برابر سعی و کوشش و مجاهده او در این دنیا به او پاداش دهند و در این دنیا نیز (با داشتن اختیار و انتخاب عمل صالح) راه کسب استحقاق و تلاش برایش بازگردد بیشتر خوشحال و متلذذ می شود.

اگر بگویند: آیا گاه نمی بینید که انسانی بدون آنکه تلاش کند و مستحق باشد نعمتی به او می رسد و او شادمان می گردد و آرامش می یابد؟، پس چرا در امر پاداش آخرت این امر باعث راحتی و خوشحالی انسان نباشد؟

در پاسخ گفته می شود: این دری است که اگر به روی مردم گشوده شود، گویی چون سگ هار می شوند و به بدترین فسادها و ارتکاب محرمات دست می زنند. کسی که خویش را از انجام یک عمل فاحشه باز می دارد یا در کار نیکی سختی و ناگواری را بر خود هموار می کند می داند که سرانجام پاداش می بیند و به بهشت می رود. اگر مردم از حساب و عقاب روز قیامت هراس نداشتند چه کسی جان و ناموس و مالش در امان بود؟ زیان این کار پیش از آخرت در همین دنیا گریبان مردم را می گرفت. نیز در این صورت عدالت و حکمت هیچ معنی و فایده ای نداشتند و در این وقت حکمت و تدبیر در کار آفرینش به زیر سؤال می رفت و به آن طعنه می زدند و همه چیز در غیر جای خود قرار می گرفت.

چرا بلاها هم برای فاجر است و هم برای صالح؟

گاه مردم گرفتار بلایی می شوند که نیکوکار و بدکار را فرا می گیرد، گاه نیز انسانهای نیکوکار دچار می شوند و بدکاران می رهند. اینان می گویند: این امر با تدبیر و حکمت نمی سازد پس چه دلیلی دارد؟

در پاسخ آنان باید گفت: اگر چه این بلاها گاه صالح و طالح را در بر می گیرد اما خداوند جل و علا سود هر دو را در آنها نهاده است؛ زیرا صالحان هنگامی که گرفتار می شوند به یاد نیکبها و نعمات گذشته خداوند و پروردگار خویش می افتند و پیشانی بر خاک می نهند و او را سپاس می گزارند و شکیبایی پیشه خود می سازند. بدکاران و فاسدان نیز وقتی که گرفتار این بلاها می شوند، قدری شکسته می شوند و از معصیت و فساد می پرهیزند.

نیز نعمت و سلامتی هم به سود هر دو گروه است: صالحان از نیکویی و صالح بودن خود شادند و مسرور و با این نعمتها بر رغبت و شوقشان به سوی عمل صالح افزوده می شود و فاجران و فاسدان نیز به رأفت و مهر خداوندگارشان پی می برند و در می یابند که خداوند جل و علا بی آنکه آنان سزاوار و مستحق باشند به آنان نعمت و سلامتی عطا فرموده است آنگاه این رأفت و گذشت الهی باعث می گردد که این افراد هم نسبت به مردم رأفت ورزند و از آنان در گذرند.

ممکن است کسی بگوید: این که گفتید هنگامی است که بلاها در مال مردم بیفتد اما چه می گوئید هنگامی که بلا در «جان» آنان بیفتد؛ مانند: آتش سوزی، غرق شدن، سیل و زلزله که باعث می گردد که جانشان را از دست بدهند؟

در پاسخ گفته می شود: خداوند جل و علا در این هم خیر و صلاح هر دو گروه را نهاده است؛ زیرا صالحان از این سرای پیچیده در بلاها و سختیها راحت می شوند (و به منزل نعمت و راحتی می رسند) فاجران و فاسدان نیز اگر بر این بلاها بمیرند از سویی باعث کاهش عذاب آخرت آنان است و از سوی دیگر باعث می گردد که به فساد و فسق ادامه ندهند.

کوتاه سخن اینکه آفرینشگر والامرته، با حکمت و قدرت خود همه این امور را به سود و مصلحت همه می گرداند. چنانکه اگر توفان، درختی یا نخلی را از ریشه درآورد سازنده ماهر، آن را بر می دارد و در جایی فراوان به کار می گیرد. تدبیرگر و حکیم عالم نیز چنین است. اگر بلاهای جانی و مالی فرود آید همه را به سود و مصلحت همه مردم می گرداند.

اگر بگوید: اصلاً چرا واقع می شوند؟

در پاسخ گفته می شود: برای آنکه فاجران و فاسدان از سلامتی و راحتی در گناه و فسق و فجور بیشتر و گناهان افزونتر گرفتار نیایند و نیکوکاران نیز از تلاش و مجاهده (که لازمه آن تحمل دشواریها و ناگواریهاست) باز نمانند. غالباً این دو حالت زمانی رخ می نماید که مردم در راحتی و وفور نعمت باشند و این بلاها آنان را از سقوط باز می دارد و به آنچه سود و مصلحت آنان در آن است آگاه می سازد. اگر از این بلاها در امان و راحت باشند، در طغیان و معصیت فرو می روند، چنانکه مردم در آغاز چنین بودند و چنان در معصیت و فساد غرق شدند که به بلا و توفان گرفتار گشتند تا زمین از لوث آنان پاکیزه شود.

مرگ و نیستی و انتقاد جاهلان و پاسخ به آنان

از جمله چیزهایی که منکران برای انکار حکمت و تقدیر ذکر می کنند، مرگ و نیستی است. آنان معتقدند که باید انسان در این دنیا نمیرد و همیشه زنده بماند و همه این آفتها و بلاها به آنان نرسد.

اگر به عمق و نتیجه این کار توجه شود فساد آن پیداست.

اگر هر که وارد زمین می شد و می ماند و احدی نمی مرد، آیا زمین تنگ

نمی شد؟ و مسکنها و کشتزارها و ابزار زندگی برایشان اندک نبود؟ اینان با اینکه یکی یکی می میرند، بر سر زمین و مسکن و کشتزار رقابت می کنند و میانشان جنگها رخ می دهد و خونها می ریزد، چه رسد به آنکه به دنیا آیند و نمیرند. در این صورت حرص و طمع و قساوت قلب بر اینان حاکم می گشت. اگر مطمئن می شدند که نمی میرند، هیچ کس به آنچه داشت قانع و راضی نمی شد، به کسی که از آنان چیزی می طلبید چیزی نمی دادند و دشواریها و بلاها را فراموش نمی کردند. همچنین از زندگی و تمام امور دنیا ملول و خسته و دلگرفته می گشتند چنانکه گاه کسی که عمری طولانی می یابد از زندگی خسته می شود و چه بسا طلب مرگ و رهایی از دنیا نماید.

اگر بگویند: سزاوار بود که سختیها و ناگواریها از ایشان برداشته می شد تا تمنای مرگ نکنند و به آن اشتیاق نورزند.

ما نیز در پاسخ به این شبهه، اشاره کردیم که این امر باعث می شود که به فساد و استکبار روی آورند و دین و دنیای خویش را فاسد گردانند.

اگر بگویند: خوب بود که توالد و تناسل نمی کردند تا شماره آنان نیفزاید و جایگاه و زندگی بر آنان تنگ نشود.

در پاسخ باید گفت: اگر تنها انسانهای یک دوره پای در این دنیا می نهادند و آنگاه به تولید نسل نمی پرداختند، غالب انسانها از نعمت بزرگ آفرینش و هم از ورود به عالم و برخورداری از نعمتهای دنیا و آخرت محروم می گشتند.

اگر بگویند: باید در همان دوره اول تمام انسانهایی که آفریده شده اند و در آینده و تا پایان جهان هستی آفریده می شوند همزمان با هم آفریده می شدند.

در پاسخ می گوئیم: باز همان مشکلی که ذکر کردیم که جایگاه و روزی

آنان یکجا تأمین نمی شود، اینجا هم پیش می آید. وانگهی اگر تولید مثل و توالد در میانشان نباشد، انس و الفت‌های فامیلی و خویشاوندی، یاری کردن در وقت سختیها اینها همه دلیل آن است که جز آنچه با تدبیر و حکمت پدید آمده تمام خیالپردازیها و اقوال و آراء دیگر ناصواب و بی ثمر است.

اشکالی دیگر بر تدبیر آفرینش و پاسخ آن

شاید کسی به گونه ای دیگر بر تدبیر و حکمت عالم اشکال کند که: این چه تدبیر است و حال آنکه مردمی عزیزند، گروهی که زورمندند، بر ناتوانان ستم می کنند و مالشان را بغصب می گیرند، ناتوان مورد ستم واقع می شود و بیچارگان پایمال اقویا می گردند، صالح و مؤمن، فقیر و گرفتار و فرد فاسق و فاجر در نعمت و رفاه است و کسی که مرتکب گناهای بزرگ شده بزودی معاقب نمی گردد. اگر در عالم، تدبیر و حساب و کتاب دقیقی حکومت می کرد بایست همه چیز مناسب و حساب شده بود، به صالح، نعمت و روزی می رسید و کافر و فاسق از آن محروم می گشتند و زورمند هیچ گاه اجازه ستمگری بر ناتوان نمی یافت. همچنین اگر تدبیری بود باید شخص گناهکار بسرعت معاقب و گرفتار عذاب می گشت.

در پاسخ به این مستشکل باید بگوییم:

اگر چنین بود، جایگاه رفیع «احسان» و نیکوکاری که وجه امتیاز انسان از دیگر آفریدگان است از بین می رفت. کسی به خاطر ثواب و پاداش و اعتماد و اطمینان به وعده الهی کار نیک و عمل صالح انجام نمی داد. همچنین در این صورت، مردم به حیوانات شبیه بودند که خود اختیاری نداشتند، در نتیجه باید

ساعت به ساعت با عصا تهدید شوند و با علف تطمیع گردند تا کار کنند. نیز هیچ کس به خاطر یقین به ثواب و هراس از عقاب کار نمی کرد. در این صورت از مرز انسان خارج می شدند و در حد حیوانات در می آمدند. از امور غیبی آگاهی نداشتند و تنها به خاطر نعمتهای حاضر دنیایی کار می کردند.

همچنین اگر چنین بود شخص نیکوکار، تنها به خاطر روزی و امور دنیایی عمل نیکو می کرد، و اگر کسی ستم نمی کرد تنها به خاطر عدم نزول عذاب آبی در دنیا بود. خلاصه اینکه تمام اعمال مردم از امور دنیایی سرچشمه می گرفت و هیچ یقین و ایمان به خدا و آنچه در نزد اوست در کارشان نبود. نیز استحقاق ثواب و پاداش اخروی و جاودانگی آنها را نداشت. وانگهی همیشه چنانکه این شخص اشکال کننده پنداشته است نیست و همیشه تمکن، غنا، فقر، عافیت و بلا خلاف قاعده و قیاس جاری نمی گردند و بسیاری از مواقع بر وفق قیاس است؛ از این رو به خاطر تدبیر و حکمت الهی و نیز به خاطر آنکه مردم خیال نکنند که رزق و روزی برای کافران است و نیکوکاران از زرق محرومند و با این پندار و به خاطر روزی زیاد فسق و فجور را برگزینند، به این خاطر بسیاری از صالحان را توانگر می بینی.

همچنین (بخلاف پندار این شخص) بسیاری از فاسقان آنگاه که طغیانشان بالا می گیرد و زیانشان بر مردم و خودشان بسیار افزوده می شود، در همین دنیا معاقب و عذاب می گردند. چنانکه «فرعون» غرق گشت، «بخت نصر» هلاک شد و «بلیس» به قتل رسید.

اگر می بینی که برخی از اشرار و فاسدان، مهلت یافته اند و یا ثواب برخی از صالحان در سرای دیگر عطا می شود به خاطر مصالحی است که بندگان بر آنها آگاه

نیستند و هیچ تنافی و تضادی با تدبیر و حکمت ندارد. حتی پادشاهان زمین نیز گاه این شیوه را به کار می بردند و بر تدبیرشان عیبی نیست و بلکه اگر چیزی را تأخیر می اندازند و یا چیزی را مقدم می گردانند دلیل تدبیر و نیک اندیشی آنان است. قیاس و قاعده آنان نشان آن است که اشیا آفرینشگر حکیمی دارند و هیچ چیز مانع اجرای تدبیر در میان آنها نیست؛ زیرا خالق و آفریننده تنها در سه صورت خلق و آفرینش خود را مهمل می گرداند و به حال خود می گذارد: یا ناتوان و عاجز است، یا ناآگاه و بی خبر است و یا شرارت دارد و بدی در سرشت اوست. تمام این موارد در کار آفرینش او جل و علا محال و ناشدنی است؛ زیرا اگر عاجز بود قادر نبود که این آفریده های شگفت و عظیم را بیافریند و اگر جاهل بود، این همه حکمت و تدبیر شگفت در آنها نمی نهاد و اگر بد خواه و شرور بود اقدام به آفرینش و انشای آفریدگان نمی کرد.

حال که چنین است، پس باید، خالق این هستی لامحاله مدبر و حکیم نیز باشد اگر چه کنه و حقیقت این تدبیر (در بسیاری از مواقع) درک نشود؛ زیرا بسیاری از تدابیر و حکمت های پادشاهان نیز در نزد عامه مردم ناشناخته است و اینان از اسباب آنها بی خبرند و اگر بر آنها واقف شوند به صواب و تدبیر کار او پی می برند.

اگر دارویی بر تو پوشیده باشد و در آن تردید کنی، به دو یا سه بار تجربه حکم به سردی یا گرمی آن می کنی، و شک تو برطرف می شود، پس چرا این منکران و نادانان با این همه دلیل که در شماره نیاید معتقد به جریان تدبیر و حکمت در هستی نمی گردند؟ اگر نیمی از عالم صوابش پوشیده باشد و حکمت نهفته در آن معلوم نگردد از عقل و درایت و صواب بدور است که جهان را یکسره

درهم و خود به خود و تصادفی بدانیم؛ زیرا نیم دیگر آن را می بینیم که چه استواری، حکمت و صوابی در آن است و این مسائل خیال را از شتابزدگی در حکم کردنی این چنین باز می دارد. چه رسد به آنکه اگر تمام اشیا و حوادث هستی را تفتیش و تحقیق و واریسی کنیم به حکمت و تقدیری شگفت می رسیم و این حکمتها چنان است که به ذهن احدی، چیز درستی خطور نمی کند مگر آنکه بهتر از آن را و حکیمانه تر از آن را در عالم هستی می یابد.

نام یونانی این جهان هستی

ای مفضل! بدان که نام این جهان در نزد یونانیان قوسموس است. این کلمه به معنی آراستگی است. کسانی که دعوی فلسفه و حکمت دارند نامش را اینگونه نهاده اند. آیا این نامگذاری جز برای آن است که در آن، حساب و کتاب دقیق و نظم و حکمت را دیدند و راضی به اینها نشدند و در نهایت جهان هستی را آراستگی و زینت نام نهادند تا بگویند که با تمام استواری و حکمتی که در آن نهفته در نهایت حسن و بهاء و زیبایی نیز هست.

مانی کور است و دلایل حکمت را نمی نگرد

ای مفضل! در شگفت آی از قومی که در طب عیبی نمی بینند و طبیب را بر خطا می دانند این گروه با اینکه هیچ چیز از عالم را بی خود و بی حکمت نمی نگرند ولی جهان را تصادفی و از سر خود می پندارند. نیز شگفتا! کسانی دعوی حکمت می کنند ولی حکمت را در آفرینش نمی بینند و زبان را به نکوهش آفرینشگر جل و علا گشوده اند. بلکه شگفتا از کار آن تیره بخت (مانی) که دعوی دانستن اسرار

دارد اما از دیدن دلایل حکمت در آفرینش کور است. کار آفرینش جهان را توأم با خطا و لغزش و ناصوابی می‌پندارد و آفرینشگر بلند مرتبه، حکیم و کریم را به جهل نسبت می‌دهد!

انتقاد «معطله» که چرا چیزی که در عقل نیاید حس نشود

در شگفت‌آی از گروه معطله که خواستند چیزی را حس کنند که عقل نیز به درک آن موفق نمی‌شود. هنگامی که نتوانستند آن را درک کنند، به جحد و انکار و تکذیب پرداختند و گفتند: چرا با عقل هم ادراک نمی‌شود؟ پاسخ داده شد: زیرا او از عقل و اندیشه برتر است، چنانکه چشم چیزی را که برتر از آن است درک نمی‌تواند کرد. اگر سنگی را در هوا ببینی می‌دانی که کسی آن را در هوا انداخته است. این اعتقاد از چشم نیست بلکه عقل حکم به آن می‌کند؛ زیرا عقل آن را تشخیص داده است و عقل حکم می‌کند که یک سنگ خود به خود به هوا پرتاب نمی‌شود. نمی‌بینی که دیدگان از مرز و حد خود نمی‌گذرند؟ پس عقل نیز در شناخت آفرینش ناتوان است و از حد خود نمی‌گذرد اما انسان او را با عقلی اقرار می‌کند و در می‌یابد که می‌داند چیزی هست ولی دیدنی نیست و هیچ حسی آن را درک نمی‌کند.

عقل، خدای را با شناخت اقراری در می‌یابد، نه احاطه‌ای

بر این اساس می‌گوییم: عقل آفرینشگر را چنان می‌شناسد که او را وادار به اقرار می‌کند و نه چنانکه به او احاطه پیدا کند.

اگر بگویند: چگونه بنده ضعیف را مکلف ساخته که به عقل لطیف او را

بشناسد و حال آنکه عقل او قاصر از احاطه به اوست؟

در پاسخ گفته می شود: بندگان تا حد توان و طاقت مکلفند. یعنی باید تا حدی تلاش کنند که به او یقین پیدا کنند و امر و نهی او را بشنوند و فرمان ببرند. اینان مکلف به شناخت احاطه ای نیستند. چنانکه پادشاه بر زیر دستانش واجب نمی کند که بدانند آیا او کوتاه است یا بلند، سفید است یا گندمگون بلکه او اقرار و اعتراف به فرمانهای خود را از مردم می طلبد. نمی بینی وقتی که فردی به آستان پادشاهی رسد، و بگوید: «خود را بر من بنمایان تا تو را خوب بشناسم و اگر نه سخنان را نمی شنوم»، سزاوار عذاب و عقاب آن پادشاه می گردد. نیز کسی که تنها هنگامی به خداوند آفرینشگر اقرار می کند که بتواند بر او احاطه یابد، خود را در معرض سخط و خشم الهی افکنده است.

اگر بگویند: آیا او را در وصف نمی آوریم و نمی گوئیم: او عزیز، حکیم، جواد و کریم است؟

پاسخ می دهیم: تمام این صفات، برای اقرار است نه احاطه. می دانیم که او حکیم است اما کنه آن را نمی یابیم، «قدیر» و «جواد» و دیگر صفات نیز همین گونه است. چنانکه گاه آسمان را می بینیم ولی به جوهر و کنه آن پی نمی بریم، دریا را می نگریم ولی به پایان آن آگاه نیستیم، بلکه او بی پایان است و برتر از تمام این امثال است و همه امثال کوتاهتر از توان بیان اوست. اما عقل راهنمایی برای شناخت اوست.

اگر بگویند: چرا عقاید درباره او ناهمگون است؟

پاسخ داده می شود: زیرا اوهام از درک مقدار عظمت و سترگی او عاجز است. گاه مردم با اوهام ناتوان و ضعیف خود می خواهند او را بشناسند و به او

احاطه پیدا کنند. اینان که از ادراک اموری چند که در خفا از او پست ترند، ناتوانند چگونه او را می شناسند و به او احاطه می یابند؟

آفرینش خورشید و اختلاف فلاسفه در شکل و مقدار آن

از جمله این امور خورشید است که بر عالم می تابد و به کنه آن پی برده نمی شود؛ از این رو هر کس چیزی گفته است و فلاسفه سخن یکسانی در وصف آن ذکر نکرده اند. پاره ای می گویند: آفتاب فلکی است که درون آن آکنده از آتش است. دهان دارد و اینگونه شعله می پراکند.

شماری گفته اند: نوعی ابر است.

عده ای گفته اند: شیشه شیشه و آینه است که آتش را می گیرد و منعکس می کند.

چندی گفته اند: جسم لطیفی است که از آب دریا منعقد می شود.

برخی دیگر گفته اند: اجزای بسیاری از آتش است که به گردهم آمده است. بعضی

دیگر گفته اند: جوهر پنجمی است که با جواهر اربعه فرق دارد ولی در شکل آن هم‌آی نیستند.

عده ای دیگر گفته اند: صفحه عریضی است.

پاره ای دیگر گفته اند: یک شیء کروی شکل است ولی در مقدارش اختلاف

کرده اند.

برخی می گویند: دقیقاً به اندازه و شبیه زمین است.

عده ای می گویند: از زمین کوچکتر است.

شماری می گویند: خورشید از آن هم بزرگتر است.

اهل هندسه می گویند؛ خورشید صد و هفتاد مرتبه بزرگتر از زمین است. این همه اختلاف نظر درباره خورشید نشان آن است که اینان هنوز به کنه و حقیقت آن دست نیافته اند.

حال که خورشید با آنکه چشم، آن را می بیند، عقلا از دریافتن حقیقت آن عاجز است، چگونه است موجودی که لطیفتر از آن است که در حس و وهم آید؟ اگر بگویند: چرا پوشیده شده است؟

پاسخ داده می شود: مقصود ما این نیست که با کمک چیزی خود را پوشانیده و مانند مردم است که خود را در پشت در و دیوار مخفی می کنند، بلکه مقصود ما آن است که: او آنقدر لطیف است که اوهام آفرینش به آن نمی رسد، چنانکه نفس که یکی از آفریدگان اوست چنین است و نمی توان آن را مشاهده کرد.

اگر بگویند: او - که بسیار برتر از این گفته هاست - چرا لطیف است؟ این سخنی نادرست است؛ زیرا کسی که آفرینشگر همه چیز است باید با همه آنها متفاوت و متباین باشد و از همه آنها برتر باشد. براستی که او منزّه و والاتر از پندار خیالپردازان است.

شناخت او به چهار صورت است

اگر بگویند: چگونه می شود که با همه چیز مباین و از همه چیز برتر باشد؟ در

پاسخ گفته می شود: شناخت حق چهار صورت دارد:

۱ - بررسی شود که آیا موجود است و یا نیست.

۲ - ذات و جوهر او شناخته شود.

۳ - کیفیت و صفت او شناخته شود.

۴ - دانسته شود که چرا و به چه علت اینگونه است؟

در میان این شناختها، انسان تنها می تواند بداند که او هست و وجود دارد. اگر بپرسیم: او چگونه و چیست؟ جوابی نمی یابیم؛ زیرا شناخت کنه او ممتنع است. و کمال معرفت با اوست.

اگر از دلیل و سبب او بپرسیم در واقع او را از صفت آفرینشگری انداخته ایم؛ زیرا او - جل و علا - علت و سبب هر چیزی است و هیچ چیز علت او نمی تواند باشد. وانگهی دانش و شناخت انسان به اینکه او موجود است هیچ تلازمی با شناخت ماهیت و کیفیت او ندارد. چنانکه اگر انسان نفسش را شناخت لازم نیست که حتماً ماهیت و کیفیت آن را نیز بشناسد، امور روحانی و لطیف نیز همین گونه است. اگر گفته شود: از قصور علم به او، او را چنان وصف می کنید که گویی اصلاً معلوم نیست.

پاسخ داده می شود: او از آن جهت که عقل بخواهد به کنه او برسد و بر او احاطه یابد چنین است ولی از جانب دیگر اگر با دلایل درست و کافی استدلال شود از هر نزدیکی نزدیکتر می شود. او از سویی گویی که واضح و پیداست و بر کسی پوشیده نیست و از سوی دیگر گویی چنان غامض و پیچیده و مخفی است که کسی آن را در نمی یابد. عقل نیز چنین است: با شواهد و دلایل روشن ظاهر است ولی خود به خود از دیده ها پوشیده است.

اصحاب طبایع و مناقشه سخن آنان

اهل طبیعت می گویند: طبیعت کار بی فایده ای نمی کند و همه چیز در آن تام و کامل است. آنان حکمت را دلیل این عقیده می دانند. اگر به آنان گفته شود: چه کسی این حکمت را به طبیعت داده که هیچ چیز از حدش خارج نگردد. چیزی که عقلها نیز با این همه تجربه باز از آن عاجزند؟

اگر بگویند: خود طبیعت حکمت و قدرت این اعمال را دارد، در واقع اقرار کرده اند به آنچه انکار کرده اند؛ زیرا اینها همه صفات آفرینشگر است. (در این صورت اختلاف در نام این قادر و حکیم است). اما اگر این صفات را از طبیعت ندانند می رساند که فعل ازان خالقی حکیم است.

گروهی از گذشتگان، هدفمندی و تدبیر و حکمت را در اشیا انکار کردند و پنداشتند که همه چیز اتفاقی و تصادفی پدید آمده است. اینان بر این عقیده ناصواب خود به اموری چند استناد کردند که در ظاهر، خلاف قاعده است؛ مانند: تولد انسانی ناقص و یا کسی که انگشتی زاید دارد یا ناقص الخلقه و درهم آمیخته است. این گروه با این دلایل می گویند که جهان و اشیا تصادفی و اتفاقی پدید آمده اند.

«ارسطاطالیس» به آنان چنین پاسخ داده است:

اینکه گاه بالعرض و اتفاق چیزی به خاطر دلیلهای چندی پدید می آید و از راه طبیعی خود خارج می شود به منزله بیرون رفتن امور از حالت طبیعی نیست و این اتفاقات نادر همیشه و به طور دائم جاری نیستند، (تا دلیل نبود حکمت گردند و آفرینش را به خاطر این امور اتفاقی، مهمل بشماریم).

ای مفضل! تو غالباً حیوانات را به یک صورت ثابت می بینی، مثلاً انسان

هنگامی که به دنیا می آید، دو دست، دو پا و پنج انگشت دارد و انسانها غالباً اینگونه اند. اما اگر کسی به خلاف این صورت پدید می آید به خاطر علتی است که در رحم پدید می آید یا به علت ماده ای است که جنین از آن پدید می آید. چنانکه گاه انسان در کاری که می کند تدبیر و حکمت به کار می بندد اما گاه ابزاری ناقص است و مانعی پیش می آورد. این امور و نقصها به همین خاطر که ذکر شد گاه در اولاد حیوان نیز پدید می آید، چنانکه احياناً بچه عضوی زاید دارد، یا ناقص است و یا مشوه و درهم ریخته به دنیا می آید. اما اکثر مردم سالم و طبیعی به دنیا می آیند چنانکه اگر در کار صناعی به خاطر خاصی مسأله ای رخ دهد تمام کارهایش بی حکمت نیست، همچنین اگر در طبیعت مواردی چند رخ نمود که ظاهراً با تدبیر و حکمت نمی سازد نمی توان سیر طبیعت را ناهماهنگ، ناصواب و بی تدبیر و حکمت پنداشت و یا همه چیز آن را تصادفی و اتفاقی دانست (بلکه اتفاقی آن است که گاه پیش می آید نه اینکه غالب را اتفاقی پنداریم و نادر را کلی شماریم).

پس درست نیست که کسی به خاطر آنکه گاه به دلیل رخ نمودن امری در کار طبیعت کار خلاف قاعده ای سر می زند، آن را خلاف طبیعت و بی تدبیرانه بداند.

اگر بگویند: چرا چنین وقایعی پدید می آید؟

پاسخ داده می شود: تا خیال نشود که همه چیز ضرورتاً از طبیعت سر می زند و جز طبیعت چیزی در کار نیست. بلکه کار آفرینش با تقدیر و حکمت آفرینشگر حکیم است؛ زیرا طبیعت را چنان آفرید که در بیشتر اوقات بر یک مسیر باشد و گاه به خاطر وجود دلایل و علل خاصی از مسیر معروف و همیشگی بیرون

رود تا بدین وسیله ثابت گردد که کار طبیعت (از خود آن نیست بلکه) کسی دیگر آن را تدبیر می کند و برای رسیدن به غایت، به ابداء و قدرت و اتمام آفرینشگر - تبارک و تعالی - نیازمند است. برآستی که او احسن الخالقین است.

ای مفضل! آنچه را که به تو دادم بگیر و حفظ کن و خدایت را در برابر نعماتش شکر و سپاس گوی و از اولیای بزرگ او پیروی نما. اندکی از دلایل فراوان آفرینش را و شواهد تدبیر و حکمت عالم را بیان و شرح کردم. در آنچه گفتم تدبر کن و نیک بیندیش و از آنها درس عبرت بگیر.

عرض کردم: آقای من! به کمک و یاری شما چنین می کنم، ان شاء الله. این سخن را گفتم و از حال رفتم و مدهوش گشتم. هنگامی که به هوش آمدم فرمود: خود را چگونه می بینی ای مفضل؟

گفتم: به یاری مولایم عَلَيْهِ السَّلَامُ و تأیید او از آنچه نوشتم بی نیاز شدم و این معارف گویی که در برابر من است و از روی آنها می خوانم. مولایم را شکر و سپاس که او سزاوار و شایسته و مستحق حمد و شکر است.

آنگاه امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای مفضل! دل خود را فارغ گردان و ذهن و اندیشه و آرامش را نگاه دار که در آینده از دانش ملکوت آسمانها و زمین و آفرینش شگفت در آنها و میان آنها و درباره انواع فرشتگان و صفوف، مقامات و مراتب آنان تا سدرة المنتهی و آفرینش جن و انس تا زمین هفتم و آنچه در تحت آن است برای تو شرح خواهم کرد. آنگونه که آنچه اکنون می دانی تنها جزئی از آنها می شود. هرگاه که خواهی برو و بیا که تو مصاحب مایی. تو در نزد ما منزلتی والا و رفیع داری. جایگاه و موقعیت تو در قلب مؤمنان بسان آب برای تشنه است. تا

خود نگفته ام، آنچه را که به تو وعده کرده ام از من مطلب.
مفضل می گوید: با چنان حالتی از نزد مولایم علیه السلام مرخص شدم که بعید است
کسی آنگونه حالت مبارکی پیدا کرده باشد.
خدای را سپاس که ترجمه کتاب شریف توحید مفضل در هفدهم ربیع الاول سال ۱۴۱۵، روز
میلاد پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و فرزند بزرگوارش، امام جعفر صادق علیه السلام به دست بنده ناچیز،
نجفعلی میرزایی - عفی الله عنه - به پایان رسید.